



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



ترجمہ تفسیر مجمع البیان



مجمع البیان تفسیر جامعہ اسلامیہ
مجمع البیان تفسیر جامعہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن
(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و ...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۴
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۸	ادامه سوره نحل
۱۸	اشاره
۱۸	[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۶ تا ۷۰]
۱۸	اشاره
۱۹	ترجمه:
۱۹	قراءت:
۲۰	لغت:
۲۰	اعراب:
۲۱	مقصود:
۲۷	[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۱ تا ۷۴]
۲۷	اشاره
۲۷	ترجمه:
۲۸	قراءت:
۲۸	لغت:
۲۸	اعراب:
۲۸	مقصود:
۳۲	[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۵ تا ۷۷]
۳۲	اشاره
۳۲	ترجمه:
۳۳	قراءت:

لغت: ٣٣

اعراب: ٣٣

مقصود: ٣٣

نظم آیه: ٣٤

[سوره النحل (١٦): آیات ٧٨ تا ٨٠] ٣٧

اشاره: ٣٧

ترجمه: ٣٧

قرائت: ٣٨

لغت: ٣٨

اعراب: ٣٨

مقصود: ٣٩

[سوره النحل (١٦): آیات ٨١ تا ٨٥] ٤٣

اشاره: ٤٣

ترجمه: ٤٣

لغت: ٤٤

اعراب: ٤٤

مقصود: ٤٤

نظم آیات: ٤٨

[سوره النحل (١٦): آیات ٨٦ تا ٩٠] ٤٩

اشاره: ٤٩

ترجمه: ٥٠

لغت: ٥٠

مقصود: ٥٠

نظم آیات: ٥٥

[سوره النحل (١٦): آیات ٩١ تا ٩٤] ٥٧

اشاره: ٥٧

٥٧ ترجمه:

٥٨ لغت:

٥٩ اعراب:

٥٩ مقصود:

٦٣ نظم آیات:

٦٤ [سوره النحل (١٦): آیات ٩٥ تا ١٠٠]

٦٤ اشاره

٦٤ ترجمه:

٦٥ قرائت:

٦٥ لغت:

٦٦ شأن نزول:

٦٧ مقصود:

٧٠ نظم آیات:

٧١ [سوره النحل (١٦): آیات ١٠١ تا ١٠٥]

٧١ اشاره

٧١ ترجمه:

٧٢ قرائت:

٧٢ لغت:

٧٢ مقصود:

٧٦ نظم آیات:

٧٧ [سوره النحل (١٦): آیات ١٠٦ تا ١١٠]

٧٧ اشاره

٧٧ ترجمه:

٧٨ قرائت:

٧٨ اعراب:

٨٠ شأن نزول:

٨١ ----- مقصود:

٨٣ ----- نظم آيات:

٨٤ ----- [سوره النحل (١٦): آيات ١١١ تا ١١٥]

٨٤ ----- اشاره

٨٤ ----- ترجمه:

٨٥ ----- قرائت:

٨٥ ----- لغت:

٨٦ ----- اعراب:

٨٦ ----- مقصود:

٩٠ ----- [سوره النحل (١٦): آيات ١١٦ تا ١١٩]

٩٠ ----- اشاره

٩٠ ----- ترجمه:

٩١ ----- اعراب:

٩١ ----- مقصود:

٩٣ ----- نظم آيات:

٩٤ ----- [سوره النحل (١٦): آيات ١٢٠ تا ١٢٤]

٩٤ ----- اشاره

٩٤ ----- ترجمه:

٩٥ ----- مقصود:

٩٧ ----- نظم آيات:

٩٨ ----- [سوره النحل (١٦): آيات ١٢٥ تا ١٢٨]

٩٨ ----- اشاره

٩٨ ----- ترجمه:

٩٩ ----- قرائت:

٩٩ ----- مقصود:

١٠٣ ----- سورة بنى اسرائيل

- ١٠٣ اشاره
- ١٠٣ شماره آيات:
- ١٠٣ فضيلت سوره:
- ١٠٤ تفسير:
- ١٠٥ [سوره الإسراء (١٧): آيات ١ تا ٣]
- ١٠٥ اشاره
- ١٠٥ ترجمه:
- ١٠٥ قرائت:
- ١٠٦ اعراب:
- ١٠٦ شأن نزول:
- ١١٢ مقصود:
- ١١٦ نظم آيات:
- ١١٧ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٤ تا ٨]
- ١١٧ اشاره
- ١١٨ ترجمه:
- ١١٨ قرائت:
- ١١٩ لغت:
- ١٢١ مقصود:
- ١٢١ اشاره
- ١٢٤ داستان:
- ١٢٧ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٩ تا ١٢]
- ١٢٧ اشاره
- ١٢٧ ترجمه:
- ١٢٨ لغت:
- ١٢٨ اعراب:
- ١٢٨ مقصود:

نظم آیات: ۱۳۲

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۳ تا ۱۵] ۱۳۳

اشاره ۱۳۳

ترجمه: ۱۳۳

قرائت: ۱۳۳

لغت: ۱۳۴

اعراب: ۱۳۵

مقصود: ۱۳۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۶ تا ۲۲] ۱۳۹

اشاره ۱۳۹

ترجمه: ۱۴۰

قرائت: ۱۴۰

لغت: ۱۴۲

اعراب: ۱۴۲

مقصود: ۱۴۳

دلالت آیه: ۱۴۸

نظم آیات: ۱۴۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۲۵] ۱۵۰

اشاره ۱۵۰

ترجمه: ۱۵۰

قرائت: ۱۵۰

اعراب: ۱۵۱

مقصود: ۱۵۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۶ تا ۳۰] ۱۵۸

اشاره ۱۵۸

ترجمه: ۱۵۸

١٥٨ لغت:

١٥٩ اعراب:

١٥٩ مقصود:

١٦٣ نظم آيات:

١٦٤ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٣١ تا ٣٥] -

١٦٤ اشاره

١٦٤ ترجمه:

١٦٥ قرائت:

١٦٦ مقصود:

١٧٠ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٣٦ تا ٤٠] -

١٧٠ اشاره

١٧٠ ترجمه:

١٧١ قرائت:

١٧١ لغت:

١٧١ اعراب:

١٧٢ مقصود:

١٧٧ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٤١ تا ٤٤] -

١٧٧ اشاره

١٧٧ ترجمه:

١٧٧ قرائت:

١٧٨ مقصود:

١٨٢ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٤٥ تا ٤٨] -

١٨٢ اشاره

١٨٢ ترجمه:

١٨٣ لغت:

١٨٣ اعراب:

شأن نزول: ----- ١٨٣

مقصود: ----- ١٨٣

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٤٩ تا ٥٢] ----- ١٨٧

اشاره: ----- ١٨٧

ترجمه: ----- ١٨٧

قرائت: ----- ١٨٧

لغت: ----- ١٨٨

اعراب: ----- ١٨٨

مقصود: ----- ١٨٨

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٥٣ تا ٥٧] ----- ١٩٢

اشاره: ----- ١٩٢

ترجمه: ----- ١٩٣

لغت: ----- ١٩٣

اعراب: ----- ١٩٣

شأن نزول: ----- ١٩٣

مقصود: ----- ١٩٤

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٥٨ تا ٦٠] ----- ١٩٨

اشاره: ----- ١٩٨

ترجمه: ----- ١٩٨

لغت: ----- ١٩٩

اعراب: ----- ١٩٩

مقصود: ----- ١٩٩

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٦١ تا ٦٥] ----- ٢٠٧

اشاره: ----- ٢٠٧

ترجمه: ----- ٢٠٧

قرائت: ----- ٢٠٨

٢٠٨ لغت:

٢١٠ اعراب:

٢١٠ مقصود:

٢١٤ نظم آیات:

٢١٥ [سوره الإسراء (١٧): آیات ٦٦ تا ٦٩]

٢١٥ اشاره:

٢١٥ ترجمه:

٢١٤ قرائت:

٢١٤ لغت:

٢١٤ مقصود:

٢٢٠ [سوره الإسراء (١٧): آیات ٧٠ تا ٧٢]

٢٢٠ اشاره:

٢٢٠ ترجمه:

٢٢٠ قرائت:

٢٢١ مقصود:

٢٢٤ نظم آیات:

٢٢٧ [سوره الإسراء (١٧): آیات ٧٣ تا ٧٥]

٢٢٧ اشاره:

٢٢٧ ترجمه:

٢٢٧ اعراب:

٢٢٧ شأن نزول:

٢٢٨ مقصود:

٢٣١ [سوره الإسراء (١٧): آیات ٧٦ تا ٧٧]

٢٣١ اشاره:

٢٣١ ترجمه:

٢٣١ قرائت:

٢٣٢ اعراب:

٢٣٢ شأن نزول:

٢٣٢ مقصود:

٢٣٤ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٧٨ تا ٨١]

٢٣٤ اشاره

٢٣٤ ترجمه:

٢٣٤ لغت:

٢٣٥ اعراب:

٢٣٥ مقصود:

٢٤١ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٨٢ تا ٨٤]

٢٤١ اشاره

٢٤١ ترجمه:

٢٤١ قرائت:

٢٤٢ لغت:

٢٤٢ مقصود:

٢٤٤ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٨٥ تا ٨٩]

٢٤٤ اشاره

٢٤٤ ترجمه:

٢٤٥ لغت:

٢٤٥ اعراب:

٢٤٥ مقصود:

٢٥٠ [سوره الإسراء (١٧): آيات ٩٠ تا ٩٥]

٢٥٠ اشاره

٢٥٠ ترجمه:

٢٥١ قرائت:

٢٥٢ لغت:

۲۵۲	شأن نزول:
۲۵۴	مقصود:
۲۵۹	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۶ تا ۱۰۰]
۲۵۹	اشاره
۲۶۰	ترجمه:
۲۶۰	لغت:
۲۶۰	اعراب:
۲۶۱	مقصود:
۲۶۴	دلاله آیه:
۲۶۶	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]
۲۶۶	اشاره
۲۶۶	ترجمه:
۲۶۷	قراة:
۲۶۷	لغت:
۲۶۸	مقصود:
۲۷۳	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱]
۲۷۳	اشاره
۲۷۴	ترجمه:
۲۷۴	قراة:
۲۷۴	اعراب:
۲۷۶	مقصود:
۲۸۰	دلاله آیه:
۲۸۳	فهرست جلد چهاردهم ترجمه تفسیر «مجمع البیان»
۲۸۴	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص : ۱

اشاره

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسَيْتُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبِئْسَ خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَ رِزْقًا حَسِينًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّخِيلِ أَنْ أَنْجِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كَلَّمِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْمِيكِ سُبْحَانَ رَبِّكَ ذُلًّا يُخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰)

و شما را در چارپایان، پندی و اندرزی است. از آنچه در شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیر خالص که برای خورندگان، گواراست، شما را می نوشانیم. و از ثمر درخت نخل و انگور، شراب و رزق نیکو بدست می آورید، در این کار، دلیلی است برای مردم عاقل. و پروردگارت بزبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و خانه هایی که از شاخ و برگ انگور می سازند خانه بگیرد. سپس از همه ثمرها بخورد و راههای هموار خدا را بیماید. از شکم زبور نوشابه ای به رنگهای مختلف، خارج میشود که در آن برای مردم شفاست. در این کار، برای مردمی که بیندیشند، دلیلی واضح است.

خداوند شما را آفرید، سپس شما را می میراند. برخی از شما به پست ترین دوره های عمر می رسید، تا پس از علم چیزی ندانید. خداوند دانا و قادر است.

قرائت:

نستقیم: نافع و ابن عامر و ابو بکر از عاصم و یعقوب و سهل، در اینجا و در سوره مؤمنین، بفتح نون و دیگران بضم نون خوانده اند. ابو جعفر در سوره مؤمنین به تاء خوانده است.

برخی گویند: میان «سقیته» و «اسقیته» فرقی است، زیرا «سقیته» یعنی:

آب را به او خوراندیم و «اسقیته» یعنی آب را در دسترس او قرار دادیم. برخی گویند:

«سقیته ماء و اسقیته» یعنی: از خداوند سؤال کردم که او را آب دهد. شعر زیر بر اساس همین معنی است:

و اسقیه حتی کاد مما ابته

تکلمنی احجاره و ملاعبه

یعنی: برای او از خداوند طلب آب می کنم، تا آنجا که از اندوه من نزدیک است سنگها و بازیگاهایش با من تکلم کنند.

برخی گویند: هر گاه یک بار آبش دهد گوید: «سقیته»، و هر گاه همواره آبش دهد، گوید: «اسقیته». برخی گویند: هر دو بیک معنی هستند. بدلیل شعر لبید:

سقی قومی بنی مجد و اسقی

نمیراً و القبائل من هلال

یعنی: قوم من بنی مجد را آب داد و من نمیر و قبائل بنی هلال را آب می دهم.

لغت:

عبره: پند.

فرت: بقایای غذا که پس از هضم و فعل و انفعالات دیگر، از معده دفع میشود.

سائغاً: گوارا.

سکر: دارای چهار معنی است: ۱- شرابی که مست کند ۲- خوردنی. مثل «جعلت عیب الا-کرمین سکرا» یعنی: ذم بزرگان را خوراک خویش ساخته ای ۳- سکون.

مثل «و لیست بطلق و لا ساکره» یعنی: نه آزاد است و نه ساکن. و مثل «سکرت الريح» یعنی:

باد ساکن شد ۴- معنای مصدری. یعنی حیران بودن. چنان که می فرماید: **سَيَكْرَتُ أَبْصَارُنَا** یعنی: دیدگان ما حیران شدند (حجر، ۱۵) ذلل: جمع ذلول، رام ارذل: پست تر.

اعراب:

بطونه: برخی گویند: مرجع ضمیر «انعام» است. و بنا بر برخی از لغات جایز است که با جمع، معامله مذکر شود. در سوره مؤمنین، معامله مؤنث شده است (**نَسِئْتِكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِنَّ**. آیه ۲۱) برخی گویند: مرجع ضمیر، مفرد «انعام» است. مثل: «و طاب البان اللقاح فبرد». در اینجا ضمیر «برد» به «لبن» برمی گردد. برخی گویند: «انعام» و «نعم» هر دو یکی هستند. مثل:

فان تعهدینی ولی لمه

فان الحوادث اودی بها

یعنی: اگر بیاد موهای مجعد من هستی، حوادث روزگار، آنها را تباه کرد (در اینجا ضمیر «اودی» به معنای «حوادث» برمیگردد). برخی گویند: «من» برای تبعیض است. یعنی نسقیکم مما فی بطون بعض الانعام.

تَتَّخِذُونَ مِنْهُ

در باره مرجع این ضمیر نیز دو وجه است: ۱- باز می گردد به مذکور ۲- باز می گردد به معنای ثمرات.

این ضمیر بقولی به غسل و بقولی بقرآن باز می گردد.

لَكِنَّ لَا يَغْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا

:«شئناً» ممکن است منصوب باشد به «علم» یا به «یعلم». بهر کدام منصوب باشد، دیگری مفعول لازم دارد. اولی مذهب سیبویه و دومی مذهب فراء است. بنا بمذهب سیبویه فقط یک مجاز لازم می آید.

مقصود:

اکنون خداوند بدنبال دلایل توحید و صنعتهای عجیب و حکمتهای بدیع، می فرماید:

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

شما را در شتر و گاو و گوسفند، پندی و عبرتی و راهنمایی است بر قدرت خداوند.

نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا

:و از آنچه در شکم آنهاست از میان سرگین و خون، به شما شیر خالص می خورانیم. کلبی از ابن عباس روایت کند که: هر گاه علف در معده قرار می گیرد، قسمت زیرین آن سرگین و قسمت میان آن شیر و قسمت فوقانی آن خون میشود. خون در عروق و رگها، و شیر در پستان جاری میشود و سرگین در معده، می ماند، بنا بر این شیر بطور خالص به پستان می آید و با هیچ ماده ای مخلوط نمیشود.

سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ

:شیر خالص در گلوی خورندگان جریان پیدا میکند و برای آنها گواراست.

کبد، مواد را بنحوی که مقتضی تدبیر الهی است، تقسیم می کند. این مطلب را خداوند بیان می کند، تا کسانی که: منکر زنده شدن مردگان هستند، توجه پیدا کنند که خدایی که قادر است شیر سفید را از خون و سرگین جدا کند، می تواند مردگان را نیز از زمین خارج سازد، بدون اینکه بدنهای آنها بیکدیگر مخلوط شود.

وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا

:حسن گوید: یعنی میوه نخل و تاک نیز برای تو وسیله عبرت گرفتن است. برخی گویند: موصول حذف شده، به تقدیر «ما تتخذون» یعنی: ثمرات نخلها و تاکها چیزهایی هستند که شما از آنها

مسکرات بدست می آورید. (حذف ماء موصوله، فراوان است، مثل: إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ به تقدیر: «إذا رأيت ما ثم...») وَرِزْقًا حَسَنًا: بنا بر این میوه درخت خورما و انگور، برای تهیه شراب و فواید دیگر مورد استفاده قرار می گیرند. شراب، ماده ای مسکر و از نظر شرع حرام است.

لکن استفاده های دیگر نظیر: سرکه، مویز، رب، رطب و خورما حلال است و قرآن آنها را «رزق نیکو» نامیده است. این معنی از ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و قتاده و مجاهد و... است.

حاکم در صحیح خود روایت کرده است که: از ابن عباس در باره این آیه سؤال کردند. پاسخ داد: «سکر» فایده حرامی است که از خورما و انگور برده میشود و «رزق حسن» فایده های حلال.

قتاده گوید: این آیه، پیش از تحریم شراب، نازل شده است. آیه تحریم شراب، بعد از این آیه، در سوره مائده، نازل گردید.

ابو مسلم گوید: نیازی به این مطلب نداریم. این آیه، فواید خورما و انگور را ذکر می کند، خواه شراب حلال باشد یا حرام، زیرا خداوند مردم مشرک را مخاطب ساخته، نعمتهای خود را برای آنها شرح میدهد. آنها شراب را می نوشیدند و یکی از نعمتهای آنان بود.

شعبی و جبائی گویند: مقصود از «سکر» نوشابه های حلال و مقصود از «رزق حسن» خوردنیهای حلال و لذیذ است. بنا بر این مقصود این است که شما انواع نوشابه ها و خوردنیها را از خورما و انگور تهیه می کنید.

کسانی که خواسته اند از این آیه، استفاده کنند که شراب انگور و خورما حلال است، بخطا رفته اند، زیرا خداوند متعال، فقط کارهای مردم را بیان می کند و استفاده هایی که آنها از خورما و انگور می گیرند، می شمارد. بدیهی است که از این بیان، استفاده نمیشود که شراب حلال است.

در حقیقت، خداوند متعال، خبر می دهد که این میوه را آفریده است، تا مردم

از آنها استفاده کنند، حالا استفاده هایی که مردم میگیرند، ممکن است حلال و ممکن است حرام باشد.

این تعبیر (تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَرَكَرًا وَ...) شبیه: تَتَّخِذُونَ أَيُّهَا أَنْكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ است (همین سوره ۹۲: سوگندهای خود را بصورت نیرنگ بکار می برید). إِنَّ فِي ذَلِكْ لَمَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: مردمی که عاقل باشند، از دلالت درخت خورما و انگور بر قدرت خداوند، استفاده می کنند.

منظور این است که همانطوری که شیرۀ خورما و انگور، بصورت های مختلف، جدا میشود مورد استفاده قرار می گیرد، انسان نیز پس از مرگ و اختلاط با خاک، بار دیگر بقدرت کامله الهی، از خاک جدا میشود.

و اوحی ربك الى النحل: حسن و ابن عباس و مجاهد گویند: یعنی خداوند به زنبور عسل الهام کرد. حسن گوید: مقصود از وحی، این است که بر حسب غریزه، در نهاد زنبور عسل نیرویی قرار داده است که در نهاد دیگر موجودات نیست.

ابو عبيده گوید: وحی در کلام عرب، به چند وجه است: ۱- وحی نبوت ۲- الهام ۳- اشاره ۴- نوشتن ۵- اسرار وحی نبوت، مثل: أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذُنِهِ (شوری ۵۱: یا اینکه رسولی بفرستد و به او وحی کند). وحی که بمعنای الهام است. مثل وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ . وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ (قصص ۷: بمادر موسی الهام کردیم). وحی بمعنای اشاره، مثل فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا (مریم ۱۱: به آنها اشاره کرد که تسبیح کنند). مجاهد گوید: یعنی به آنها اشاره کرد. و ضحاک گوید: یعنی به آنها نوشت.

وحی بمعنای راز گفتن، مثل يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا (انعام ۱۱۲: آنها سخن غرور آمیز را در نهان با یکدیگر راز و نیاز می کنند). در نظر عرب، اصل وحی این است که انسان مطلبی را پوشیده، به دیگری

بگویند. اینکه: از ابن عباس روایت شده است که: «جز قرآن وحیی نیست» منظور وحی خاصی است که جبرئیل بر پیامبر گرامی اسلام نازل کرده است، نه انکار معانی مختلف وحی. عرب می گویند: «اوحی له و اوحی الیه». عجاج گویند: «اوحی لها القرار فاستقرت» یعنی به او وحی کرد که قرار گیرد و او قرار گرفت.

مقصود از آیه شریفه این است که خداوند متعال، به زنبور عسل الهام کرد که در کوه ها و میان درختان برای خود خانه بسازد. چنان که می فرماید:

أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

:از کوه ها و درختان و سر سایه هایی که از شاخ و برگ مو می سازند، برای خود خانه هایی بسازند و در آن، عسل بوجود آورند.

کلمه «يعرشون» دارای دو لغت است: بضم راء و کسر آن و بهر دو لغت هم قرائت شده است. برخی گویند: این کلمه یعنی: بنا می کنند و عرش بمعنای سقف خانه است.

کلبی می گویند: مقصود کندو هایی است که مردم برای زنبور عسل می سازند. و اگر خداوند به این حیوان الهام نکرده بود، در آنها لانه نمی کرد.

علت اینکه در مورد زنبور عسل، امر بکار برده است، با اینکه زنبور عسل عقل ندارد و غیر عاقل را نمیتوان امر کرد، این است که: چون در مورد آن، وحی بکار رفته، بعد هم امر بکار می برد و این یک نوع توسعه در استعمال است.

ثُمَّ كَلِمِي مِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ

:و بزنبور عسل دستور دادیم که از هر درختی که میخواهد، بخورد.

فَاسْأَلِكِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا

:و براه هایی که خداوند برایش قرار داده است و برای راه پیمایی هموار و مهیا هستند، داخل شود.

کلمه «ذلا» حال است از «سبل» این قول از مجاهد است.

قتاده گویند: «ذلا» حال است از «نحل» یعنی زنبور عسل باید در حرکت خود مطیع و فرمانبردار خداوند باشد.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ

:از شکم این زنبورها عسل، به

رنگهای مختلف، خارج میشود، زیرا عسل گاهی کاملاً سفید و گاهی زرد و گاهی سرخ است، علت این است که زنبور عسل از گلها و گیاه های رنگارنگ، استفاده می کند، از اینرو عسلی که تولید میکند، برنگهای مختلف است. باید دانست که عسل از دهان زنبور خارج میشود و شبیه آب دهان انسان است. علت اینکه خداوند می فرماید عسل از شکم زنبور خارج میشود، این است که تصور نشود، فقط از دهان اوست و بشکم او ارتباطی ندارد.

فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ

قتاده گوید: یعنی عسل داروی دردهای مردم است. ابن مسعود می گفت: دو چیز شفای دردهاست: قرآن و عسل، آنها را ترک نکنید. سدی و حسن گویند: مقصود این است که عسل شفای دردهایی است که بتوان برای معالجه آنها از آن استفاده کرد.

مجاهد گوید: ضمیر به قرآن برمی گردد. یعنی: از آنجا که در قرآن احکام حلال و حرام بیان شده است، مردم می توانند از آن شفا گیرند.

تفسیر اول از بیشتر مفسران است. و همان، اقوی است، زیرا نامی از قرآن بمیان نیامده است.

در زنبور عسل و خود عسل، دلایل عبرت آموز بسیاری است: یکی اینکه عسل از این زنبور تولید میشود، دیگر اینکه شفا از محلی است که زنبور نیش می زند، یعنی از دهانش. دیگر اینکه: در زنبور بدایع و عجایب بسیاری است. عجیبتر از همه اینکه برای هر گروهی پادشاهی است که باید آنها را رهبری و زمامداری کند و هر گاه پادشاه از میان برود، نظام زندگی آنها متلاشی و پراکنده میشوند. امیر المؤمنین (ع) فرمود:

انا يعسوب المؤمنین یعنی: منم پادشاه و نظم دهنده مؤمنان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در آنچه ذکر کردیم برای مردمی که فکر کنند، دلالت روشنی است.

اکنون در باره آفرینش و از نیستی بهستی آوردن ما سخن می گوید:

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ

خداوند شما را آفرید و انواع نعمتهای دینی و دنیوی را در

دسترستان قرار داد.

ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ

:سپس شما را می میراند.

وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ

:برخی از شما طول عمر پیدا می کنید و بمرحله ای می رسید که اندام و حواس شما ضعیف پیدا میکنند و این دوران، مرحله پستی زندگی است. علی ع فرمود: «ارذل العمر» سن هفتاد و پنج سالگی است. نظیر این روایت از پیامبر گرامی نیز روایت شده است. قتاده گوید: سن نود سالگی است.

لَكِنِّي لَا يَغْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا

:در این مرحله، انسان به حال بچگی برمی گردد و بواسطه پیری تمام معلومات خود را فراموش می کند. بطوری که گویی هیچ نمیدانسته است. برخی گویند: یعنی علم او رو بکاهش و نقصان می گذارد.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

:خداوند بمصالح بندگان خویش دانا و بر تدبیر و اصلاح حالشان تواناست.

ص: ۱۱

آسمان نیستند و قدرتی ندارند، پس برای خداوند شبیه قرار ندهید. خدا می داند و شما نمی دانید.

قرائت:

یجحدون: ابو بکر از عاصم به تاء و دیگران به یاء خوانده اند. قرائت یاء برای این است که منظور غیر مسلمین است، زیرا مسلمانان منکر نعمتهای خدا نمیشوند.

مقصود از قرائت تاء این است: قل لهم أ فبنعمه الله تجحدون. آیه بعد «... و بنعمه الله هم یکفرون» مؤید قرائت یاء است.

لغت:

حفده: جمع «حافد». اصل این کلمه به معنای سرعت در عمل است. علت اینکه به یاران «حفده» گفته میشود، این است که آنها در طاعت انسان، کوشا هستند و سرعت عمل دارند. جمیل گوید:

حفد الولا ئد حولها و استسلمت

بأ کفهن ازمه الاجمال

یعنی: کنیزکان، اطراف او به سرعت می چرخند و فرمانبری می کنند. او مهار شتران را بدست ایشان سپرده است.

اعراب:

فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

:این جمله، اسمیه است که بجای جمله فعلیه قرار گرفته و در محل نصب است، زیرا جواب نفی است. یعنی «فیسوتوا».

شیئا: یا بدل است از «رزقا» یا مفعول است برای آن.

مقصود:

اکنون به بیان یکی دیگر از نعمتهای خود پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

:خداوند بمقتضای حکمت خود، روزی بعضی را توسعه داده و روزی بعضی را تنگ ساخته است.

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

:در باره معنای آن دو قول است:

۱- آنها بندگان خود را در اموال و همسران شریک خود قرار نمیدهند، تا با یکدیگر مساوی شوند، زیرا اینکار را نقص خود می دانند و نمیتوانند خود را برای آن راضی سازند. اما بندگان مرا در خدایی و فرمانروایی شریک من می سازند و همانطوری که مرا عبادت می کنند تا بمن تقرب پیدا می کنند، آنها را نیز برای تقرب، عبادت می کنند. این قول از ابن عباس و مجاهد و قتاده است. ابن عباس می گوید: این آیه در باره نصارای نجران نازل شده است. می فرماید: شما راضی نمیشوید که بندگان با شما شریک باشند، چگونه راضی می شوید که عیسی (ع) که بنده من است، شریک من باشد؟! ۲- اینان که خداوند، به آنها رزق فراوان بخشیده است، رازق بندگان خود نیستند، بلکه خداوند هر دو گروه را- ارباب و بردگان- روزی می دهد، زیرا آنچه مولی به بنده خود می دهد، از همان مالی است که خداوند به او داده است، بنا بر این خداوند رازق همه آنهاست و اربابان و بردگان از این لحاظ برابر هستند.

□
أَفِينَعْمَهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ

: آیا این کافران، نعمتهایی را که شمردم، منکر می شوند؟! سپس به بیان نعمتی دیگر پرداخته، می فرماید:

□
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا

: خداوند از جنس شما و کسانی که بدنیا می آورید، زنانی آفرید تا با آنها انس گیرید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَ حَفْدَةً

: و از این همسران برای شما فرزندان قرار داد، تا زینت و وسیله شادی شما باشند و خدمتگزاران و یارانی قرار داد.

در باره معنای «حفده» اختلاف است. ابن عباس و حسن و عکرمه گویند:

خدمتگزاران و یاران مقصود است. در روایت والبی است که: منظور کسانی است که بوسیله دختر، با انسان نسبت پیدا می کنند. از امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده و قول ابن مسعود و ابراهیم و سعید بن جبیر نیز همین است. در روایتی از ابن عباس نقل شده است که منظور پسران و پسر زادگانند. در روایت ضحاک از وی مقصود پسران همسر از شوهر دیگر است. مقاتل گوید: «بنین» یعنی پسران کوچک و «حفده» یعنی

پسران بزرگ که برای پدر کار می کنند.

وَرَزَقُكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

و چیزهایی که می پسندید برای شما مباح کرد و در دسترس شما قرار داد. در اینجا مِنَ الطَّيِّبَاتِ گوید، زیرا هر چیز طیبی رزق نیست.

رزق چیزی است که بتوان در آن تصرف کرد و کسی را نرسد که از تصرف مانع شود.

أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ

آیا به بتها و هر چه حرام شمرده شده و شیطان در نظرشان آراسته-مثل شتران گوش شکافته و...-ایمان می آورند و تصدیق می کنند؟ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ: و آیا به نعمتهایی که بر شما دادیم، کفر می ورزند و منکر میشوند؟ ابن عباس گوید: منظور، توحید، قرآن و پیامبر است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

آنها بتهایی می پرستند که مالک هیچگونه رزقی از آسمان و زمین نیستند و قدرتی هم ندارند. برخی گویند: رزقی که از آسمان است، باران و رزقی که از زمین است، گیاه و میوه و... است.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ

در عبادت، برای خداوند مثل و مانند قرار ندهید، زیرا او را شبیه و مانندی نیست که سزاوار عبادت باشد. ابن عباس و قتاده گویند: خداوند این جمله را در باره بت پرستی آنها فرموده است.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

خدا میداند که هر که خداست، از داشتن شریک، منزه است و شما نمیدانید، بلکه جاهلید. و اگر فکر می کردید، متوجه می شدید.

برخی گویند: یعنی خدا میداند که شما از بت پرستی چه زیانها می برید و شما نمیدانید و اگر می دانستید، از عبادت آنها خودداری میکردید.

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مُوَلَّاهُ أَيِنَّمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

ترجمه:

خداوند در باره بنده مملوکی مثل می زند که قادر بر چیزی نیست و کسی که او را روزی نیکو داده ایم و او در آشکار و نهان، انفاق می کند. آیا آنها برابرند؟ ستایش مخصوص خداست، ولی بیشتر آنها نمی دانند. و خداوند در باره دو مرد مثل می زند که یکی از آنها گنگ مادرزاد است و قادر بر کاری نیست و سربار سرپرست خویش است و

بهر طرف او را بفرستد، خیری بدست نمی آورد. آیا او و کسی که مردم را بعدالت امر می کند و بر راه راست است، مساوی هستند؟! او علم غیب آسمانها و زمین برای خداوند است و امر قیامت جز مانند یک چشم بهم زدن یا نزدیکتر از آن نیست.

خداوند بر هر چیزی قادر است.

قرائت:

در قرائت غیر مشهور «یوجّه» و «یوجّه» آمده است. اولی بنا بر حذف مفعول و دومی بنا بر این است که به معنای «یبعث» (فرستاده شود) باشد.

لغت:

ابکم: گنگ مادرزاد. برخی گویند: کسی است که نتواند سخن گوید.

کل: سنگینی. «کَلَّتِ السَّكِينُ» یعنی کارد، کند شد و «كَلَّ لِسَانُهُ» یعنی زبانش کند شد.

توجیه: به جایی فرستادن.

اعراب:

رزقا: مفعول دوم برای «رزقنا» و به همین دلیل این فعل دو مفعول می گیرد، زیرا اگر «رزق» مصدر باشد، جایز نیست گفته شود: فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا زیرا انفاق از مال است نه از معنای مصدری.

مقصود:

اکنون خداوند متعال، به بیان گمراهی مشرکین پرداخته، می فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ

خداوند مثلی می زند که مقصود خود را بوسیله آن بیان کند و مطلب را بفهم شنوندگان نزدیک سازد. مثل این است: بنده ای که مملوک است و بر هیچ کاری قادر نیست. یعنی اختیارش بدست دیگری است.

وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا

و انسان آزادی که او را روزی داده ایم و صاحب مال و نعمت است.

فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا

و در آشکار و نهان-بدون ترس و بیم-از آن مال انفاق می کند.

هَلْ يَسْتَوُونَ

آیا اینان با هم برابرند؟ در اینجا فعل را بصورت جمع آورده، نه مثنی، زیرا مقصود، همه اربابان و بردگان است. مقصود این است که: هر گاه دو انسان-که از لحاظ آفرینش با هم تفاوتی ندارند-این همه با هم تفاوت دارند که یکی قادر بر انفاق است و دیگری عاجز، چگونه شما میان سنگ-که عقل و حرکت ندارد- و خدا-که بر هر چیزی قادر است و روزی خلق را می رساند-فرق و تفاوتی نمی گذارید؟! این است قول مجاهد و حسن.

برخی گویند: این مثل در باره مؤمن و کافر است، زیرا پیش کافر خیری نیست، در حالی که مؤمن کسب خیر می کند. این معنی از ابن عباس و قتاده است. بدین ترتیب، خداوند، اختلاف میان مؤمن و کافر را بیان و مردم را براه و رسم مؤمنین دعوت و از راه و رسم کافران منع می کند.

□
الْحَمْدُ لِلَّهِ

خدا را بر نعمتهایش باید سپاسگزاری کرد. این جمله اشاره به این است که تمام نعمتها از خداست. برخی گویند: یعنی: بگویند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر توحید و خداشناسی و شکرگزاری راهنمایی کرد و راه بهشت را به ما نشان داد.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ □

ولی بیشتر مردم-یعنی مشرکین-نمی دانند که ستایش ویژه خداست و همه نعمتها از جانب اوست.

پس از آن مثلی دیگر می زند:

□
وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا □ أَبْكُمْ □ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ □

و خداوند دو مرد را مثال می زند که یکی از آنها گنگ است و قادر بر تکلم نیست، زیرا نه می فهمد و نه می تواند مقصد خود را به کسی بفهماند. برخی گویند: یعنی نمی تواند خود را اداره کند.

□
وَ هُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ □

آن مرد، کل و سربار سرپرست خویش است.

سرپرست وی را از او نفعی نیست، زیرا او را بدنبال هر کاری بفرستند، نفعی بدست نمی آورد و کاری انجام نمی دهد.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

آیا چنین مردی با کسی که زبانی گویا دارد و مردم را بعدالت و حق امر می کند و آنها را به ثواب و نیکی می خواند، برابر است؟! وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: دومی بر راه راست و واضح دین است. هر چه انجام دهد یا ترک کند، صحیح و معقول است. مقصود این است که این دو، با یکدیگر برابر نیستند، زیرا در پاسخ این سؤال، جز نفی چیزی واقع نمیشود. این آیه نظیراً فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ است (سجده ۱۸: آیا مؤمن و فاسق برابرند؟ نه، برابر نیستند). در باره معنای این مثل نیز دو قول، نقل کرده اند:

۱- این مثل در باره کسی است که امید خیر از جهت او باشد و کسی که امید خیر از جهت او نباشد. با اینکه اصل خیر از جانب خداوند است، بنا بر این چگونه میان خدا و غیر خدا از لحاظ عبادت می توان مساوات برقرار کرد؟! ۲- این مثل در باره مؤمن و کافر است. مقصود از آدم گنگ، کافر و از کسی که امر به عدالت می کند، مؤمن است. این قول از ابن عباس است.

عطا گوید: مقصود از گنگ، ابی بن خلف و مقصود از کسی که امر بعدالت می کند، حمزه و عثمان بن مظعون است.

مقاتل گوید: گنگ، هاشم بن عمر بن حارث قرشی است که کم خیر بود و با پیامبر گرامی دشمنی می کرد.

سپس خداوند به وصف خویش می پردازد. تا اوصاف کمالی خود را - که قبلاً شمرده است - تأکید کند:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

:علم غیب آسمانها و زمین، مختص خداوند است.

علم غیب، آن است که: از همه خلایق پوشیده و برای خدا معلوم است. جبائی گوید

ممکن است معنای آیه این باشد: برای خداست هر چه که در آسمانها و زمین است و از نظر شما پنهان است. سپس می فرماید:

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ

:امر قیامت، در قدرت خداوند، مانند بهم زدن چشم و بقولی مانند گرداندن چشم است. زجاج گوید: مقصود این است که هیچ چیز برای خداوند مشکل نیست. قیامت با همه عظمتش مانند چشم بر هم زدن است.

أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

:یا از چشم بهم زدن هم نزدیکتر. بدین ترتیب، خداوند متعال برای نشان دادن سرعت وقوع قیامت، مبالغه می کند.

«او» در اینجا برای یکی از دو امر یا برای بیان شک مخاطب است. برخی گویند: به معنای «بل» است. یعنی: بلکه قیامت، از چشم بهم زدن هم نزدیکتر است.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

:خداوند بر هر چیزی قادر است و می تواند قیامت یا چیزهای دیگر را بوجود آورد، زیرا «قدیر» مبالغه است.

نظم آیه:

وجه اتصال این جمله به سابق این است که: قیامت، از امور غیبی است. بلکه بزرگتر و مهمتر از آنهاست، زیرا ثواب و عقاب و انتقامها در آن روز واقع میشود. «ساعت» اسم است برای زمان مردن خلق و زنده شدنشان.

ص: ۲۰

اشاره

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَيَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰)

ترجمه:

و خداوند شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمیدانستید و برای شما گوش ها و دیدگان و دلها قرار داد، شاید شکر کنید. آیا به مرغها نمی نگرند که در هوا مسخرند و جز خداوند کسی آنها را حفظ نمیکند؟! در این کار، برای مردم مؤمن، آیاتی است. و خداوند برای شما از خانه هایتان مسکن قرار داد و از پوست چار- پایان خانه هایی قرار داد که در روز کوچ کردن و در روز اقامت، برای شما سبک باشند و از پشم و کرک و موی آنها برای شما تا روز قیامت، اثاث و متاع زندگی قرار داد.

قرائت:

امهاتکم: در باره قرائت آن در سورة نساء سخن گفتیم.

الم یروا: ابن عامر و حمزه و یعقوب و سهل و خلف به تاء و دیگران به یاء خوانده اند. قرائت تاء، برای این است که مثل آیه پیش بصورت خطاب باشد و قرائت یاء، بمعنای تنبیه کفاری است که قبلاً در باره آنها سخن گفته شده است.

ظعنکم: کوفیان و ابن عامر به سکون عین و دیگران بفتح عین خوانده اند و هر دو بیک معنی هستند. اعشی گوید:

فقد اشرب الراح قد تعلمین

یوم المقام و یوم الظعن

یعنی: تو میدانی که من در روز توقف و روز حرکت، شراب می نوشم.

نفت:

امهات: اصل این کلمه «امات» است، که «هاء» برای تأکید، زیاد شده است. مثل «ارقت و اهرقت» افشده: جمع «فؤاد» جو: هوای دور سکن: هر چه که به آن پناه برند. مسکن: فراء گوید: «سکن» بفتح کاف، خانه و به سکون کاف، اهل خانه است. اصل این کلمه از سکون ضد حرکت است. بکارد گویند «سکین» زیرا حیوان را از حرکت باز می دارد.

اثاث: متاع خانه. بدیهی است که این کلمه، اسم جمع و معنای آن اسباب خانه است و از جنس خود مفرد ندارد. شاعر گوید:

أ هاجتک الطعائن یوم بانوا

بذی الرأی الجمیل من الاثاث

آیا هودج ها با اثاثیه های خوش منظر و زیبا، در روز حرکت آنها ترا به هیجان آوردند؟

اعراب:

□
لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا

جمله حالیه و ذو الحال «کم» «شیئاً» ممکن است منصوب و

جانشین مصدر شده باشد و ممکن است مفعول باشد. و «تعلمون»: به معنای «تعرفون» است، زیرا بیک مفعول اکتفاء کرده است.

أَثَانًا وَ مَتَاعًا

:مفعول برای «جعل».

مقصود:

اکنون خداوند به بیان نعمتهایی دیگر پرداخته، می فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا

:خداوند شما را از شکم مادرانتان به فضل و نعمت خویش بیرون آورد، حال آنکه در آن حالت، به سود و زیان خویش آگاه نبودید.

وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

:و بر شما تفضل کرد و به شما حواس کامل و قوه ادراک بخشید، تا بوسیله آنها مدرکات عالم وجود را بشناسید و بشما دلی بخشید که کانون معارف است و بوسیله آن به تفکر و تأمل می پردازید.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

:تا خدا را بر این نعمتها سپاسگزاری و ستایش کنید.

سپس به بیان دلیلی دیگر پرداخته، می فرماید:

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ

:آیا در باره مرغان نمی اندیشید که خداوند آنها را طوری آفریده است که می توانند در جو، تصرف و بالا و پائین و آمد و شد کنند؟ آری آنها بدون تکیه گاهی با بالهای خود در هوا پرواز می کنند و سقوط نمیکنند.

مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ

:تنها خداوند است که آنها را از سقوط بر زمین، حفظ می کند. درست همانطوری که شناگران در آب به شنا می پردازند و آب وسیله حفظ آنهاست، مرغان نیز در هوا شناورند و خود هوا- که مخلوق خداوند است- آنها را نگه داری می کند.

در حقیقت، خداوند هوا را در زیر بدن آنها نگه می دارد، نه خود آنها را نگه می دارد. بدین ترتیب نگه داشتن هوا را، نگه داشتن مرغان نامیده است و این استعمال، مجازی است، چه سکون آنها در هوا، فعل خودشان است.

خلاصه، مقصود این است که: شما باید بمرغان نگاه کنید تا بدانید که آنها را تسخیر کننده و مدبری است که از هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست. او چنین موجوداتی را آفریده است، تا مردم عبرت بیاموزند و بر اثر طاعت امر حق، پیاداش برسند. بدیهی است که اگر خلقت پرندگان تنها بخاطر نعمت بخشی به انسان ها بود، نیز کافی و نیکو بود، لکن این فایده را هم خداوند به آن اضافه کرده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

در اینکار، برای مردم مؤمن، دلایلی است نسبت به یگانگی و توانایی خداوند. بدیهی است که تنها مؤمنان از این دلیل استفاده می برند.

سپس به بیان نعمتهایی دیگر پرداخته، می فرماید:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا

خداوند از خانه ها برای شما جایی قرار داده است که در آن بیسایید. خواه، خانه ها از سنگ باشند یا خاک. بدیهی است که خداوند سنگ و چوب و خاک و دیگر آلات ساختمانی را خلق کرده، تا مردم از آنها خانه بسازند.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا

و از پوست چارپایان برای شما خیمه هایی آفرید که حمل و نقل آنها در سفر برای شما آسان باشد.

يَوْمَ ظَغْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

این پوستها در هر حال برای شما سنگینی ندارند، خواه هنگامی که برای بدست آوردن آب و چراگاه در حرکت هستید و خواه وقتی که در یک نقطه، اقامت می کنید.

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَشُعَارِهَا أَثَاثًا

ابن عباس گوید: یعنی از پشم میش و کرک شتر و موی بز، برای شما اثاث و وسائل زندگی درست کرد. برخی گویند:

مقصود فرش و گلیم و دیگر وسائل خانه است. برخی گویند: منظور لباس و رختخواب است. همه این معانی، یکی هستند.

وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

و از آنها متاعهای مورد لزوم و تجارتي در دسترس شما قرار داد و این نعمت های خداوند تا روز قیامت، ادامه دارند. این معنی از حسن است.

کلبی گوید: تا وقت مرگ ادامه دارند. مقصود از مرگ، یا مرگ مالک است یا مرگ حیوان.

برخی گویند: تا وقتی که کهنه نشده اند، بدیترتیب، می خواهد بفهماند که اینها فناپذیرند و عاقل نباید دل به آنها ببندد و نعمتهای آخرت را فراموش کند.

ص: ۲۵

اشاره

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)

ترجمه:

و خداوند از آنچه آفرید، برای شما سایه هایی قرار داد و از کوه ها برای شما پناهگاهی بساخت و برای شما پیراهنهایی فراهم کرد که از گرما و سرما شما را حفظ کنند و جامه ها و زره هایی که شما را از خطر نگه دارند. اینطور خداوند نعمت خود را بر شما تمام می کند، شاید سر تسلیم فرود آورید. پس اگر اعراض کنند، وظیفه تو تنها ابلاغ است. نعمت خدا را می شناسند، سپس منکر میشوند و بیشتر آنها کافر هستند.

روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم. آن گاه بمردم کافر اجازه عذر خواهی داده نخواهد شد و بمنظور اصلاح و راهنمایی مورد عتاب قرار نخواهند گرفت و هنگامی

که مردم ستمکار عذاب را بنگرند، از آنها تخفیف داده نشود و آنها را مهلت ندهند.

نفت:

اکنان: جمع «کن» پناهگاه. «کن» به معنای پیراهن و زره و... آمده است.

استعتاب: از عتاب است. «استعتبه» یعنی کار او را مورد انکار قرار دادم و در صدد اصلاحش بر آمدم.

اعراب:

فَإِنْ تَوَلَّوْا

جمله شرط، به تقدیر: «فان تولوا لم يلزمك تقصير من اجل توليهم» در اینجا جزای شرط حذف شده، زیرا کلام دلالت بر آن دارد.

لِّلَّذِينَ كَفَرُوا

در محل رفع و نایب فاعل «لَا يُؤْذَنُ»

مقصود:

اکنون خداوند به بیان نعمتهای دیگر پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا

خداوند از درختها و بناها برای شما سایه ها، بوجود آورد، تا در پناه آنها از سرما و گرما محفوظ بمانید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا

و در کوه ها غارها و پناهگاه هایی قرار داد که در آنجا منزل گیرید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ

ابن عباس و قتاده گویند: یعنی برای شما پیرانهایی از پنبه و کتان و پشم قرار داد تا شما را از گرما و سرما حفظ کند.

در اینجا فقط حفظ از گرما را یاد کرد با اینکه از لباسها بیشتر برای حفظ از سرما استفاده میشود، نه گرما، زیرا هر چه از گرما مردم را حفظ کند، از سرما نیز حفظ می کند، وانگهی مردم عرب بیشتر با گرما مواجه بودند نه سرما، بنا بر این به چیزی احتیاج داشتند که جلو گرما را بگیرد، نه جلو سرما را. این مطلب از عطاست.

علاوه بر این، عرب، با ذکر یکی از دو چیز، از دومی چشم پوشی می کند، زیرا معلوم است. شاعر گوید:

و ما ادری اذا یممت ارضاً

ارید الخیر ایهما یلینی

ص: ۲۷

یعنی:نمیدانم هر گاه زمینی را قصد کنم که خیری بدست آورم و از شری رها گردم، کدامیک از خیر و شر بمن می رسند؟ در اینجا «شر» را حذف کرده است.

وَ سَرَّابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ

و برای شما جامه هایی آهنین-یعنی زره ها-قرار داد تا شما را از ضرب تیر و تیغ و نیزه دشمن حفظ کند.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ

اینطور خداوند نعمتهای دنیا را بر شما تمام می کند، شاید بدانید-ای اهل مکه-که جز خدا کسی بر اینکارها قادر نیست و او را بیکتایی بپرستید و پیامبرش را تصدیق کنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

در اینجا بمنظور آسایش خاطر پیامبر گرامی اسلام می فرماید:اگر آنها اعراض کنند و ایمان نیاورند و در باره نعمتهای ما نیندیشند و عبرت نگیرند، بر تو ملامتی نیست، زیرا تو وظیفه ای جز ابلاغ نداری و این وظیفه را بخوبی انجام داده ای. «بلاغ» اسم مصدر و «تبلیغ» مصدر است. مثل «کلام» و «تکلیم». اکنون در باره کفار می فرماید:

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا

آنها نعمتهای خدا را می شناسند، زیرا می دانند که آنها را خدا آفریده و عقلشان را خدا کامل کرده و انواع منافع را در دسترس آنها قرار داده است. مع الوصف، نعمتها را به بتها نسبت می دهند و از نسبت دادن آنها به خداوند خودداری می کنند. آنها شکر بتها می کنند و می گویند: از شفاعت بتهاست که این نعمتها نصیب و روزی ما شده است و بتها را شریک خدا می پندارند.

سدی گوید: یعنی آنها محمد(ص) را می شناسند و او را تکذیب و انکار می کنند.

وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

بیشتر آنها کافرند. علت اینکه همه آنها را کافر نمیداند، این است که گروهی از آنان، هنوز بحد تکلیف نرسیده اند یا کم خرد هستند یا دعوت پیامبر بگوششان نرسیده است، بنا بر این چنین افرادی را نمیتوان کافر خواند.

برخی گویند: علت اینکه بیشتر آنها را کافر خوانده، این است که در میان آنها کسانی هستند که خداوند علم دارد که ایمان خواهند آورد، از اینرو آنان را جدا می کند. جبائی گوید: این کلمه خاص و مراد از آن عام است. حسن نیز قریب بهمین

مضمون، گفته است: مقصود این است که همه آنها کافرند. علت اینکه بعضی را در کلام نیاورده، این است که میخواهد آنان را تحقیر کند.

از این آیه بر می آید که: عقیده جبریان باطل است، آنها معتقدند که خداوند بکافران نعمتی نبخشیده، هر چه هست عذاب و بدبختی است. حال آنکه از این آیه استفاده میشود که آنها نیز مثل سایر مردم از خوان بی دریغ نعمت الهی استفاده می کنند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

در روز قیامت، از هر امتی گواهی عادل مبعوث می کنیم. این گواهان پیامبران و افراد عادل هر دوره ای هستند که به اعمال مردم شهادت می دهند. امام صادق (ع) فرمود: برای هر زمانی و امتی، پیشوایی است و هر امتی در روز قیامت با پیشوای خود مبعوث میشود. بدیهی است که خداوند بکارهای مردم عالم است، لکن فایده مبعوث شدن گواهان این است که گنهکاران بیشتر می ترسند و بهتر رسوا می شوند. بخصوص که گواهان مردمی بزرگ و عالیمقامند. وانگهی وقتی انسان بداند که گواهان در روز قیامت، در حضور مردم، به بد کرداری آنها گواهی می دهند، از ارتکاب معصیت، خودداری میکند. تقدیر آیه این است: «و اذکر یوم نبعث...» ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: ابن عباس گوید: یعنی پس از حاضر شدن گواهان بمردم کافر اجازه داده نمیشود که سخن گویند و عذر خواهی کنند. چنان که در جای دیگر می فرماید: وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ (مرسلات ۳۶: به آنها اذن داده نمیشود که عذر - خواهی کنند). برخی گویند: یعنی به آنها اذن داده نمیشود که بدنیا برگردند. برخی گویند: یعنی عذر آنها پذیرفته نمیشود. بنا بر این «لا يؤذن» یعنی «لا یستمع». عدی بن زید گوید:

فی سماع یاذن الشیخ له

و حدیث مثل ما ذی مشار

یعنی: در نغمه ای که شیخ استماع می کند و حدیثی که بگوارایی و شیرینی عسل سفید است. این قول از ابو مسلم است.

و لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

:آنجا مثل دنیا نیست که کسی را ملامت کنند، برای اینکه رفتارش را اصلاح کند و دست از رفتار زشت خود بردارد، زیرا آخرت، جای تکلیف و

عمل نیست، بلکه جای پاداش و کیفر است. پس مقصود این است که از آنها نمیخواهند که با خودداری از معصیت، خدا را از خویش خشنود سازند.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ

:همین که مردم مشرک، آتش دوزخ را دیدند و بعذاب الهی کشانده شدند، دیگر تخفیفی نسبت بعذاب آنها قائل نمیشوند.

وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ

:و مهلتی هم به آنها داده نمیشود، بلکه عذاب آنها دائمی است، زیرا وقت ندامت و توبه، سپری شده است.

نظم آیات:

وجه اتصال آیه فَاِنْ تَوَلَّوْا... به سابق این است که: خداوند به پیامبر خود دستور داد که آنها را بیاد نعمتهای الهی افکند و برای آنها استدلال کند. اگر اسلام آوردند، چه بهتر! و اگر اسلام نیاوردند، چیزی بر پیامبر نیست، زیرا وظیفه او تنها ابلاغ است.

آیه يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ.. به فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ... متصل است، زیرا مقصود این است که ما آنها را در برابر اعمالشان کیفر می دهیم. کیفر آنها روزی است که از هر امتی گواهی مبعوث کنیم.

ابو مسلم گوید: این آیه، مربوط است به آیه: وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ... مقصود، چنین است: ثم يبعثكم يوم يبعث من كل امه...

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (٨٦)
وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٨٧) الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَا لَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا
كَانُوا يُفْسِدُونَ (٨٨) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيْنَا هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا
لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٨٩) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠)

و هنگامی که مشرکین شرکای خود را می بینند، گویند: پروردگارا این ها هستند شرکای ما که آنها را می خواندیم. پس شرکا به آنها پاسخ می دهند که شما دروغگو هستید. در آن روز در برابر خداوند سر تسلیم فرو می آورند و نسبت های دروغی که می دادند باطل می شود. آنها که کافر شدند و از راه خدا منع کردند، بر اثر فسادشان، بر عذاب آنها می افزاییم. و روزی که در هر امتی گواهی بر ایشان برانگیزیم از خودشان و ترا بر این امت، گواه سازیم. قرآن را بر تو نازل کردیم که در آن بیان هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان. خداوند فرمان می دهد شما را به عدالت و نیکی و احسان خویشاوندان و شما را نهی می کند از زشتی و منکر و ستم. شما را موعظه می کند، شاید متذکر شوید.

نفت:

القاء: افکندن. «لَقِيَ» چیزی که افکنده شده. «الْقَيْتِ اليه مقاله» سخنی برای او گفتم. «تَلَقَّاهَا» پذیرفت آن را.

سلم: تسلیم شدن.

تبیان: بیان. ازهری گوید: عرب می گوید: «بَيْنَتِ الشَّيْءَ تَبْيَانًا وَ تَبْيَانًا».

مقصود:

اکنون خداوند حال مردم مشرک را در روز قیامت وصف کرده، می فرماید:

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ

:همین که در روز قیامت، مردم مشرک، بتها و شیطانهایی که شریک خدا قرار داده اند، می بینند، گویند: پروردگارا، اینها هستند شرکای ما که آنها را در خدایی و پرستش شریک تو قرار دادیم و ما را از دین تو گمراه کردند، بنا بر این قسمتی از عذاب ما را به آنها برسان. برخی گویند: علت اینکه بتها و... را شرکای مشرکین دانسته، این است که آنها را در زراعت و چارپایان، شریک خود قرار می دادند، بنا بر این بخیال خودشان بتها با آنها شریک بودند.

فَالْقَوَا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

در این هنگام خداوند بتها و دیگر شرکا را به سخن می آورد و در پاسخ مشرکین می گویند، شما دروغ می گوید. ما شما را به پرستش خویش دعوت نکردیم. لکن شما به اختیار خویش گمراه شدید. برخی گویند: یعنی بتها و... می گویند: شما دروغ می گوید. ما خدا نیستیم. مقصود از القای سخن، اظهار آن است، تا واضح شود و با سخنان دیگر نیامیزد.

وَ الْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ

قتاده گوید: یعنی مشرکین و بتهایشان همگی در روز قیامت، در برابر امر خداوند تسلیم می شوند و حکمش را می پذیرند.

برخی گویند: یعنی مشرکین نخوت جاهلیت را از دست می دهند و بدون اختیار، در برابر خداوند تسلیم می شوند و توحید خدا را که منکر بودند می پذیرند.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ

آن آرزوهای دروغ و پوچ درباره شفاعت بتها، باطل می شود و می فهمند که بتها را خیری و فایده ای نیست.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَا لَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

آنها که از دین خدا اعراض کردند، یا دیگری را از پیمودن راه حق باز داشتند، یا مسلمین را از داخل شدن مسجد الحرام جلوگیری کردند، علاوه بر عذاب کفر، آنها را عذابی دیگر می کنیم، تا بکیفر فساد خود و کارشکنی ها برسند. ابن مسعود گوید:

یعنی افعی ها و عقربهایی بجان آنها می افکنیم که نیش های مخوف دارند. ابن عباس و مقاتل گویند: آنها در نهرهایی زرد و مذاب، شکنجه می بینند...

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

در روز قیامت، در هر امتی گواهی بر می انگیزیم از جنس خود مردم. ممکن است این گواه، پیامبر آن امت باشد یا مؤمن عارف، تا بکردار زشت آنها شهادت دهند.

از این آیه برمی آید که هیچ عصری نباید خالی از فردی عادل باشد که سخنش بر مردم آن عصر حجت و از جانب خداوند مأمور باشد. این قول از جبابی و بیشتر عدلی مذهبان است (یعنی معتزله)، مذهب اصحاب امامیه، نیز همین است. با این تفاوت که امامیه می گویند: این حجت عادل، تنها از طرف خدا می تواند باشد.

وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ

و تو را ای محمد، بر قومت و امت، گواه می آوریم. اینکه پیامبر را جداگانه ذکر می کند، بخاطر تعظیم و تجلیل اوست.

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ

قرآن را بر تو نازل کردیم، تا بیان هر امر مشکلی باشد. یعنی برای اینکه هر امر مشکلی را که از لحاظ شرعی مورد احتیاج مردم باشد، بیان کند، زیرا هیچ چیزی نیست که از لحاظ دینی مورد احتیاج مردم باشد و در قرآن کریم تصریح به آن نشده باشد یا رجوع به بیان پیامبر و جانشینانش نداده باشد، یا به اجماع امت واگذار نشده باشد، بنا بر این حکم همه آنها از قرآن کریم استفاده می شود.

وَ هُدًى وَ رَحْمَةً

قرآن کتابی است که مردم را بر رشد فکری و روحی فرا می خواند و برای مردم نعمتی است، زیرا همه احکام در آن آمده است و منجر به نعمتهای آخرت می شود.

وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

علاوه بر اینها قرآن کریم مردم را پاداش همیشگی و نعمت پایدار، بشارت می دهد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

خداوند مردم را بعدالت و انصاف میان مردم و معامله به اعتدال که از افراط و تفریط و کجی و انحراف، دور باشد، امر می کند.

وَ الْإِحْسَانِ

و همچنین مردم را امر می کند که بیکدیگر نیکی کنند. کلمه «احسان» جامع هر خیری است. اغلب، بمعنای بخشش مال بکار می رود.

عطا و ابن عباس گویند: عدل، توحید و احسان انجام واجبات است.

برخی گویند: عدالت در کارها و احسان در سخنهاست، بنا بر این باید جز بعدالت کار نکرد و جز بنیکی سخن نگفت.

برخی گویند: عدالت این است که انصاف کند و پاداش بخواهد و احسان این است که انصاف کند و پاداش نخواهد.

وَ إِبْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى

:همچنین شما را امر می کند که درباره خویشاوندان نیکی کنید.

ص: ۳۴

برخی گویند: مقصود خویشاوندان پیامبر است که در آیه خمس درباره آنها فرموده است: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى... (انفال ۴۱: خمس مال برای خدا و پیامبر و خویشاوندان اوست) بهمین مضمون از امام باقر روایت شده است که:

«نحن هم» یعنی: «ذوی القربی» ما ایم.

وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ

: و از زشتی و کار ناشناخته و ستم نهی می کند. در اینجا «فحشاء و منکر و بغی» را جداگانه ذکر می کند، با اینکه همه اینها زشت و ناپسند هستند. منظور این است که کارهای ناپسند را جداگانه تفصیل و شرح دهد، زیرا «فحشاء»، هر عمل زشتی است خواه آشکار باشد، خواه پنهان و «منکر»، هر عمل زشتی است که در میان مردم انجام گیرد و بر مردم انکار آن لازم باشد و «بغی»، تعدی ب مردم است.

ابن عباس گوید: «فحشاء»، زنا و «منکر»، هر چیزی است که مورد انکار شرع باشد و «بغی» ظلم و تکبر است.

سفیان بن عیینه گوید: عدالت، مساوی بودن آشکار و نهان و احسان، بهتر بودن پنهان از آشکار و فحشاء و منکر، بهتر بودن آشکار از پنهان است.

يَعْظُمُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

: خداوند شما را موعظه می کند که اخلاق پسندیده ای که در این آیه است، بکار ببندید تا متذکر شوید و بیندیشید و بحق باز گردید.

ابن مسعود گوید: جامعترین آیات قرآن که تمام نیکی ها و بدیها را در بردارد، همین آیه است.

قتاده گوید: خداوند متعال در این آیه، مردم را امر کرد که مکارم اخلاق را بکار بندند و از اخلاق زشت دوری کنند.

عثمان بن مظعون می گوید: من بخاطر اینکه پیامبر اسلام مرا همواره باسلام دعوت میکرد، حیا کردم و مسلمان شدم، اما نور اسلام در دلم نتابیده بود. روزی در حضور پیامبر بودم. ناگاه چشمش را به آسمان دوخت، مثل اینکه می خواست سؤالی کند. همین که توجهش از آسمان سلب شد، علت را سؤال کردم. فرمود:

- هنگامی که با تو سخن می‌گفتم، جبرئیل را در هوا دیدم که این آیه را بر من نازل کرد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...

در این وقت، نور اسلام در دل من تابیدن گرفت و نزد عمویش ابو طالب رفتم و او را از این جریان با خبر ساختم. وی گفت:

- ای آل قریش، از محمد (ص) پیروی کنید، تا رستگار شوید، زیرا او شما را به اخلاق پسندیده امر می‌کند.

سپس نزد ولید بن مغیره رفتم و آیه را برای او خواندم. وی گفت:

- اگر این سخن را محمد (ص) گفته است، سخن خوبی است و اگر خدای او هم گفته است، سخن خوبی است.

از این رو خداوند، این آیه را نازل کرد: أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْتَدَى (نجم: ۳۴). آیا دیدی کسی را که اعراض کرد و کم بخشید و بر خلاف گفتار خود عمل کرد).

عکرمه گوید: پیامبر این آیه را بر ولید بن مغیره قرائت کرد. وی گفت:

- برادر زاده، اعاده کن.

پیامبر اعاده کرد.

ولید گفت:

- «ان له لحلاوه و ان عليه لطلاوه و ان اعلاه لثمر و ان أسفله لمغدق و ما هو قول البشر!» یعنی: این سخن شیرین و زیباست، درختی تنومند است که تنه آن نیرومند و شاخ و برگ آن پر ثمر است. این نه سخن بشر است!

نظم آیات:

وجه اتصال و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ... به سابق این است که: چون بیان کرد که پیامبران در روز قیامت گواه امت خویشند، بدنبال آن بیان کرد که خداوند همه را مکلف ساخته و عذر آنها را با فرستادن قرآن و مطالب عالی آن برانداخته است و هر کس کیفر ببیند، بواسطه کردار خودش هست، همه اینها در شهادت، داخل است.

وجه اتصالِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ... به سابق این است که چون قرآن را تعریف کرد، بدنبال آن در پیرامون آنچه بآن امر یا نهی کرد، سخن گفت.

برخی گویند: متصل است به وَ يَوْمَ نَبْعَثُ گویی بعد از ذکر قیامت و گواهان، می گوید: خداوند امر به عدالت و نهی از ظلم می کند. پس بدانید که خدا کسی را ظلم نمیکند، بلکه عادل است و احسان می کند، از اینرو گواهان را می آورد تا مردم بدانند که عذاب آنها از جانب خودشان است.

ص: ۳۷

اشاره

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعِيدَ تَوَكُّيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَيَكْسِبُونَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ أَرْجُلُكُمْ بَعْدَ بُيُوتِهِمْ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

ترجمه:

هر گاه عهدهی بستیدی به عهد خدا وفا کنی و سوگندها را بعد از محکم کردن آنها نشکنی که خدا را بر خویشتن کفیل ساخته اید. خداوند بکردار شما داناست.

و مانند زنی نباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه میکرد، که قسمه‌ایتان را ما بین خودتان برای آنکه گروهی از گروهی دیگر بیشتر است، دستاویز فریب و نیرنگ قرار دهید. خداوند شما را به این دستور می‌آزماید و روز قیامت مطالبی را که درباره آن اختلاف داشته‌اید، برای شما بیان می‌کند. اگر خدا می‌خواست، شما را یک امت میکرد، لکن هر که را خواهد گمراه و هر که را خواهد هدایت کند و از آنچه میکرده‌اید، بازخواست می‌شوید. قسمه‌ایتان را میان خودتان دستاویز فریب قرار ندهید که قدمی بعد از استوار شدنش بلغزد و بکیفر منع مردم از راه خدا برسید و برای شما عذاب بزرگ باشد.

نفت:

توکید: تشدید و سخت گرفتن. این تلفظ بلغت اهل حجاز است. اهل نجد، گویند: «تأکید».

انکاث: جمع «نکث» به معنای نقض قسم و مخالفت آن. کسی که از متابعت امام خارج شود، «ناکث» گفته می‌شود، زیرا بیعت و عهد خود را شکسته است، مانند زنی که از صبح تا شب به رشتن پنبه مشغول باشد و شبانگاهان، رشته‌ها را پنبه کند.

دخل: فسادی که در چیزی داخل شود. برخی گفته‌اند: نیرنگ و خدعه.

علت اینکه قسم را «دخل» نامیده‌اند، این است که: داخل قلب، بر مخالفت قسم و بیرون آن بر موافقت قسم است. ابو علی گوید: هر امر نادرستی «دخل» است و هر چه عیبی داخل آن باشد «مدخول» است.

اربی: تفضیل است از «ربا» یعنی: زیادتر. ربای مال هم از همین معنی است. شاعر گوید:

و اسمر خطی کأن كعوبه

نوی القسب قد اربی ذراعاً علی العشر

یعنی: گویا کعبهای آن نیزه خطی، هسته سخت خورمای قسب است و به اندازه یک ذراع، از حد معمول، زیادتر است. (۱)

ص: ۳۹

۱ - ۱) - خط. جایی است در یمامه که نیزه آن مشهور بوده و «قسب» نوعی خورمای خشک است که هسته آن از هسته خورماهای دیگر سختتر است.

انکاتا: مفعول است، زیرا معنای مصدر دارد. همچنین «دخلا».

أَنْ تَكُونَ أُمَّهُ هِيَ أَرْبِي

به تقدیر «بأن تكون...» است. «هی اربی» مبتدا و خبر و محلا- منصوب، و خبر «تكون». ممکن است «تكون» فعل تام و جمله «هی اربی» صفت «امه» باشد. در این صورت «أَنْ تَكُونَ» مفعول له است.

مقصود:

قبلا درباره امر به عدل و احسان و نهی از منکر و دشمنی، سخن گفته شد. اکنون درباره وفای بعهد و نهی از پیمان شکنی، بحث می کند و میفرماید:

وَ أَوفُوا بَعْدَ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ

ابن عباس گوید: وعده، از عهد است. مفسران گویند: عهد آن است که وفای به آن واجب باشد و وعده آن است که وفای به آن بهتر باشد. هر گاه کسی با خداوند متعال عهدی ببندد، باید به آن وفا کند، زیرا وفای بعهد واجب است، چنان که می فرماید: هر گاه عهدی با خداوند ببندید، بآن عهد وفا کنید.

وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

در اینجا خداوند از پیمان شکنی نهی می کند. مقصود از پیمان شکنی آن است که انسان کاری کند که خلاف مقتضای عهد و پیمانش باشد. «بعد توکیدها» یعنی: بعد از بستن پیمان و محکم کردن آن به نام خدا و بقولی: یعنی بعد از محکم کردن آن بوسیله سوگند.

وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا

حال آنکه خداوند را بواسطه پیمانی که بسته اید کفیل و مراقب خود ساخته اید. برخی گویند: یعنی خداوند را کفیل ساخته اید تا به پیمان خود وفا کنید، زیرا کسی که به خداوند سوگند یاد می کند، گویی خداوند را کفیل خود می سازد که بر طبق سوگند خود عمل کند. برخی گویند: مقصود این است که شخص بگوید: خداوند، کفیل یا وکیل من است. برخی گویند: منظور این است که شخص با یاد کردن نام خدا، موضوع را تأکید می کند، تا خداوند حافظ آن باشد و کفیل به معنای حافظ است.

خداوند به پیمان شکنی های شما داناست، بنا بر این باید از پیمان شکنی اجتناب کنید. این آیه، درباره کسانی نازل شده است که: برای حمایت اسلام، با پیامبر گرامی بیعت کردند خداوند به مسلمانانی که با پیامبر بیعت کرده بودند، فرمود: کمی جمعیت مسلمانان و بسیاری جمعیت کفر و شرک، شما را به - بیعت شکنی و اداری نکنند، زیرا خداوند حافظ شماست، بنا بر این به پیمان محکمی که با پیامبر خدا بسته اید، وفادار بمانید.

برخی گویند: این آیه، درباره قومی نازل شد که با قومی هم پیمان شده بودند.

قوم دیگر نزد آنان رفته، گفتند: ما از آنها قویتریم، پیمان آنها را لغو کنید و با ما هم پیمان شوید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا

مانند آن زنی نباشید که پنبه خود را می رشت، سپس رشته ها را پنبه میکرد. این زن، از قریش و احمق بود با کنیزان خود از صبح تا ظهر می رشتند، آن گاه مشغول پنبه کردن رشته ها می شدند.

این برنامه، همیشه ادامه داشت. وی «ریطه» دختر عمرو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مره بود. او را «خرقاء» مکه می گفتند. این مطلب از کلبی است.

«انکاث» جمع نکث، یعنی باز کردن و پنبه کردن رشته ها. از آنجا که ریطه این کار را همواره تکرار میکرد، این کلمه، بصورت جمع آمده است.

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ

شما نیز مثل آن زن رشته ها را پنبه نکنید و سوگندهایی که یاد می کنید، زیر پا نگذارید و سوگندهای نیرنگ آمیز و خائانه یاد نکنید.

روش آنها این بود که: درباره پیمانهای خود سوگند یاد می کردند و در باطن، تصمیم مخالفت داشتند، بدین ترتیب مردم را بگفتار خود مطمئن می کردند. سپس براه مکر و خیانت می رفتند! أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ: سوگندهای نیرنگ آمیز را بدین جهت یاد می کردند که می دیدند جمعیت گروه مخالف، بیشتر و قویتر است، بنا بر این منظور این

است: با نیرنگ و دغل، بمنظور مدارا کردن با جمعیت مخالف- که تعدادشان بیشتر و قوی تر از هم پیمانهای شماست- باید پیمانها را نشکنید، بلکه در هر حال وظیفه شما این است که به پیمانهای خود وفادار بمانید و عهد خود را حفظ کنید.

إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ

این ضمیر به «امر» باز می گردد. یعنی: خداوند شما را بوسیله «امر به وفا» می آزماید. بدیهی است که این آزمایش برای تحصیل علم نیست، زیرا خداوند به همه چیز عالم است. مقصود این است که با شما معامله «آزمایش کننده» را می کند، تا اگر از عهده آزمایش بر آمدید، شما را پاداش دهد و الا نه.

وَ لَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

روز قیامت که فرا رسید، خداوند چیزهایی را که درباره صحت آنها اختلاف داشتید، برای شما بیان و حکم آن را برای شما آشکار می کند، تا حق را از باطل بشناسید.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

اگر خداوند می خواست، این قدرت را داشت که همه شما را یک امت قرار دهد و شما را در راه هدایت وادارد، چنان که می فرماید:

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى (انعام ۳۵: اگر خداوند می خواست، آنها را بر هدایت جمع می کرد).

وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

لکن خداوند هر که را بخواهد، بخود و می گذارد تا گمراه شود یا بر اثر گمراهیش، او را محکوم بگمراهی می کند و هر که را بخواهد توفیق می دهد تا براه هدایت رود، یا اینکه بر اثر نیکی، او را محکوم به هدایت می کند. درباره معانی ضلالت و هدایت، در سوره بقره، گفتگو کرده ایم.

وَ كَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

سرانجام در برابر کردار نیک و بد خود، مورد پرسش قرار می گیرید و بر طبق کردارتان پاداش یا کیفر می بینید.

وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

در اینجا خداوند نهی می کند از سوگندی که ظاهر آن با باطن آن مخالف باشد یعنی یاد کننده سوگند، بر خلاف نیت باطنی خود سخن می گوید و تصمیم دارد که سوگند را زیر پا گذارد. (۱)

۱-۱) - باید توجه داشت که گاهی از لحاظ ضرر جانی یا مالی یا ناموسی انسان ناچار

تا قدمی بعد از ثابت بودن و استوار بودن بلغزد. این جمله، ضرب المثل است. یعنی اگر چنان سوگندی یاد کنید، از راه راست و هدایت، بگمراهی کشانده می شوید. وقتی می گویند: فلا نکس لغزش پیدا کرد، یعنی: از راه راست، منحرف شد.

برخی گویند: یعنی سوگندهای نیرنگ آمیز یاد نکنید که خدا را - بعد از آنکه از شما راضی شد - نسبت بخویش به خشم می آورد، زیرا ثابتقدم بودن برضای خدا و لغزش قدم به غضب اوست.

برخی گویند: این آیه درباره کسانی نازل شده است که با پیامبر بیعت کرده بودند که اسلام و مسلمین را یاری کنند، از اینرو خداوند آنان را از نقض آن بیعت، نهی کرد.

و تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

پیمان شکنی نکنید که گمراه می شوید و بر اثر منع مردم، از پیروی دین خدا گرفتار عذاب می شوید.

و لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

علاوه بر آن عذاب آخرت نیز در انتظار شماست.

از سلمان فارسی است که: این امت، بواسطه نقض پیمانها هلاک می شود.

از امام صادق ع است که: نزول این آیات درباره ولایت علی ع و گفتار پیامبر است که فرمود: به علی به عنوان امارت مؤمنان سلام کنید.

نظم آیات:

آیة و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... اتصال به سابق دارد، زیرا در آیه پیش بیان کرد که حق را از باطل و صاحب حق را از اهل باطل جدا و مشخص خواهد کرد. در این آیه بیان می کند که در همین دنیا هم قادر بچنین کاری هست، لکن در دنیا چنین کاری نمی کند تا نیک و بد از هم جدا شوند و مردم پاداش اعمال نیک خود را استحقاق پیدا کنند.

(۱)

(می شود، حتی سوگند دروغ یاد کند. چنین موردی بحکم ضرورت و اجبار، از حکم آیه خارج است. مع الوصف اگر انسان توریه کند، یعنی الفاظ را طوری بکار برد که طرف را قانع کند و خودش نیت خلاف واقع نکرده باشد، بهتر است.

اشاره

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

عهد خدا را به بهای اندک نفروشید، آنچه پیش خداست، اگر بدانید، برای شما بهتر است. آنچه پیش شماست فانی می شود و آنچه پیش خداست باقی است. آنان که صبر کردند، در برابر کارهای نیکوترشان، پاداششان می دهیم. هر زن و مرد با ایمانی که عمل شایسته کند، به او زندگی نیکو می بخشیم و در برابر کارهای نیکوترشان،

پاداششان می دهیم. هنگامی که قرآن بخوانی، از شیطان رجیم، به خدا پناه ببر. او را بر مردمی که ایمان آورد، بر خدا توکل می کنند، تسلطی نیست. تنها بر کسانی تسلط دارد که او را دوست دارند و کسانی که برای خدا شریک قرار می دهند.

قرائت:

و لنجزینهم: ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم به نون و دیگران به یاء خوانده اند.

□
قرائت یاء بمناسبت جمله و ما عند الله باق است.

نفت:

نفاد: فنا. در حدیث است که:

ان نافدتهم نافدوک یعنی اگر بخواهی دلیل آنها را باطل کنی و بشکنی، آنها نیز همین معامله را با تو خواهند کرد.

باقی: چیزی که دوام و استمرار دارد. ضد آن «فانی» است.

در اینکه: آیا باقی چگونه بقا پیدا می کند؟ میان متکلمان، اختلاف است.

بلخی گوید: به بقاء، باقی می ماند، بنا بر این احتیاج به یک معنای زاید دارد.

لکن عقیده اکثر متکلمان این است که احتیاج به معنای زاید ندارد، بقا یعنی استمرار وجود و باقی چیزی است که ذاتاً «مستمر الوجود است».

استعاده: طلب پناه گاه. خداوند، پناه گاه کسانی است که به او پناه برند و استعاده کنند. زنی به پیامبر عرض کرد: «از تو به خدا پناه می برم» حضرت فرمود: به پناهگاه، پناه بردی، به اهلت ملحق شو».

سلطان: این کلمه از «تسلط» یعنی قهر و غلبه است. علت اینکه: دلیل را «سلطان» گویند، این است که: خصم بوسیله دلیل مغلوب می شود. برخی گویند: این کلمه از «سلیط» یعنی روغن زیتون، گرفته شده است، بنا بر این علت اینکه: دلیل را «سلطان» گویند، این است که: همچون روغن زیتون، روشنی بخش تاریکیهای مشکلات است. در حدیث، از ابن عباس است که: «ارایت علیاً و کان عینیه سراجاً سلیط» یعنی:

آیا علی را دیدی که گویا چشمانش دو چراغی بود که با روغن زیتون شعله می زد؟!!

انما عند الله هو خير: «ما» اسم «ان» و «هو» ضمیر فصل و «خیر» خبر آن است.

□
ما عندکم ینفد: «ما» مبتدا و «ینفد» خبر آن. همچنین در ما عند الله باقی «ما» مبتدا و «باقی» خبر است.

و لنجزینهم: ضمیر «هم» به «من» برمی گردد و مقصود از آن افراد صالح و مؤمن است.

شأن نزول:

ابن عباس گوید:

-مردی از حضر موت، بنام «عبدان الاشرع» عرض کرد:

□
-یا رسول الله، امرء القیس کندی در مجاورت ملک من زمینی دارد. او بمن تجاوز کرده و قسمتی از زمین مرا ضمیمه ملک خود ساخته است. مردم می دانند که من راست می گویم، ولی نظر بموقعیتی که او دارد، کسی بحرف من گوش نمی کند.

پیامبر گرامی اسلام، در این باره از «امرء القیس» تحقیق کرد. وی گفت:

-نمی دانم چه می گوید:

پیامبر وی را به قسم دعوت کرد. عبدان گفت:

-او مردی بی بند و بار است و از قسم خوردن باک ندارد.

پیامبر فرمود:

-اگر گواه نداری، باید به قسمش احترام کنی.

هنگامی که امرء القیس برخاست که قسم یاد کند، این آیه نازل شد:

□
- وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا... □ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ □ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ □ .

امرء القیس گفت:

-آری آنچه در دست من است، فانی می شود. وی راست می گوید. من زمینش را ضمیمه ملک خود ساخته ام، لکن مقدار آن را نمی دانم. او هر چه می خواهد از زمین من تصرف کند و در مقابل منافی که از زمین برده ام، هر چه بخواهد به او می دهم،

بدنبال این وظیفه شناسی، این آیه نازل شد:

- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا....

مقصود:

قبلا از پیمان شکنی نهی کرد، اکنون همان مطلب را تأکید کرده، می فرماید:

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

عهد خداوند را به مال بی ارزش و فنا- پذیر دنیا نفروشید، زیرا این معامله، به زیان شماست، زیرا شما نعمتی بزرگ را به پیشیزی فروخته اید و این کار عاقلانه نیست.

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

پاداشی که در برابر وفای بعهد و پیمان، پیش خداست، برای شما بهتر و پر ارزشتر از متاع بی بهای دنیاست که در برابر پیمان شکنی بکف می آورید. بدیهی است نفع اندکی که باقی بماند، بهتر است از نفع بسیاری که فانی شود، تا چه رسد به نفع بسیاری که همواره باقی است، در مقابل نفع اندکی که فنا پذیر است.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

در اینجا خداوند می گوید: ثواب به این دلیل از مال دنیا بهتر است، که ثواب از جانب خداست و باقی می ماند و مال دنیا در دست شماست و از بین می رود.

اکنون در باره پاداش صابران می فرماید:

وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنان که صبر بر طاعت کنند و نسبت بوفای بعهد شکبیا باشند، پاداش آنها را در مقابل کارهای بهتری که کرده اند، می دهیم، البته منظور از این کارها، اعمال واجب و مستحب است، زیرا عمل مباح، اجری ندارد و واجب و مستحب، بهتر از مباحند. از اینرو خداوند فرمود: فقط بکارهای نیکوتر آنها پاداش می دهیم، نه هر کاری را.

برخی گفته اند: نیکوتر از نیک، وجود ندارد، لکن از این آیه، بر می آید که بعضی از کارها نیکو و بعضی از آنها نیکوترند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

این آیه

یکی از وعده های الهی است، در باره زنان و مردان مؤمنی که با توجه بداشتن ایمان بخدا و انبیاء، عمل نیکو انجام دهند. طبق این وعده، آنان از یک زندگی نیکو و پاکیزه، برخوردار خواهند شد. اما منظور، از این زندگی نیکو و پاکیزه چیست؟! در این باره اقوالی است:

۱- ابن عباس و سعید بن جبیر و عطا گویند: روزی حلال است.

۲- حسن و وهب گویند: قناعت و خشنودی از قسمت الهی است. از پیامبر گرامی نیز چنین روایت شده است.

۳- قتاده و مجاهد و ابن زید گویند: بهشت است. حسن گوید: زندگی خوش و پاکیزه، تنها در بهشت است. ابن زید گوید: مگر نه خداوند از زبان کسانی که در آخرتند، می فرماید؟: **يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي** (فجر ۲۴: کاش برای این زندگی توشه ای فرستاده بودم).

۴- منظور رزق روزانه است.

۵- زندگی پاکیزه در عالم قبر است.

و لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

:تفسیر این جمله گذشت و تکرار از آن بمنظور تأکید است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

:ای محمد، هر گاه می خواهی قرآن بخوانی از شر شیطان که مطرود در گاه خداوند است، به خدا پناه ببر.

این تعبیر، نظیر: **إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ** است (مائده ۶: هر گاه بخواید به نماز برخیزید صورتها را بشوید و...).

استعاذه این است که مقام پایین تر از مقام بالاتر بخواید که در برابر دشمن او را پناه دهد و از او دفاع کند، در ضمن، استعاذه با اظهار خضوع و مذلت، همراه است. مقصود این است که در وقت قرائت قرآن باید از وسوسه های شیطان بخدا پناه برد، تا از لغزش و اشتباه مصون بماند.

استعاذه، در وقت قرائت قرآن، مستحب است، چه در وقت نماز و چه در غیر

وقت نماز. در اول سوره «فاتحه» در باره اختلاف قراء، در خصوص لفظ «استعاذه» سخن گفته ایم.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

:شیطان، بر کسانی که بخدا ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد. یعنی نمی تواند آنها را بر کفر و معصیت، مجبور کند. قتاده گوید: یعنی نسبت به معصیتهایی که مردم را به آنها دعوت می کند، دلیلی ندارد.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

:تنها بر کسانی تسلط دارد، که او را اطاعت کرده، دعوت او را بپذیرند و از اغوای او پیروی کنند و به سبب اطاعت از او، برای خداوند شریک قرار دهند.

مجاهد گوید: یعنی کسانی که در عبادت، بخدا شرک آورده اند.

نظم آیات:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ...

متصل است به آیاتی که مردم را امر باطاعت خداوند کرد. بدنبال آن آیات دستور می دهد که از شیطان که مردم را به معصیت امر می کند، به خداوند پناه برند و از او بترسند. علت اینکه فقط پناه بردن بخدا را بهنگام قرائت قرآن اختصاص داده، این است که: قرآن اساس دین و از همه امور دیگر مهمتر است.

برخی گویند: متصل است به وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا... میان این دو قسمت، یک سلسله امرها و نهی ها بصورت جمله معترضه، قرار داد، سپس برگشت باصل مطلب و دستور داد که در موقع قرائت قرآن بخداوند پناه برند.

اشاره

وَ إِذَا يَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجِبِي وَ هَذَا لِّسَانُ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۵)

ترجمه:

و هر گاه آیه ای را بجای آیه ای قرار دهیم-حال آنکه خداوند به آنچه نازل می کند داناتر است- گویند: تو نسبت دروغ می دهی! بلکه اکثر آنها نمی دانند. بگو:

جبرئیل از جانب پروردگارت، بحق نازل کرده است، تا مردم مؤمن را ثابت قدم سازد و هدایت و بشارتی برای مسلمانان باشد. ما می دانیم که آنها می گویند: بشری او را تعلیم می دهد. زبان کسی که چنین نسبتی به او می دهد، غیر فصیح و این قرآن زبان عربی آشکار است. آنان که به آیات خدا ایمان نمی آورند، خداوند هدایتشان نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است. تنها کسانی نسبت دروغ می دهند که به آیات خدا ایمان

ندارند و اینان، خودشان دروغگو هستند.

قرائت:

یلحدون: کوفیان-بجز عاصم-بفتح یاء و حاء و دیگران بضم یاء و کسر حاء خوانده اند. هر دو قرائت به یک معنی است. لکن در قرآن مصدر باب افعال بکار رفته و بنا بر این قرائت دوم، مناسبتر است (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ: حج ۲۵) لسان: در قرائت غیر مشهور «اللسان» آمده است.

لغت:

تبدیل: برداشتن چیزی و گذاشتن چیزی دیگر به جای آن. تبدیل و استبدال و ابدال به یک معنی هستند.

لسان: زبان. عرب به قصیده گوید: «لسان فلان» یعنی زبان فلان کس است.

شاعر گوید:

لسان السوء تهديها الينا

و حنت و ما حسبتك ان تحينا

یعنی: تو قصیده بدی بما اهدا می کنی. گمراه شدی و گمان نمی کردم که گمراه شوی.

مقصود:

اکنون از حالات کافران خبر داده، می فرماید:

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ

: هر گاه آیه ای را نسخ کنیم و بجای آن آیه ای دیگر قرار دهیم. به این ترتیب که هم آیه را و هم حکم آن را برداریم یا اینکه تنها حکم آن را برداریم و خود آیه را باقی گذاریم.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ

: و خداوند به مصالح احکامی که می فرستد داناتر است، بنا بر این در هر زمانی آنچه مصلحت است می فرستد. بدیهی است که مصالح با اختلاف زمانها تغییر می کنند، چنان که با اختلاف اجناس و صفات نیز تغییر می کنند.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ

: مشرکین می گویند: تو فقط نسبت دروغ به خداوند می دهی.

ابن عباس گوید: آنها می گفتند: محمد ص اصحاب خود را مسخره می کند، امروز آنها را دستوری می دهد و فردا دستوری دیگر. او دروغگوست و تمام این حرفها از خود اوست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

:بلکه بیشتر آنها نمی دانند که نسخ از جانب خداست.

یا اینکه نمی دانند که نسخ جایز است و چرا حکم تغییر می کند؟ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: ای محمد، به آنها بگو که تغییر حکم را جبرئیل از جانب پروردگارت آورده و حق و صحیح است.

لَيَبْتَغِيَ الدِّينَ آمَنًا

:تا با حجت ها و دلایل روشن خود، مردم مؤمن را ثابتقدم سازد و بر تصدیق و یقین آنها افزوده شود. مقصود از ثابتقدم کردن آنها این است که آنها را با الطاف و حمایت خویش دعوت می کند که بر ایمان و طاعت استوار بمانند.

و هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

:و قرآن هدایت و بشارت دهنده مسلمانان است به بهشت و پاداش.

و لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ

:ما می دانیم که کفار می گویند: قرآن از جانب خداوند نیست، بلکه بشری او را تعلیم می دهد.

ابن عباس گوید: قریش می گفتند: بلعام- که آهنگری رومی و مسیحی در مکه بود- او را تعلیم می دهد.

ضحاک گوید: مقصود سلمان فارسی است. قریش می گفتند: پیامبر، داستانها را از سلمان فرا می گیرد.

مجاهد و قتاده گویند، مقصود غلامی رومی از «بنی الحضرمی» است که نامش «یعیش» یا «عائش» بود. و کتابی داشت. او اسلام آورد و نیکو مسلمانی بود.

عبد الله بن مسلم گوید: در جاهلیت، دو غلام مسیحی بودند از اهالی «عین التمر» که نام یکی از آنها «یسار» و نام دیگری «خیر» و شغلشان تیز کردن شمشیرها بود.

آنها کتابی بزبان خویش داشتند که قرائت می کردند. پیامبر هر گاه از کنار آنها می گذشت، توقف می کرد و به خواندن آنها گوش می داد. قریش گفتند: پیامبر از آنها

یاد می گیرد.

اکنون برای باطل کردن و تکذیب سخن آنها می فرماید:

لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ

زبان کسی که می گویند پیامبر از او چیز می آموزد، عربی فصیح نیست. در اینجا نمی گوید: «عجمی» زیرا این کلمه منسوب است به «عجم» و عجم یعنی غیر عرب. لکن «اعجمی» منسوب است به «اعجم» و او کسی است که زبان فصیح ندارد، خواه عربی باشد، خواه عجمی. مثلاً سیبویه فارسی «عجمی» است اگر چه زبانش، لغت عربی است.

برخی گویند: «یلحدون» به معنای «یرمون الیه و یزعمون» است. یعنی زبان کسی که گمان می کنند که بتو قرآن می آموزد، غیر فصیح است و به عربی سخن نمی گوید.

چگونه پیامبر، قرآن را که عالیتین و شیواترین سخن است، از او می آموزد؟! وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ: این قرآن به زبان عربی آشکار است و هیچ تردیدی در آن نیست. هر گاه عرب از آوردن مثل قرآن عاجز باشند- در حالی که قرآن بزبان آنهاست- چگونه کسی که زبان فصیح ندارد، می تواند نظیر آن را بیاورد و به پیامبر تعلیم دهد؟! زجاج گوید: قرآن را بعربی بودن توصیف کرده و منظور این است که صاحب آن، زبانش عربی است.

بدنبال این آیه، در برابر گفتار تهمت آمیز کافران، به تهدید آنها پرداخته، می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای محمد، آنان که به معجزات و دلایل روشن ایمان نمی آورند، خداوند آنها را بر ایمان استوار نمی دارد و براه بهشت هدایت نمی کند و آنها را عذابی دردناک است.

در اینجا هدایت را از مردم بی ایمان سلب می کند. ظاهراً منظور از این هدایت پاداش ایمان باشد، نه هدایتی که به معنای راهنمایی است و برای عموم مردم است.

چنان که در این آیه: أَمَا تَتَمَوَّدُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى (فصلت: ۱۷) تمود

را راهنمایی کردیم و آنها کوری را بر هدایت ترجیح دادند(همین معنی اراده شده است.

سپس می فرماید: اینها تهمت و افترا می بندند.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

:کسانی تهمت می بندند و چنین دروغهایی را اختراع می کنند که دلائل خدا را قبول ندارند و تصدیق نمی کنند، نه کسانی که اهل ایمان هستند، زیرا ایمان از چنین کارهایی مانع می شود.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

ای محمد، تو دروغگو نیستی، بلکه آنها دروغگو هستند. این جمله، دروغ را بکافران اختصاص و نشان می دهد که دروغگویی یکی از عادات آنهاست. علاوه بر این، در این آیه، نهی و منع از دروغ نیز کرده است، زیرا می گوید: دروغ، کار کسانی است که ایمان ندارند. در روایت است که از پیامبر گرامی سؤال کردند: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: ممکن است. پرسیدند: مؤمن دزدی می کند؟ فرمود: ممکن است. پرسیدند: مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: نه. آن گاه همین آیه را قرائت کرد.

نظم آیات:

در باره اتصال وَ إِذَا يَدَّبْدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ به سابق، دو وجه گفته اند: ۱- این آیه، دنباله وصف کسانی است که اولیای شیطان هستند و در آیه «عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» وصف آنها گذشت. یعنی آنها دوست شیطانند و در باره آیه ای که بجای آیه ای دیگر قرار می گیرد، می گویند: تو افترا می بندی ۲- این آیه، از سابق جداست و دنباله آیاتی است که در باره کارهای کافران بود. وجه اول بهتر است.

اشاره

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ إِسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) نَعَمْ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)

ترجمه:

آنان که پس از ایمان، بخدا کافر شدند. مگر کسانی که مجبورشان کردند و دلشان به ایمان مطمئن است، ولی کسانی که دلشان برای کفر باز است، غضب خدا بر آنهاست و برای آنها عذابی بزرگ است، زیرا آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح

دادند و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. خداوند بر دلها و گوشها و چشمهای ایشان مهر زده است و آنان در غفلت هستند. بناچار، در آخرت آنها زیانکار هستند. آن گاه، خداوند برای کسانی که پس از گرفتاری، مهاجرت و جهاد و صبر کردند، -پس از آن گرفتاری- آمرزگار و رحیم است.

قرائت:

فتنوا: ابن عامر بفتح فاء و تاء و دیگران بضم فاء و کسر تاء خوانده اند.

قرائت دوم به خاطر این است که: آیه در باره افراد ضعیفی مثل صهیب، عمار و بلال است که در مکه گرفتار شدند و آنها را مجبور کردند که مرتد شوند. بعضی از آنها -مثل عمار که بعداً مهاجرت کرد- تقیه کردند.

قرائت اول به خاطر این است که: آنها بر اثر اظهار تقیه، خویشتن را بفتنه افکندند، زیرا هنوز چنین رخصتی از جانب خداوند به آنها داده نشده بود. این رخصت هنگامی به آنها داده شد که آیه: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ...**

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ ... (نساء ۹۸) و آیه **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ ...** نازل شد.

اعراب:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ

زجاج گوید: در محل رفع و بدل است از «الکاذبون» و مبتداء نیست.

کوفیان گویند: شرط است و جواب آن حذف شده.

مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ

مبتداء و خبر آن **فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ ...**

أَنْهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ

ممکن است در محل رفع و فاعل «جرم» باشد. در این صورت، این فعل به معنای «وجب» است و «لا» برای رد کلام سابق است.

ممکن است به معنای «لا بد من انهم فی الآخرة...» باشد و حرف جر حذف شده باشد.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ

خبر «ان» «لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» است و «ان» تکرار شده و نمونه آن در قرآن بسیار است.

آیه بعد: **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ نِيزٍ** چنین است.

شأن نزول:

گویند: آیهٔ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ در بارهٔ عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب نازل شده است. اینان مورد شکنجهٔ کفار واقع شدند.

پدر و مادر عمار بقتل رسیدند و عمار، هر چه می خواستند بزبان آورد و نجات یافت. پس از آن خداوند پیامبر را از ماجرا خبر داد، برخی گفتند: عمار کافر شده است. فرمود:

هرگز. عمار از سر تا پایش پر از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او در آمیخته است.

عمار با چشم گریان، شرفیاب حضور پیامبر شد. پیامبر فرمود:

-چه پشت سر داری؟ عرض کرد:

-یا رسول الله، بدی و زشتی. من خدایان آنها را به نیکی یاد کردم و خودم را به شما رسانیدم.

پیامبر در حالی که چشمانش را مسح می کرد، فرمود:

-اگر باز هم در چنگ آنها گرفتار شدی، سخن گذشته را تکرار کن.

این قول از ابن عباس و قتاده است.

مجاهد گوید: در بارهٔ مردمی از اهل مکه، نازل شده است که ایمان آورده، بعزم مدینه از مکه خارج شدند. قریش به آنها رسیدند و گرفتارشان کردند و آنها از روی کراهت، سخن کفر بر زبان آوردند.

برخی گفته اند: پدر و مادر عمار، نخستین شهیدان اسلام هستند.

منظور از مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ از قبیلهٔ بنی عامر است.

گویند: آیهٔ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا... دربارهٔ عیاش ابی ربیع، برادر رضاعی ابو جهل و ابی جندل بن سهیل بن عمرو و ولید بن مغیره (۱) و... افراد دیگری

ص: ۵۷

۱- ۱) -در اینجا نام ولید بن مغیره در ردیف مهاجران آمده است، ولی-چنان که قبلاً هم گفتیم-وی سرسختانه با اسلام مبارزه کرد و بحال شرک، در مکه بهلاک رسید.

از اهل مکه نازل شده است. اینان در چنگ مشرکین گرفتار شدند و به میل آنها سخن گفته، رهایی یافتند، سپس مهاجرت کردند.

مقصود:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

درباره تقدیر این جمله اختلاف است. گویند:

خلاصه معنای آن این است: هر کس بخدا کافر شود و از اسلام باز گردد و سینه را برای کفر بگشاید، گرفتار خشم خدا می شود و برای اوست عذابی بزرگ.

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

مگر اینکه کسی را اجبار کنند و بزبان اظهار کفر کند و دلش به ایمان، اطمینان داشته باشد. در این صورت، وی را گناهی نیست.

برخی گویند: این آیه، متصل است به آیه پیش. یعنی: کسی نسبت دروغ می دهد که پس از ایمان، بخدا کافر شده باشد. سپس کسی که مجبورش کرده باشند و دلش از نور ایمان روشن باشد، استثنا می کند و می فرماید:

وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

لکن کسانی که قلبشان آمادگی پذیرش کفر دارد، بر آنهاست خشم خداوند و در آخرت، گرفتار عذاب خواهند شد.

اکنون خداوند به عذابی بزرگ، برای آنها اشاره کرده، می فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

زیرا آنان زندگی زودگذر دنیا و لذائذ آن را بر زندگی جاودانی آخرت، ترجیح دادند و هر چه کردند، برای دنیا کردند، نه برای آخرت.

وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند و براه بهشت راهنمایی نمی کند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ

خداوند بر دلها و گوشها و دیده های آنان مهر زده است. درباره معنای «مهر زدن بر دل و گوش و چشم» در سوره بقره، سخن

گفته ایم.

ص: ۵۸

و اینان در غفلت به سر می برند. با اینکه آنها بطور کامل در غفلت نیستند و به خطرات خود توجه دارند، آنها را غافل معرفی می کند، علت این است که به سرانجام کار خود در آخرت، توجه ندارند. برخی گویند: مقصود این است که آنها بمنزله افراد غافل هستند و این خود مذمت و نکوهشی است برای آنها.

لَا جَزْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

این جمله، زیانکاری آنها را با تأکید بیان می دارد، زیرا آنها بواسطه محرومیت از بهشت و نعمتهای آن و بواسطه گرفتاری در عذاب جهنم، برآستی زیانی بزرگ تحمل می کنند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

آنان که در راه خدا عذاب دیدند و برای رهایی از شر مشرکین سخن کفر بر زبان آوردند، سپس مهاجرت کردند و با شکیبایی در خدمت پیامبر، به جهاد پرداختند، خداوند نسبت به آنها آمرزگار و رحیم است.

نظم آیات:

آیه اخیر مربوط است به إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ خداوند بیان می کند که پس از اظهار کفر و رهایی از دست کفار و مهاجرت و جهاد، آنها را از آمرزش و رحمت خود برخوردار می سازد. این نظر از ابو مسلم است.

برخی گویند: نظر به اینکه در آیه پیش درباره زیانکاران سخن گفته بود، اکنون درباره مهاجرین مجاهد که تجارتشان سودمند است، سخن می گوید.

اشاره

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاطِلٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)

ترجمه:

روزی بیاید که هر کسی از خویشتن دفاع کند و هر کس سزای عمل خود را می برد و آنها ستم نمی بینند و خداوند درباره قریه ای مثل می زند که مردم آن در

امن و آرامش بودند و روزی فراوان، از هر جا برای آنها می آمد و کفران نعمتهای خدا کردند و خداوند بواسطه کردارشان، بر آنها لباس گرسنگی و ترس پوشانید.

پیامبری از خودشان نزد آنها آمد و آنها وی را تکذیب کردند و در حالی که ستمکار بودند، عذاب، گریبانگیرشان شد. از آنچه خداوند روزی شما کرده است، بخورید که حلال و پاکیزه است و شکر نعمت خدا را بجا آورید، اگر او را می پرستید. همانا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده بر شما حرام کرده است و هر که ناچار شود، در حالی که زیاده روی و تجاوز نکند، خداوند آمرزگار و رحیم است.

قرائت:

و الخوف: عباس بن فضل بنقل از ابی عمرو این کلمه را به نصب و دیگران به جر خوانده اند: نصب آن بنا بر این است که عطف بر لباس الجوع و جر آن بنا بر این است که عطف بر «الجزع» باشد و همین اولی است.

نفت:

انعم: جمع «نعمه» مثل «شده و اشد» برخی گویند: جمع «نعم» است مثل «عفن و اغصن». برخی گویند: مفرد آن «نعماء» است. مثل «بأساء و ابؤس» اذاقها الله: معنای حقیقی آن «خداوند قریه را چشانید» است. لکن در اینجا معنای استعاری آن مراد است. یعنی پوشانید آن را. مثل «ارکب هذا الفرس و ذقه» یعنی: این اسب را سوار شو و او را بیازمای. شاعر گوید:

فذاق فاعطته من اللین جانباً

کفی و لها ان یغرق السهم حاجز

یعنی: کمان را آزمود. این کمان به اندازه کافی در اختیار بود و تیر را به شدت رها می کرد.

دیگری گوید:

□
و ان الله ذاق حلوم قیس

فلما رأی خفتها قلاها

خداوند بردباریهای طایفه قیس را آزمود و چون بی حلمی آنها را مشاهده کرد، آنها را طرد کرد.

اعراب:

يَوْمَ تَأْتِي

نصب «یوم» یا بخاطر این است که لَغْفُورٌ رَحِيمٌ در آن عمل کرده یا به تقدیر «اذکر» است.

مقصود:

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

چون روز قیامت فرا رسد، همه افراد برای دفاع از خویش با فرشتگان به جدال و بحث پرداخته، دلائلی می آورند که قابل قبول نیست. می گویند: به خدا سوگند، ما مشرک نبوده ایم. پیروان آنها هم می گویند:

پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند. پس عذاب آنها را زیاد کن.

و تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

هر کس جزای نیک و بد خود را می گیرد و ستمی بکسی نمیشود.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

خداوند مثلی می زند.

قَرْيَةٍ كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً

درباره قریه ای که مردم آن در امنیت کامل به سر- می بردند و با اطمینان خاطر زندگی می کردند و نیازی به تغییر مکان و نقل و انتقال نداشتند، زیرا ترسی نداشتند و از لحاظ زندگی در تنگی نبودند.

يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

روزی فراوان، از جاها و بلاد دیگر، برای آنها آورده می شد. چنان که می فرماید: يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ (قصص ۵۷):

هر گونه میوه ای در آنجا جمع می شد) فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ: مردم این قریه، به نعمت های خداوند کفر ورزیدند و شکر آنها را بجای نیاوردند.

فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

خداوند آنها را گرفتار گرسنگی ترس و بیم کرد و این بر اثر کردار زشتشان بود.

در اینجا اثر ترس و گرسنگی را لباس نامیده است، زیرا اثر گرسنگی و لاغری مانند لباس، بر بدن انسان ظاهر میشود. برخی گویند: همانطوری که لباس بدن را فرا می گیرد، آنها را گرسنگی و ترس فرا گرفت.

ص: ۶۲

ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: مقصود از این قریه، مکه است که خداوند هفت سال مردم آن را گرفتار گرسنگی و بدبختی کرد، تا آنجا که ظرفهای پوستین و پشمهای آغشته بخون و حشرات بدن حیوانات را می خوردند و در عین حال از پیامبر و یارانش بیمناک بودند. این جریان هنگامی بود که پیامبر درباره آنها نفرین کرد و از خداوند مسألت داشت که قوم «مضر» را همچون قوم یوسف، هفت سال دچار قحطی و بدبختی کند.

برخی گویند: مقصود قریه ای است که پیش از پیامبر اسلام، خداوند پیامبری بسوی آنها فرستاد و آنها کافر شدند و او را کشتند و خداوند آنها را گرفتار عذاب کرد.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

:خداوند بسوی مردم آن قریه، یعنی مکه، پیامبری از خودشان فرستاد، تا از او پیروی کنند.

فَكَذَّبُوهُ

:آنها وی را تکذیب و نبوتش را منکر شدند.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ

:آنها در حالی که ستمکار بودند، بعذاب ترس و گرسنگی - که در آیه پیش بیان شد - و شکستهای بدر و... گرفتار شدند.

کسانی که قریه را جای دیگری غیر از مکه دانسته اند، می گویند: این آیه هم شرح حال مردم همان قریه است.

اکنون مؤمنین را مخاطب ساخته، می فرماید:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا

:اگر چه صیغه امر بکار برده، ولی منظور، اباحه است یعنی شما می توانید از غنیمتها و دیگر روزیهای حلال استفاده کنید.

وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

:و شکر نعمتهایی که برای شما آفریده و بر شما حلال کرده است، بجای آورید.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

:اگر خدای یکتا را پرستش می کنید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ...

تفسیر دو آیه فوق در سوره بقره، آمده است (رجوع شود به آیه های ۱۷۲ و ۱۷۳).

ص: ۶۳

اشاره

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

ترجمه:

برای آن توصیف های دروغی که زبانهایتان می کند، نگویید: این حلال و این حرام است، که دروغ بخدا ببندید. کسانی که دروغ به خدا بندند، رستگار نمی شوند.

بهره ای ناچیز است و برای آنهاست عذابی دردناک. و بر یهودیان آنچه را از پیش برای تو نقل کرده ایم، حرام کردیم. ما ستمشان نکرده ایم، بلکه خودشان در حق خود ستم کردند.

آن گاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه

آورده و بصلاح آمده اند، پروردگارت از پی آن، آمرزگار و رحیم است.

اعراب:

مَتَاعٌ قَلِيلٌ

:خبر برای مبتدای محذوف، یعنی «متاعهم بهذا الذی فعلوه متاع قلیل».

مقصود:

سابقاً درباره چیزهای حلال و چیزهای حرام، سخن گفت. اکنون دستور می - دهد که از مخالفت دستورهای او خودداری کنند. از اینرو میفرماید:

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ

:چیزهایی را که زبانهای شما بدروغ آنها را حلال یا حرام شمرده اند، حلال یا حرام نشمارید و نگویید: مردار حلال است و شتری که ده شکم زاییده، حرام است.

لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

:و با این سخن، نسبت دروغ به خدا ندهید و احکامی که زاییده فکر شماست بخداوند متعال نبندید.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

:زیرا کسانی که به خداوند نسبت دروغ می دهند، از عذاب خدا نجات نمی یابند و خیری نمی بینند.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ

:در این دنیا چند روزی بیشتر، از متاع اندک آن بهره مند نمیشوند.

و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

:اما در آخرت، گرفتار عذابی دردناک خواهند شد.

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ

:و بر یهودیان حرام کردیم، چیزهایی که قبلاً - برای تو شرح دادیم. مقصود مطالبی است که در سوره انعام ذکر شده است. در آنجا فرمود: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ (انعام ۱۴۶): و بر یهودیان حرام کردیم هر ناخن داری را... (این معنی از حسن و قتاده و عکرمة است. بدیهی است که سوره انعام پیش از این سوره، نازل شده است).

وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ

ما از این راه، بر آنها ظمی روا نداشتیم.

وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

بلکه آنها از راه معصیت و کفران نعمتها و انکار انبیاء بخود ظلم کردند و سزاوار شدند که چیزهای حلال بر آنها حرام گردد،

ص: ۶۵

زیرا بر اثر رفتارهای زشت، مصلحتها تغییر کرد.

اکنون درباره آنهايي که بر اثر وعد و وعيد الهی توبه کنند، می فرماید:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ای محمد، پروردگار تو نسبت به کسانی که از روی نادانی کار زشتی می کنند، سپس توبه کرده، در صدد اصلاح نیت و رفتار خود برمی آیند، آمرزگار و رحیم است.

بدیهی است که جهالت انسان را بکار زشت دعوت می کند، همانطوری که دانایی انسان را به نیکی فرا می خواند. برخی گویند: جهالت آنها از خود زشتیها یا از کیفر آنهاست. برخی گویند: جهالت این است که انسان بکار زشتی اقدام کند و بخود وعده دهد که از آن توبه خواهد کرد.

در آیه فوق «إِنَّ رَبَّكَ» بمنظور تأکید، و نیز بازگشت ضمیر «من بعدها» به عملی که از شخص سر زده، تکرار شده است.

نظم آیات:

آیة وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزْمًا مِمَّا قَصَصْنَا... متصل است به آنچه که قبلاً حرام یا حلال شمرده شده است، تا بیان کند که چیزهایی که یهودیان حلال یا حرام می شمردند، در تورات نبوده، چنان که در قرآن هم نیست.

برخی گویند: منظور بیان این مطلب است که: هر گاه بر یهودیان، بواسطه معصیتشان همه چیز حرام نشده است، چگونه بر مسلمانان حرام میشود؟

اشاره

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ إِجْتِبَاءً وَ هِدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّا فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ترجمه:

ابراهیم، پیشوایی بود، برای خداوند نیایشگر و براه راست. و از مشرکان نبود. سپاسگزار نعمتهای خداوند. خدا او را برگزید و براه راست هدایت کرد.

در این جهان باو نیکی دادیم و در آخرت از صالحان است. آن گاه بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم که براه راست بود و مشرک نبود، پیروی کنی. همانا «روز شنبه» بر کسانی لازم شمرده شد که در باره آن اختلاف کردند. پروردگار تو، در روز قیامت در میان آنها، در باره آنچه در آن اختلاف می کرده اند، حکم خواهد کرد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا

در باره معنای «امه» اختلاف است. برخی گویند: یعنی مقتدا و معلم خیر. ابن اعرابی گوید: «امه» یعنی مرد عالم. بیشتر مفسران قرآن نیز همین نظر را تأیید می کنند. قتاده گوید: یعنی، پیشوای هدایت. برخی گویند: علت اینکه ابراهیم را «امه» نامیده اند، این است که قوام و پایداری امت بوجود اوست. برخی گویند: علت این است که وی به اصلاح عمل امت، قیام کرده است. مجاهد گوید: علت این است که او در عصر خود تنها فرد یگانه پرست بوده و بنا بر این «امت توحید» منحصر در وجود مبارک او بوده است، دیگران همگی کافر بوده اند.

در باره معنای «قانت» ابن مسعود گوید: یعنی کسی که مطیع خداست و همواره بعبادت مشغول است. حسن گوید: یعنی نماز گزار. حنیف، یعنی در راه طاعت و اسلام، مستقیم بود و به بیراهه نمی رفت.

آری چنین بود قهرمان توحید:

-معلم خیر، عالم، مطیع خدا و براه راست.

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

او اهل شرک نبود، بلکه یکتا پرست بود.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتِبَاهُ وَ هِدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

او به نعمتهای خدا معترف بود و شکر گزاری می کرد. خداوند او را از میان مردم اختیار کرد و برسالت و رهبری انسانها برگزید و او را براه راست - یعنی اسلام و توحید - رهنمون گشت.

وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

ما در این جهان باو نعمتی نیکو بخشیدیم تا خودش و اولادش خوشدل باشند. این نعمت، همان است که ما می گوییم: «خدایا بر محمد و آلش درود فرست، هم چنان که بر ابراهیم و آلش درود فرستادی.» حسن گوید: این نعمت، رسالت و نبوت است.

قتاده گوید: این نعمت این است که پیروان هر دینی ابراهیم را دوست می دارند.

برخی گویند: مقصود این است که خداوند همه جا ستایشگر اوست. خداوند او را می ستاید: وی همواره خدا را اطاعت کرد و در راه تحصیل خشنودیش کوشید تا امام و

مقتدای خلق شد و مردم بنور او هدایت یافتند.

برخی گویند: این نعمت، همان است که خداوند دعای وی را اجابت کرد و نبوت را در فرزندانش قرار داد.

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

:او در آخرت از مردم شایسته است.

در اینجا مناسب بود، ابراهیم را در عالیتین درجه صلاحیت و شایستگی قرار دهد، زیرا موقعیت او چنین اقتضایی را داشت، لکن چنین نکرد، تا مردم را به شایستگی ترغیب کند و نشان دهد که مردم صالح، با پیامبران در یک ردیفند.

این خود برای مردم صالح افتخاری بزرگ است که ابراهیم خلیل با همه عظمت مقامی که دارد، از آنها باشد. گذشته از این، خداوند، پیامبر اسلام را نیز دعوت می کند که از کیش ابراهیم پیروی کند و خود را در همان صفتی قرار دهد که ابراهیم از آنهاست.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

:آن گاه، ای محمد، بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم - که در دعوت بتوحید و مبارزه با بتها براه راست بود - پیروی کنی.

وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

:او از اهل شرک نبود.

پرسش:

گفته اند: پیامبر ما افضل از ابراهیم است. چرا در اینجا خداوند امر کرده است که از ابراهیم که مقامش پایینتر است پیروی کند؟! پاسخ:

شکی نیست که ابراهیم، پیش از پیامبر اسلام، راه توحید و حقجویی را سپرده است. پیامبر اسلام، اگر چه افضل از ابراهیم است، لیکن دنباله رو اوست و این مانعی ندارد.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ

:حسن گوید: یعنی «روز شنبه» وسیله لعن و مسخ کسانی شد که در باره آن اختلاف کرده، نخست حرام، سپس حلال شمردند. از اینرو خداوند آنها را لعن و مسخ کرد.

ممکن است منظور این باشد که چون در روز شنبه از شکار ماهی ممنوع شده بودند، روز جمعه، تورهای ماهیگیری را به آب می انداختند تا ماهی ها در آن جمع شوند، سپس روز یکشنبه، تور را با ماهی ها از آب بیرون می آوردند. اختلاف آنها در باره همین کار بود.

مجاهد و ابن زید گویند: یعنی یهودیان مأمور شدند که احترام روز شنبه را حفظ کنند، زیرا به آنها دستور داده شده بود که جمعه را احترام کنند و آنها در این باره اختلاف کرده بودند.

برخی گویند: یهودیان و مسیحیان در باره «روز شنبه» اختلاف کردند. گروهی می گفتند: بهترین روزها شنبه است که خداوند در آن روز از خلقت اشیا فارغ شد و گروهی می گفتند: بهترین روزهای هفته، یکشنبه است که روز شروع آفرینش است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

روز قیامت که فرا رسید، خداوند در مورد مسائل دینی که در باره آنها اختلاف می کردند، حکم خواهد کرد و حق و باطل را تمیز خواهد داد. آن گاه معلوم خواهد شد که کدام دسته بر حق و کدام دسته، بر باطل بوده اند.

نظم آیات:

وجه اتصال آیه اخیر، به آیات سابق این است که: خداوند در آیه سابق امر کرد که مردم از حق پیروی کنند و در باره آن اختلاف نکنند. در این آیه نشان می دهد که چگونه بر مردمی که از پیروی حق خودداری کردند و درباره آن با اختلاف افتادند، سختگیری کرد و آنها را در تنگی و سختی قرار داد.

ابو مسلم گوید: یهودیان و مسیحیان، ابراهیم را از خود می دانستند. خداوند این ادعا را رد کرد. سپس در آیه بعد، برد مطلبی دیگر پرداخت. آنها تعظیم «روز شنبه» را بر خود لازم می شمردند و فکر می کردند، نسخ این حکم، ممکن نیست.

لکن خداوند به آنها خاطر نشان می کند که این عقیده هم مانند عقیده سابق، غلط و بی اساس است.

اشاره

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَإِصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا
تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

ترجمه:

با حکمت و موعظه نیکو براه پروردگارت دعوت کن و با آنچه بهتر است با آنها بگفتگو پرداز. خداوند به کسانی که از راهش منحرف شده اند و به کسانی که هدایت شده اند، داناتر است. اگر آنها را کیفر دهید، برابر کردارشان آنها را مجازات کنید و اگر صبر کنید، صبر برای صابران بهتر است. و صبر کن که صبر تو جز بتوفیق خداوند نیست و بر آنها غمگین نباش و از نیرنگ آنها دلتنگ نشو. خداوند با پرهیزکاران و با کسانی است که نیکو کارند.

قرائت:

ضیق: این کثیر این کلمه را در اینجا و در سوره نمل به کسر ضاد و دیگران بفتح ضاد خوانده اند. فتح ضاد به این مناسب است که در اصل «ضَیْق» بوده سپس مخفف شده.

ممکن است به معنای مصدر باشد.

برخی گفته اند: هر دو بیک معنی هستند.

ابو علی گوید: هر گاه بفتح ضاد هم بخوانیم، بهتر است مصدر باشد، نه صفت.

ابو عبیده گوید: «ضیق» به کسر، تنگی معاش و «ضَیْق» بفتح، تنگی دل است.

مقصود:

اکنون خداوند پیامبر خود را امر می کند که مردم را دعوت به حق کند.

می فرماید:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ

مردم را بوسیله قرآن، بدین خداوند دعوت کن، زیرا دین، یگانه راه رسیدن بخشنودی خداوند است.

در اینجا قرآن را حکمت نامیده است، زیرا بمنزله سدی است در برابر فساد و امور ناپسند.

برخی گویند: حکمت، یعنی شناسایی نیک و بد و صلاح و فساد کارها، زیرا از برکت شناسایی است که از فساد جلوگیری می شود و مردم براه صواب و راستی و کارها و گفتارهای نیکو و پسندیده، راه می یابند.

وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ

همچنین مردم را از راه موعظه نیکو براه خدا دعوت کن.

موعظه نیکو یعنی ترغیب و تشویق مردم به ترک زشتیها و به انجام کارهای پسندیده. بطوری که زشتیها در نظر آنها تنفر آور و نیکیها در نظر آنها لذتبخش جلوه کند. واعظ نیکو سخن، دلهای مردم را نرم می کند و بذل خشوع و خضوع را در دلهای مردم می افشاند.

ابن عباس گوید: حکمت یعنی نبوت و موعظه حسنه، موعظه های قرآنی است.

وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

و بوسيله قرآن كه بهترين دليلهاست، با آنها

ص: ۷۲

به بحث و گفتگو بپرداز.

مقصود این است که عفریت شرک را در نهاد مشرکین بکام هلاک افکن و با مدارایی و ملایمت، آنها را نصیحت کن تا ترا اجابت کنند و براه خدا آیند. «جدل» یعنی از راه استدلال، نیروی خصومت و مخالفت مخالف را در هم شکستن و او را براه راست آوردن.

برخی گویند: مقصود این است که باندازه قدرت فهم و تحملشان با آنها بحث و گفتگو کند، نه بیشتر، چنان که در حدیث آمده است: ما پیامبران مأموریم که با مردم بقدر عقلشان سخن گوئیم. (۱)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

:خداوند به کسی که از راه دین، منحرف و گمراه شده است، داناتر است.

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

:و نیز بحال کسانی که برای هدایت پذیری، استعداد و آمادگی دارند، آگاه تر است. چنین خدایی صلاح حال مردم را بهتر می داند و آنچه در باره آنها امر می کند، صلاح است.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

:اگرخواستید کسی را مجازات کنید، به اندازه خطایش او را مجازات کنید، نه بیشتر.

شعبی و قتاده و عطا گویند: بعد از آنکه مشرکین در جنگ احد، کشتگان احد را مثله کردند و شکم حمزه را شکافتند و هند، جگر او را بیرون آورد و دیگران گوش و بینی او را بریدند، مسلمانان گفتند: اگر بر آنها دست یافتیم، زندگان آنها را هم مثله خواهیم کرد، تا چه رسد به مردگان آنها. از اینرو این آیه نازل شد.

مجاهد و ابراهیم و ابن سیرین گویند: این آیه عام است و شامل هر ظمی - اعم از غضب و... - می شود.

حسن گوید: این آیه، پیش از آنکه پیامبر مأمور جنگ با همه مشرکان گردد، نازل شده است. در این آیه، فقط مأمور می شود با کسانی بجنگد که با او جنگیده اند.

نظیر فَإِنْ قَاتَلْتُمْ فَاقْتُلُوهُمْ (بقره ۱۹۱: اگر با شما جنگیدند، آنها را بکشید).

ص: ۷۳

وَلَيْنُ صَبْرُكُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

اگر دست از مجازات آنها بردارید و شکیبایی کنید و تلخی صبر را بچشید، بهتر است، زیرا پاداش آن بزرگ است.

وَ اصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ

ای محمد، در ابلاغ رسالت، صبر کن و آزار و اذیتها را تحمل کن و مطمئن باش که خداوند ترا بر صبوری و بردباری توفیق می دهد و کارها را برای تو آسان می کند.

برخی گویند: یعنی چیزهایی که صبر لازم دارند، بر آنها صبر کن که خدا ترا توفیق می دهد.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ

و از اعراض مشرکین، غمگین مباش، زیرا سرانجام بر آنها پیروز می شوی و اگر آنها اعراض می کنند، بر تو ملامتی نیست. تو به وظیفه خود عمل کردی و امر خدا را بمردم رسانیدی.

برخی گویند: یعنی بر کشتگان احد غمگین مباش، زیرا خداوند مقام آنها را بالا برده و در بهشت جای داده است.

وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

از اینکه آنها با تو و یارانت، نیرنگ می کنند، دل‌تنگ نباش، زیرا خداوند نیرنگشان را بخودشان باز می گرداند و شما را از شر ایشان حفظ می کند.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا

خدا با کسانی است که از شرک و زشتی ها و گناهان کبیره پرهیزند و آنها را یاری و حفظ می کند.

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

و با کسانی است که نیکوکار باشند.

حسن گوید: یعنی از آنچه بر آنها حرام است می پرهیزند و در آنچه بر آنها واجب است، نیکوکارند.

اشاره

(آغاز جزء پانزدهم) تمام این سوره مکی است، بجز پنج آیه آن:

۱- لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ....

۲- لَا تَقْرَبُوا الزِّنَى....

۳- أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ....

۴- أَقِمِ الصَّلَاةَ....

۵- وَآتِ ذَا الْقُرْبَى....

این قول از حسن است.

قتاده و معدل-بنقل از ابن عباس- گویند: آیات مدنی سوره از **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ... تَا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ... (۷۳)** تا (۸۰) یعنی هشت آیه است.

شماره آیات:

بنا بر شماره کوفیان، ۱۲۱ آیه و بنا بر شماره دیگران ۱۱۰ آیه است. بنا بر شمارش کوفیان **لِلَّذُقَانِ سُجَّدًا... (۱۰۷)** یک آیه است.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب، از پیامبر گرامی نقل کرده است که:

-هر کس سوره بنی اسرائیل را قرائت کند و هنگام خواندن آیه ای که درباره پدر و مادر است، دچار رقت قلب شود، در بهشت اجری به او داده می شود که برابر دو هزار و چهار صد پیمان و هر پیمانه ای از تمام نعمتهای دنیا بهتر است.

حسن بن ابی العلاء از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

-هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، نمی میرد تا قائم (ع) را درک کند و از اصحاب و یارانش باشد.

تفسیر:

خداوند سوره نحل را بیادی از پیامبر گرامی اسلام، خاتمه داد. اکنون سوره بنی اسرائیل را بیاد او و شرح سفر ملکوتی وی به «مسجد الاقصی» آغاز کرده، می فرماید:

ص: ۷۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سُيِّجَانِ الَّذِي أُسْرِى بِعَيْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ الْأَيْتَانِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا (۲) ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳)

ترجمه:

منزه است کسی که شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی- که اطرافش را مبارک ساخته ایم- برد، تا آیات خود را نشانش دهیم. خداوند شنوا و بیناست. موسی را کتاب دادیم و کتابش را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم که غیر از من ذریه کسانی را که با نوح سوار کردیم، مورد اعتماد قرار ندهند. نوح بنده ای سپاسگزار بود.

قرائت:

الا- تتخذوا: ابو عمرو این کلمه را به یاء و دیگران بتاء خوانده اند. قرائت اول بخاطر این است که: آیه در مقام خطاب نیست و ضمیر آن به «بنی اسرائیل» باز- می گردد. قرائت دوم، از باب انصراف از غیبت به خطاب است و از لحاظ معنی، با قرائت

نخست تفاوتی ندارد.

اعراب:

سبحان: مفعول مطلق برای فعل محذوف.

أَلَا تَتَّخِذُوا

در این باره، سه وجه محتمل است:

۱- «ان» ناصبه و معنای آن «کراهه ان يتخذوا من دوني وكيلا» است.

۲- «ان» بمعنای «ای» است، زیرا بعد از کلام تام آمده و معنای آن «ای لا تتخذوا» است.

۳- «ان» زایده و تقدیر آن «قلنا لا تتخذوا» است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا

ممکن است مفعول دوم «أَلَا تَتَّخِذُوا» باشد، زیرا این فعل، دو مفعول می گیرد، بنا بر این، کلمه «وکیلا» در معنی جمع است. مثل «وَحَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا».

احتمال دیگر این است که منادی باشد به تقدیر «یا ذریه من...» ممکن است این کلمه را مرفوع بخوانیم تا بدل از ضمیر «لا تتخذوا» یا مجرور بخوانیم تا بدل از «بنی اسرائیل» باشد.

شأن نزول:

گفته اند: این آیه درباره رفتن پیامبر، از مکه بمسجد الاقصی نازل شده است.

پس از آنکه پیامبر اسلام نماز مغرب و عشا را در مسجد الحرام خواند، معراجش آغاز گردید و همانشب مراجعت کرد و نماز صبح را نیز در مسجد الحرام خواند.

بر طبق این آیه، پیامبر اسلام، شبانگاه از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برده می شود. این قسمت مورد اتفاق همه مسلمانان است.

برخی احتمال داده اند که سفر پیامبر، روحانی بوده و در خواب صورت گرفته است، لکن این احتمال باطل است، زیرا خواب دیدن، معجزه نیست و نمی تواند برهانی باشد.

روایات بسیاری وارد شده است که داستان معراج آسمانی پیامبر را به تفصیل

شرح می دهند. بسیاری از صحابه، مثل ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن عبد الله، حذیفه، عایشه، ام هانی و... این روایات را از پیشوای بزرگ اسلام نقل کرده اند. بعضی از راویان، مطالب بیشتری نقل کرده اند و برخی کمتر. این مطالب را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- دسته ای از مطالب، بخاطر تواتر اخبار، قطعی و یقینی هستند.

۲- دسته ای دیگر، مطالبی است که مورد قبول عقل است و با اصول ناسازگار نیست. ما این مطالب را تجویز می کنیم و قطع داریم که در بیداری بوده است نه در خواب.

۳- پاره ای از مطالب با اصول دین سازگار نیست، لکن ممکن است آنها را طوری تأویل کنیم که مخالفتی نداشته باشد. بهتر این است که این مطالب را بنحوی که با اصول سازگار باشد، تأویل کنیم.

۴- پاره ای دیگر، بر حسب ظاهر نادرست بوده، به هیچ وجه قابل تأویل نیستند.

این مطالب را بهتر است قبول نکنیم.

دسته اول که قطعی و یقینی است، این است که فی الجمله، پیامبر گرامی اسلام مسافرتی کرده است. دسته دوم این است که پیامبر، در آسمانها گردش کرد و پیامبران و عرش و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و... را دید. دسته سوم این است که: وی گروهی را دید که از نعمتهای بهشت، برخوردارند و گروهی را مشاهده کرد که گرفتار عذاب آتش هستند. این دسته را اینطور توجیه می کنیم که پیامبر صفت یا نام آنها را مشاهده کرده است. دسته چهارم این است که او آشکارا با خداوند سخن گفت و خدا را بچشم دید و بر تخت خداوندی در کنارش نشست و... پذیرفتن این مطالب، موجب تشبیه خداوند بموجودات جسمانی است و خداوند منزله از تشبیه است. همچنین روایت شده است که: شکم پیامبر را شکافتند و او را شستشو دادند. بدیهی است که او از هر بدی و عیبی پاک است. وانگهی چگونه ممکن است قلب انسان را بوسیله آب، از آلودگیهای معنوی و اخلاقی و اعتقادی پاک کرد.

یکی از روایاتی که درباره معراج پیامبر نقل شده، این است که پیامبر فرمود:

-من در مکه بودم. جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای محمد، برخیز.

من برخاستم و بسوی در رفتم. دیدم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، دم در هستند.

جبرئیل، «براق» را که بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر و صورت او مانند صورت انسان و دمش مانند دم گاو و گردنش مانند گردن اسب و پاهایش مانند پاهای شتر و بر او زینی از بهشت و از قسمت ران دارای دو بال بود، نزد من آورد و گفت:

-سوار شو.

من سوار شدم و رفتم تا به بیت المقدس رسیدم... در آنجا فرشتگانی دیدم که برای نوید و احترام من از جانب خداوند بزرگ، از آسمان آمده بودند. من در بیت المقدس نماز خواندم.

(در پاره ای از روایات آمده است که پیامبران نیز آمده بودند و ابراهیم و موسی و عیسی در میان آنها بودند).

آن گاه جبرئیل دستم را گرفت و مرا بر روی «صخره» نشانید و از همانجا معراج آسمانی من آغاز گردید. در آسمان اول، شگفتیها و ملکوت آن را مشاهده کردم. در آنجا فرشتگان بر من سلام کردند من هرگز جایی به نیکی و زیبایی آسمان اول ندیده بودم. سپس جبرئیل مرا به آسمان دوم برد. در آنجا عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا را ملاقات کردم. سپس مرا به آسمان سوم برد. در آنجا یوسف را دیدم. سپس مرا به آسمان چهارم برد. در آنجا ادریس را دیدم. سپس مرا به آسمان پنجم برد. در آنجا هارون را دیدم. آن گاه مرا به آسمان ششم برد. در آنجا ارواحی دیدم که در یکدیگر موج می زدند و کروییان در میان آنها بودند. در آسمان هفتم مخلوقات و فرشتگان دیگری دیدم.

در حدیث ابو هریره است که:

-در آسمان ششم موسی و در آسمان هفتم ابراهیم را دیدم.

سپس هم چنان به سیر صعودی خود ادامه دادیم تا به «اعلیٰ علین» رسیدیم...

ص: ۸۰

در اینجا من با خدای خویش به گفتگو پرداختم. بهشت و جهنم را دیدم. عرش و سدره-المتنهی را مشاهده کردم. آن گاه به مکه مراجعت کردم. بامدادان، دربارهٔ این سفر آسمانی برای مردم سخن گفتم. ابو جهل و مشرکین مرا تکذیب کردند. مطعم بن-عدی گفت:

-گمان می کنی در یک ساعت، راه دو ماهه را پیموده ای؟! چه دروغ عجیبی! سپس قریش گفتند:

-از دیده های خود برای ما تعریف کن.

فرمود:

-در راه بیت المقدس به کاروان بنی...برخوردم. آنها شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند و دربار آنها قدح بزرگ و ضخیمی پر از آب، بود. من آب را نوشیدم و کاسه را در جای خود پنهان کردم. آنها تحقیق کردند و دانستند که راست می گوید. گفتند:

-این یک نشانه! و فرمود:

-در راه به شتران بنی...رسیدم. بچه شتر ماده ای از آنها فرار کرده و دستش شکسته بود. آنها تحقیق کردند و دانستند که درست می گوید. گفتند:

-این هم نشانی دیگر! گفتند:

-ما را از کاروان خودمان، خبر ده.

فرمود:

-کاروان شما را در تنعیم دیدم.

سپس نشانیها و خصوصیات کاروان را شرح داد و فرمود:

-در پیشاپیش کاروان، شتری خاکستری رنگ حرکت می کرد که بر پشت آن دو خم گرد بود و هنگام طلوع خورشید، کاروان بمکه خواهد رسید.

ص: ۸۱

آنها رو به بیابان گذاشته، می گفتند:

-محمد، در میان ما حکم آشکاری کرد و راستی و دروغی گفتارش معلوم خواهد شد.

آنها هم چنان در بیابان در انتظار طلوع خورشید، نشسته بودند، تا-بخیال خودشان-دروغ او را ثابت کنند. یکی از آنها گفت:

-بخدا خورشید طلوع کرد! دیگری گفت:

-به خدا، اینک شتران آمدند و در پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ، در حرکت است.

آنها از این جریان حیران شدند و ایمان نیاوردند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق(ع) روایت شده است که:

-همین که پیامبر را به آسمان اول بردند، بهر فرشته ای رسید، خوشحال شد.

سپس بفرشته ای برخورد که محزون و افسرده بود. به جبرئیل فرمود:

-بهر فرشته ای رسیدم، شاد شد، جز این فرشته! او کیست؟ گفت:

-این فرشته، مالک، خازن جهنم است. خداوند او را اینطور آفریده است.

پیامبر فرمود:

-ای جبرئیل، از او تقاضا کن که جهنم را بمن نشان دهد.

جبرئیل گفت:

-ای مالک، این است محمد، رسول خدا. او می گوید بهر فرشته ای برخورد، شادی کرده است مگر تو.

مالک گفت:

-خداوند مرا اینطور آفریده است.

جبرئیل گفت:

-تقاضای او این است که جهنم را به او نشان دهی.

مالک، طبقی از طبقات جهنم را به پیامبر نشان داد و دیگر تا وقت مرگ، خنده نکرد.

از ابو بصیر نقل شده است که امام صادق ع فرمود.

-جبرئیل پیامبر را به جایی از آسمان برد و او را رها کرده، گفت:

-هیچ پیامبری تا کنون به جای تو نیامده بود.

مقصود:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ

:کلمه «سبحان» برای تنزیه و پاک ساختن خداوند از عیبهاست. گاهی هم این کلمه، برای تعجب بکار می رود. یعنی: پاک و منزّه است خداوندی که بنده خود محمد(ص) را ببرد! بدیهی است که این حادثه، یکی از شگفتیهای قدرت خداوند است و آنان که قدر عظمت او را درک نکرده و برای او شریک، قائل شده اند، باید تعجب کنند.

بدیهی است که: تعجب، سبب تسبیح است و مسبب به جای سبب، نشسته:

بنا بر این «سبح» یعنی «عجب».

لَيْلًا

:گویند معراج پیامبر به وقت شب، یک سال پیش از هجرت بود.

مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

:بیشتر مفسران گویند:

-پیامبر در آن شب، در خانه «ام هانی» خواهر علی(ع) و همسر هییره بن ابی وهب مخزومی، خوابیده بود و معراجش از همانجا آغاز گشت. در اینجا مقصود از مسجد الحرام مکه است. بدیهی است که مکه و حرم، سراسر مسجد است.

حسن و قتاده گویند:

-سفر پیامبر از خود مسجد الحرام آغاز گشت.

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

:مبدء سیر پیامبر مسجد الحرام و پایان آن مسجد الاقصی یعنی بیت المقدس، شمرده شده است.

علت اینکه مسجد مذکور را «اقصى» (دور) گفته اند، دوری مسافت آن تا مسجد الحرام است.

ص: ۸۳

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ

مسجد الاقصی جایی است که اطراف آن را با برکت ساخته ایم و دارای درختان و میوه ها و گیاهان و امنیت و فراوانی نعمت است و احتیاجی نیست که نیازمندیهای مردم آن از جاهای دیگر تأمین شود.

مجاهد گوید:

-یعنی اطراف آن را مبارک ساختیم، زیرا آنجا را مقر پیامبران و محل نزول فرشتگان گردانیده ایم. بدین ترتیب، از آلودگی شرک، پاک است و پیامبران در آنجا به پرستش خداوند یکتا پرداخته اند و مشرکان- که بازار خود را کساد دیده اند- از آنجا رخت بر بسته اند.

بنا بر این اطراف مسجد الاقصی هم از برکات دینی و هم از برکات دنیوی برخوردار است.

لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا

مقصود از بردن پیامبر این بود که شگفتی های دلایل ما را بنگرد. یکی از دلایل شگفت انگیز این است که ظرف یک شب از مکه بمسجد الاقصی رفت. دیگر دیدن انبیاء. دیگر معراج آسمانی و...

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

خداوند سخن مردمی که پیامبر را تصدیق یا تکذیب کنند، می شنود و به سیر و معراج پیامبر، بصیر است.

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

:ما بر موسی تورات نازل کردیم.

وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

:و تورات را وسیله ارشاد بنی اسرائیل قرار دادیم.

أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً

:و به آنها امر کردیم که در موقع سختی ها و گرفتاریها به کسی اعتماد نکنند و تنها بخداوند توجه داشته باشند.

برخی گفته اند: یعنی به پروردگار خود توکل کنند.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

: معنای این جمله، بر حسب وجوه مختلف اعراب، تفاوت پیدا می کند. بنا بر وجه اول، یعنی: به بنی اسرائیل دستور دادیم که ذریه کسانی را که با نوح بر کشتی سوار کردیم، مورد اعتماد قرار ندهند.

ص: ۸۴

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

نوح یکی از بندگان خدا بود که همواره وی را سپاسگزاری می کرد و می گفت: الحمد لله. برخی گفته اند:

او در آغاز خوردن و آشامیدن می گفت: بسم الله و در پایان آن می گفت: الحمد لله.

از امام باقر و امام صادق (ع) روایت است که:

نوح، بامدادان و شامگاه، می گفت:

خدایا تو را شاهد می گیرم که نعمتهای دینی و دنیوی من همه از تست. ترا شریکی نیست. بر من است که ترا سپاسگزاری کنم، تا از من خشنود شوی. پس از اینکه از من خشنود شدی، باز هم وظیفه من سپاسگزاری است.

این بود سپاسگزاری نوح.

نظم آیات:

وجه اتصال آیه وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ به سابق این است:

-یعنی: منزه است خدایی که محمد را ببرد و همه آیات را به او نشان داد، هم چنان که آیات و معجزات آشکار را به موسی نشان داد.

برخی گویند:

-یعنی: پیامبری تو چیز تازه ای نیست. ما برای تو کتاب آسمانی و دلائل محکم فرستاده ایم، همانطوری که تورات را بر موسی نازل کردیم. چرا اینان موسی را قبول دارند و ترا انکار می کنند؟! در حالی که میان تو و او فرقی نیست.

برخی گویند:

-یعنی اینان همانطوری که مسافرت آسمانی و معراج ترا منکر می شوند، موسی را هم مورد انکار قرار دادند.

اشاره

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (٤) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا
أُولَىٰ بِأُسِّ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (٥) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ
أَكْثَرَ نَفِيرًا (٦) إِنَّ أَحْسَنَ نَسَمٍ أَحْسَنَ نَفْسٍ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسِيَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِهِ لِيَسُوؤُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا
دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (٧) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (٨)

به بنی اسرائیل، در تورات اعلام کردیم که دو بار در روی زمین فساد می کنید و راه طغیان و برتری جویی پیش می گیرید. همین که وعده نخستین فساد، فرا رسید، بندگانی از خویش، صاحب شوکت و نیرویی سخت، بر شما مسلط می گردانیم، تا دیار شما را زیر پا گذارند (و شما را بقتل رسانند) این وعده، حتمی است. سپس بر ضد آنها دولت به شما دادیم و شما را بمالها و فرزندان مدد کردیم و جمعیت شما را بیشتر ساختیم. اگر نیکی کنید، برای خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، برای خود بدی کرده اید و چون وعده دیگر فرا رسید، دشمنان را بر شما مسلط می سازیم) تا شما را دچار غم و اندوه سازند و مثل دفعه اول، داخل مسجد گردند و بهر چه تسلط یافتند، نابود سازند. ممکن است پروردگارتان، شما را رحم کند و اگر باز گردید، باز می - گردیم. ما جهنم را زندان کافران قرار داده ایم.

قرائت:

شامیان و کوفیان - بجز حفص - «لیسوء» و کسای «لنساء» و دیگران «لیسوؤوا» خوانده اند.

وجه قرائت اول این است که ضمیر فعل به خداوند برمی گردد. یا اینکه به «بعث» - که استفاده از «بعثنا» می شود - برمی گردد.

وجه قرائت دوم این است که مشابه افعال پیشین: «رددنا، امددنا و...» است. در اینجا در حقیقت، بد آوری منسوب است به کسانی که در خانه ها گشته اند. اما علت اینکه:

به خداوند نسبت داده شده، این است که کار آنها با قوت و نیروی خداوندی صورت گرفته است.

وجه قرائت سوم، به تقدیر: «بعثناهم لیسوؤوا و جوهمکم» است که بقرینه سابق حذف شده. این قرائت با مطالب سابق و مطالب بعد، سازگارتر است.

کلمه «و جوهمکم» مفعول به برای «لیسوؤوا» است و مقصود از «و جو» صاحبان و جوه است. مثل کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص ۸۸: هر چیزی هلاک شونده است

جز ذات خداوند) و مثل: «وجوه يؤمئذ ناضره و وجوه يؤمئذ مسفره. ضاحكه مستبشره» (قیامت ۲۲ و عبس ۳۸: چهره هایی آن روز شاداب است. و بعضی چهره ها آن روز روشن، خندان و شادان است). (۱)

نفت:

قضاء: داوری کردن. این کلمه به معنای خلقت و ایجاد نیز بکار رفته است.

مثال: «ففضاهن سبع سماوات» (فصلت ۱۲: آنها را هفت آسمان آفرید) به معنای واجب کردن نیز بکار رفته. مثل: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا (همین سوره ۲۳: خداوند واجب کرده است که جز او را نپرستید) همچنین به معنای اعلام و اخبار، بکار رفته است.

در اینجا همین معنی مقصود است.

علو: برتری.

جوس: گردش در خانه ها. حسان گوید:

و منا الذی لاقی بسیف محمد

فجاس به الاعداء عرض العساكر

یعنی: و از ماست کسی که با شمشیر محمد، لشکر انبوه دشمنان را شکست داد و خانه های آنها را زیر پا گذاشت.

برخی گویند: این کلمه به معنای جستجو کردن چیزی است.

کره: بازگشت.

نفیر: گروهی از مردان. زجاج گوید: ممکن است جمع نفر باشد مثل عبید و عبد.

تتیر: هلاک کردن.

حصیر: حبس. لیبید گوید:

و قماقم غلب الرجال كأنهم

جن لدی باب الحصیر قیام

یعنی: آنها بزرگانی هستند دارای گردن های سطر که گویی بر در زندان ایستاده اند!

۱-۱) - بدیهی است که مثالهای اخیر، نمی تواند شاهد برای مدعی باشد، زیرا کلمه «وجوه» در معنای اصلی خود بکار رفته است.

از آنجا که در آیه پیش در پیرامون فرمان خود به بنی اسرائیل سخن گفت، اکنون به بیان سرگذشت آنها پرداخته، می فرماید:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ

ما در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که بطور قطع، نسلهای شما در بلاد خود-یعنی بیت المقدس- دو بار فساد خواهند کرد.

مقصود از فساد، ستم و گرفتن مال مردم و کشتن انبیا و خونریزی است.

برخی گویند: فساد نخستین آنها کشتن زکریا و فساد دوم آنها کشتن یحیی است.

این قول از ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید است. اینان اضافه می کنند که: پس از قتل زکریا، خداوند شاپور ذو الاکتاف را- که یکی از سلاطین ایرانی بود- بر آنها مسلط کرد و پس از قتل یحیی، بخت نصر را که مردی بابلی بود بر آنها مسلط ساخت.

محمد بن اسحاق گوید: فساد اول ایشان قتل شعیا و فساد دوم ایشان، کشتن یحیی بود، ولی زکریا بمرگ طبیعی از دنیا رفت. بر اثر فساد اول گرفتار حمله بخت نصر و بر اثر فساد دوم گرفتار حمله مردی بابلی شدند.

قتاده گوید: فساد اول، حمله جالوت بود که بدست داود کشته شد و فساد دوم، حمله بخت نصر بود.

ابو علی جبایی گوید: خداوند بیان فرموده است که آنها در روی زمین فساد می کنند، اما چه فسادی می کنند؟ معلوم نیست.

وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

و راه سرکشی و گستاخی پیش می گیرید و فرمان خدا را زیر پا می گذارید و بمردم ستم می کنید. در نتیجه سزاوار خشم خداوند خواهید شد.

فَإِذَا جَاءُ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ

در اینجا «وعد» مصدر و بجای مفعول یعنی «موعود» قرار گرفته است. یعنی: همین که نخستین فساد شما صورت گرفت، بندگانی از خویش که صاحب شوکت و نیرو هستند، بر شما مسلط می گردانیم تا شما را سر کوفت دهند و بکیفر کفر و سرکشی خود گرفتار شوید. این آیه، شبیه:

أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّضَعُوا لَهَا رُءُوسَهُمْ أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّضَعُوا لَهَا رُءُوسَهُمْ (مریم ۸۳): ما شیطان ها را بسوی کافر ها فرستاده ایم و بر آنها مسلطشان ساخته ایم تا آنها را تحریم کنند) می باشد. این معنی از حسن است.

جبائی گوید: یعنی مردمی مؤمن را فرمان دادیم که با شما بجنگ و جهاد پردازند، زیرا ظاهر «عبادا لنا و بعثنا» غیر از این نیست.

ابو مسلم گوید: ممکن است آنها مردمی مؤمن بوده اند که خداوند ایشان را مأمور جهاد با بنی اسرائیل کرده و ممکن است مردمی کافر بوده اند که یکی از پیامبران خدا آنها را تشویق بجنگ با بنی اسرائیل کرده، تا یکدیگر را تباه کنند، زیرا «ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است!» فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ: زجاج گوید: یعنی آنها دیار بنی اسرائیل را زیر پا گذاشتند و همه جا گردش کردند، تا اگر کسی باقی مانده است، او را بقتل رسانند.

وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا

: آنچه وعده شده بود، قطعی و حتمی بود.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ

: سپس دولت را به شما برگردانیدیم و شما را در برابر آنها مورد حمایت قرار دادیم و زندگی شما را بوضع سابق برگردانیدیم.

وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ

: و مال و اولاد شما را زیاد کردیم و شما را صاحب نیرو و استعداد گردانیدیم.

وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

: و جمعیت شما را بیشتر از جمعیت دشمنانتان گردانیدیم.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ

: اگر در گفتار و کردارتان، نیکی پیشه کنید، فایده و پاداش آن بخود شما باز می گردد. در دنیا بر دشمنان غالب می شوید و در آخرت، پاداش نیکی خود را از خداوند می گیرید.

وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

: و اگر بدی پیشه کنید، زیان آن بخود شما باز می گردد. از آنجا که این جمله، در مقابل جمله پیش است، از این جهت، «فلها» گفته است. مثل «إساءة الی نفسه» در مقابل «إحسان الی نفسه»، بنا بر این «فلها» یعنی «فالیها» مثل «لهم اللعنه»

(غافر ۴۰: علیهم اللعنه).

برخی گفته اند: معنای این جمله، این است: اگر بدی کنید، جزا و کیفر برای شماست. هر گاه بتوان کلام را حمل بر معنای ظاهر کرد، بهتر آن است که از آن عدول نشود.

در هر صورت، این خطاب، متوجه بنی اسرائیل است، زیرا مقتضای نظم کلام همین است. ممکن است خطاب بامت پیامبر ما باشد، بنا بر این، جمله معترضه خواهد بود. چنان که خطیب و واعظ در ضمن نقل داستان، مردم را موعظه می کند، سپس بر سر نقل داستان می رود. خداوند متعال، نخست داستان سرکشی بنی اسرائیل را گفت، سپس اشاره کرد که بر اثر سرکشی آنها گرفتار حملات کوبنده دشمنان شدند، آن گاه بیان کرد که آنها توبه کردند و توبه آنها را پذیرفت و آنها را بر دشمن مسلط گردانید.

بدنبال این مطالب، مسلمانان را مخاطب ساخته، فرمود: هر که نیکی کند، فایده نیکی بخودش باز می گردد و هر که بدی کند، زیان آن دامنگیر خودش می شود، تا آنها را به نیکی تشویق و از بدی ترسانیده باشد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِهِ

:همین که زمان دومین فساد و سرکشی شما فرا رسید، دشمنان شما به شما حمله ور شدند و بر شما غالب گشتند و دیار شما را بتصرف درآوردند.

لِيَسُوْؤَا وُجُوْهَكُمْ

:تا شما را بوسیله کشتار و اسیری، دچار رنج و مشقت و حزن و اندوه گردانند.

برخی گویند: یعنی سران و بزرگان شما دچار حزن و اندوه گردند. بدیهی است که حزن و اندوه آنان موجب حزن و اندوه دیگران خواهد شد.

وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ

:و داخل بیت المقدس و نواحی آن گردند. در اینجا مقصود از «مسجد» مسجد اقصی و کنایه از سرزمین بنی اسرائیل است.

همانطوری که «مسجد الحرام» را کنایه از «حرم» و سرزمین مکه بکار می برند. مراد، این است که: دشمنان بر سرزمین بنی اسرائیل تسلط پیدا می کنند، زیرا داخل شدن

آنان در آن سرزمین، بدون تسلط، امکان ندارد. از این جمله استفاده می شود که:

دشمنان تنها در بار دوم، وارد مسجد نشدند، بلکه در بار اول نیز وارد شده بودند. این مطلب را قبلاً بیان نکرده بود.

وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا تَتَّبِعُوا

:دیگر اینکه سرزمین مغلوب شما را درهم بکوبند و تباہ سازند. ممکن است «ما» مصدریه و با فعل بعدی تأویل مصدر و مضاف حذف شده باشد. یعنی: «لایتبروا مده علوهم» در مدت تسلط خود شما را سرکوفت دهند و هلاک سازند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم

:ای بنی اسرائیل، اگر باز هم توبه کنید و خدا را فرمان برید، ممکن است بعد از انتقام و کیفر، به شما رحم کند.

وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا

:اگر باز هم راه فساد پیش گیرید، شما را کیفر می دهیم و دشمن را بر شما مسلط می سازیم، چنان که پیش از این انجام دادیم. این معنی از ابن - عباس است. وی گوید: آنها پس از کیفر اول و دوم، بار دیگر، بسوی فساد بازگشتند و خداوند مؤمنان را بر آنها مسلط گردانید تا آنها را بکشند و تا روز قیامت از آنها جزیه بگیرند.

وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا

:ابن عباس گوید: یعنی ما جهنم را زندان مردم کافر قرار داده ایم.

داستان:

مفسران قرآن کریم، در باره این ماجرا اختلافات سختی دارند. بهتر این است که مهمترین و بهترین مطالب آنها را در اینجا بطور اختصار، بیاوریم:

همین که برای بار اول، بنی اسرائیل سرکشی کردند، خداوند پادشاه ایران را - و بقولی بخت نصر و بقولی پادشاه بابل - بر آنها مسلط گردانید. وی آنها را محاصره کرد و بیت المقدس را گشود. برخی گفته اند: بخت نصر پس از «سخاریب» پادشاه بابل و از دست نشانده های نمرود و از زنی بدکاره تولد شده بود. او بر بیت المقدس غالب شد و مسجد را ویران کرد و تورات را سوزانید و لاشه های مردار را در مسجد افکند

و در مقابل خون یحیی (ع) هفتاد هزار نفر بکشت و فرزندانش را اسیر کرد و خانه های آنها را غارت کرد و اموال ایشان را برد و هفتاد هزار نفر به اسیری گرفت و آنها را به بابل برد و مدت یکصد سال در بردگی مجوسیان به سر بردند. آن گاه خداوند آنها را مشمول فضل و رحمت خود قرار داد و پادشاهی ایرانی - که خداشناس بود - مأمور ساخت تا آنها را به بیت المقدس بازگرداند. آنها مدت یکصد سال، در بیت المقدس اقامت کردند و در این مدت، براه راست می رفتند و وظایف خود را انجام می دادند.

بار دیگر بسوی فساد و طغیان رفتند و یکی از پادشاهان روم، بنام «انطیاخوس» بسوی آنها شتافت و بیت المقدس را ویران کرد و مردم آن را به اسیری گرفت.

حدیفه گوید: پادشاه رومیه با آنها جنگید و آنها را اسیر کرد.

محمد بن اسحاق گوید: بنی اسرائیل خدا را معصیت می کردند. در میان آنها جوانانی بودند و خداوند از آنها درمی گذشت. اولین بلائی که بر اثر گناهکاری بر آنها نازل شد، این بود که خداوند پیش از حضرت زکریا، شعیا را بسوی آنها فرستاد. او کسی بود که بشارت ظهور حضرت عیسی (ع) و بعثت حضرت محمد (ص) را بایشان داد.

آنان را پادشاهی بود که شعیا او را ارشاد و راهنمایی می کرد. شاه بیمار شد و «سخاریب» با ششصد هزار پرچم بسوی بیت المقدس آمد. شعیا برای شاه، بدرگاه خدا دعا کرد و بهبود یافت. لشکریان سخاریب، همگی مردند، جز پنج نفر ایشان که خود سخاریب هم از این عده بود و فرار کردند. بنی اسرائیل به تعقیب آنها پرداختند و سخاریب را اسیر کردند. خداوند دستور داد، او را آزاد کنند، تا برود و قوم خود را از واقعه با خبر گرداند. آنها وی را رها کردند و هفت سال بعد، از دنیا رفت. هنگام مرگ پسر زاده خود بخت نصر را جانشین خود گردانید.

پس از هفده سال، پادشاه بنی اسرائیل مرد و اوضاع زندگی آنها دیگرگون شد.

دعویداران سلطنت، به جان یکدیگر افتادند و بکشتار یکدیگر پرداختند. شعیا در میان آنها سخنرانی کرد و در ضمن پندها و اندرزها آنها را از عواقب این کارها بر حذر داشت. خواستند وی را بکشند. فرار کرد و در تنه درختی مخفی شد. آنها درخت را

بریدند و شعیا را دو نیم کردند. خداوند، سبط هارون، ارمیا را بسوی ایشان فرستاد.

او همین که ناپسند آنها را مشاهده کرد، از میان ایشان برفت و ایشان را بحال خود گذاشت.

بخت نصر و لشکریانش داخل بیت المقدس شدند و کردند آنچه کردند و همراه اسیران بنی اسرائیل به بابل بازگشتند. این، نخستین بار بود.

برخی نیز گفته اند: سبب آن کشتن یحیی بن زکریا بود. زیرا پادشاه شهوت - پرست بنی اسرائیل می خواست با دختر زنی زناشویی کند و یحیی او را منع کرد. این خبر به مادر دختر رسید و کینه یحیی را در دل گرفت و شاه را وادار بقتل وی کرد.

گویند: خون پاک یحیی هم چنان می جوشید، تا وقتی که بخت نصر هفتاد هزار نفر از ایشان بقتل رسانید، یا هفتاد و دو هزار نفر. پس از آن خون یحیی از جوشش بیفتاد.

همه گفته اند: یحیی بن زکریا در فساد دوم کشته شده است.

مقاتل گوید: فاصله میان فساد اول و فساد دوم دویست و ده سال بود.

برخی گویند: دفعه اول بخت نصر و دفعه دوم پادشاهان ایران و روم، با بنی - اسرائیل جنگیدند و این هنگامی بود که یحیی را شهید کردند. از آنها یکصد و هشتاد هزار نفر کشته شدند و بیت المقدس ویران گردید و هم چنان ویران بود تا عمر بن الخطاب آن را بنا کرد و دیگر هیچ رومی بدون ترس وارد آن نشد.

برخی گویند: دفعه اول جالوت و دفعه دوم بخت نصر با آنها جنگید.

□
و الله اعلم

اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَا تَفْصِيلًا (۱۲)

ترجمه:

این قرآن، بسوی راست ترین راه ها هدایت می کند و مؤمنان را نوید می دهد که: مردم نیکوکار برایشان اجری بزرگ است و آنان که بجهان دیگر ایمان ندارند، برای آنها عذابی دردناک، مهیا کرده ایم. انسان همانطوری که دعای خیر می کند، دعای شر، می کند و موجودی شتابزده است. شب و روز را دو آیت قرار دادیم و آیت شب را محو کردیم و آیت روز را وسیله دیدن قرار دادیم تا از فضل پروردگارتان طلب روزی کنید

و شماره سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را بطور کامل تفصیل داده ایم.

لغت:

مبصره: درخشان و روشنی بخش. ابو عمرو گوید: مقصود این است که نور روز وسیله دیدن است. چنان که می گویند: «لیل نائم» یعنی شبی که وسیله خواب مردم است و «سر کاتم» یعنی رازی که مردم آن را کتمان کنند.

کسایی گوید: «ابصر النهار» یعنی: روز، روشن است. برخی گویند: «مبصره» یعنی: چیزی که در وقت آن مردم می بینند. مثل «رجل مخبث» یعنی: مردی که اهلش خبیث و «رجل مضعف» یعنی: مردی که اهل او ضعیف است.

یدع: این کلمه در معنی دارای واو است، لکن واو آن را نمی نویسند.

اعراب:

أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

به تقدیر: «بأن لهم اجرا کبیرا» است.

وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...

عطف بر أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا... اگر «ان» را بنا بر استیناف به کسر بخوانیم جایز است، لکن قرائت نشده.

اعتدنا: در اصل «اعددنا» است، که دال تبدیل به تاء شده تا تضعیف نشود.

كُلُّ شَيْءٍ

منصوب به فعل مقدر که بوسیله «فصلناه» تفسیر شده است.

مقصود:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

این قرآن مردم را بدیانت و طریقتی هدایت می کند که راستترین راه ها و دیانت هاست. از لحاظ استعمال، گفته می شود:

«هداه الطریق و للطریق و الی الطریق».

برخی گویند: یعنی: بسوی کلمه ای هدایت می کند که معتدلترین و صحیحترین کلمات است، یعنی: کلمه توحید.

برخی گویند: یعنی بسوی حالتی هدایت می کند که معتدلترین حالات است.

یعنی: توحید و ایمان به خدا و پیامبران و عمل نیکو. این معنی از زجاج است.

وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

و مردم

ص: ۹۶

مؤمن و نیکوکار را نوید می دهد که در برابر طاعات ایشان را پاداشی بزرگ است.

وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

:و نیز ایشان را نوید می دهد که برای مردمی که به عالم آخرت، ایمان ندارند، عذاب دردناک جهنم، مهیا کرده ایم.

علت اینکه عذاب را اجر می نامند، این است که همچون اجرت، در برابر عمل قرار می گیرد. دادن پاداش بنفع مردم مؤمن و بر خداوند واجب است، زیرا از راه فضل و کرم، بر خویشتن واجب کرده است که پاداش نیکان را عطا کند.

وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ

:در باره معنای این جمله اقوالی است:

۱- گاهی که انسان دچار خشم شده است، در باره خود و بستگان و مال خود دعایی می کند که نباید مستجاب شود. همانطوری که در حال عادی بسود خود دعا می کند.

بدیهی است که اگر چنین دعایی مستجاب شود، موجب بیچارگی و هلاک دعا کننده، خواهد شد، لکن خداوند چنین دعایی را بفضل و رحمت خود مستجاب نمی کند. این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده است.

۲- مقصود این است که: انسان گاهی برای اینکه زودتر منفعت بدست آورد، طلب شر می کند.

۳- یعنی همانطوری که انسان امور مباح را بوسیله دعا مسألت می کند، چیزهای حرام را هم درخواست می کند.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

:یعنی انسان شتابزدگی می کند و همانطوری که در باره خود دعای خیر می کند، دعای شر، می کند.

ابن عباس گوید: یعنی انسان بر هیچ یک از غم و شادی صبر نمی کند و بی تاب است.

نیز از وی روایت شده است که منظور آدم است که چون نفخه الهی بنافش رسید، عجله کرد و خواست برخیزد، ولی نتوانست. در اینجا خداوند فرزندان آدم را در شتابزدگی تشبیه به آدم کرده است. مقصود از شتابزدگی، خواستن چیزی است که وقت آن نرسیده است.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتٍ

:شب و روز را دو دلیل قرار دادیم که بر یگانگی

آفریدگار خود، دلالت دارند، زیرا هر یک از آنها دارای فایده هایی هستند: روز برای کسب و کار و شب برای آسایش و کم و زیاد شدن مدت آنها. دیگر اینکه هر کدام سپری شود، دیگری فرا می رسد، و این خود دلیل است بر حادث بودن آنها، زیرا قدیم نباید به سر آید. هر گاه چیزی حادث باشد، نیازمند خالق و احداث کننده است. شب و روز دلالت دارند که آفریدگار آنها توانا و داناست. ما یقین داریم که بشری آفریننده شب و روز نیست، زیرا بشر از چنین کاری عاجز است. پس آفریننده شب و روز، قدیم و قادر و عالم است. علم و قدرت او از ذات اوست و او را مثل و مانندی نیست و هر کاری برای او مقدور است.

برخی گویند: مقصود از «آیتین» خورشید و ماه است.

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ

:ابن عباس گوید: یعنی نور شب را با پرده سیاهی می پوشانیم.

وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

:و آیت روز، یعنی خورشید را روشنی بخش عالم هستی قرار داده ایم تا مردم اطراف خود را ببینند.

برخی گویند: یعنی شب را ظلمانی ساخته ایم تا چشم ها اطراف خود را نبینند، همانطوری که نوشته محو شده، قابل دیدن نیست و روز را روشن ساخته ایم تا چشم ها اطراف خود را بنگرند و چیزها ادراک شوند، بنا بر این «آیت لیل» خود شب و «آیت نهار» خود روز است. و این از شگفتیهای بلاغت قرآن کریم است.

برخی گویند: «آیت لیل» ظلمت شب و «آیت نهار» نور روز است. مقصود این است که: ظلمت شب را بنور روز محو می کنیم و نور روز را با ظلمت شب، جز اینکه یکی از آنها بقرینه دیگری حذف شده است.

اکنون به بیان اینکه مقصود از ظلمت شب و روشنایی روز چیست، پرداخته، می فرماید:

لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ

:برای اینکه شب استراحت کنید و روزها از راه های مختلف، طلب روزی کنید. در اینجا جمله: «لتسكنوا فی اللیل» را بخاطر اینکه در جاهای دیگر، بیان شده، حذف کرده است.

دیگر اینکه: بوسیله حساب شب و روز، شماره سالها و ماهها و سرآمد بدهیها و قراردادهای ضبط کنید و خوبیهای ایام عمر را بدانید و به پایان زندگی خود توجه داشته باشید. بدیهی است که اگر وجود شب و روز نبود، هیچ یک از این حسابها برای شما روشن نبود.

وَ كُلِّ شَيْءٍ فَصَّلْنَا تَفْصِيلاً

ما هر چیزی را بطور واضح و روشن تفصیل و تمیز می دهیم و با بیان رسا، بیان می کنیم، تا اشتباه نشود و مخفی نماند.

نظم آیات:

آیه نخست، متصل است به: **عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم**، زیرا چون بنی اسرائیل را امر کرد که براه راست باز گردند و توبه کنند و اسلام را بپذیرند، بیان کرد که: این راه راست، همانا قرآن است که مردم را به بهترین دین هدایت می کند.

برخی گویند: متصل است به: **وَ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ** یعنی: همانطوری که تورات را بر موسی نازل کردیم قرآن را - که هادی مردم به بهترین و راست ترین راه است - بر محمد نازل کردیم.

برخی گویند: متصل است به: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ** مقصود این است که: خداوند بنده خود را بمعراج برد و کتاب خود قرآن را بر او نازل کرد.

آیه **وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ** به آیه سابق که در پیرامون بشارت کفار است به عذاب، متصل است. بدنبال آن آیه، می گوید: اهل کفر، از روی جهل و عناد، در فرا رسیدن عذاب، شتاب می کنند، لکن خداوند به خواسته شتاب آمیز آنان توجهی نمی کند و آنچه بصلاح انسان است، به او می دهد. در آیه بعد می گوید: خداوند نعمتهای گوناگونی از قبیل شب و روز و... برای انسان آفریده است، گو اینکه سپاس این نعمتها را بجا نمی آورد.

اشاره

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا
(۱۴) مَنْ اهْتَدَىٰ فَأَتَمَّمَا هْتَدَىٰ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا
(۱۵)

ترجمه:

هر انسانی عملش را بگردنش افکنده ایم و روز قیامت برایش کتابی بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند. کتاب را بخوان. امروز خودت برای حسابگری اعمالت کافی هستی. هر که هدایت شود، فایده هدایت برای خود او و هر که گمراه شود، زیان گمراهی متوجه خود اوست. هیچ کس بار دیگری را بدوش نمی کشد و عذاب نمی کنیم، جز اینکه پیامبری مبعوث کنیم.

قرائت:

نخرج: ابو جعفر «یخرج» بضم یاء و فتح راء و یعقوب بفتح یاء و ضم راء و دیگران بضم نون و کسر راء خوانده اند.

قرائت نخست، یعنی: عملش بیرون آورده می شود. در این صورت «کتاباً» حال است. قرائت دوم، یعنی: عملش بیرون می آید. طبق این قرائت، نیز «کتاب» حال است.

طبق قرائت سوم، «کتاب» مفعول به است. ممکن است تمیز یا حال باشد. کلمه «منشوراً» طبق هر سه قرائت حال است.

یلقاه: ابو جعفر و ابن عامر «تلقیه» بضم تاء و فتح لام و تشدید قاف خوانده اند.

شاهد قرائت متن، آیه وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (تکویر ۸: هنگامی که نامه ها گشوده شوند) و شاهد قرائت «تلقیه» آیه: وَ يُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا است (فرقان ۷۵: در آنجا به تحیت و سلام برمی خورند).

نفت:

انسان: این کلمه هم بمردم گفته می شود، هم بزن. هر گاه بخواهند زن و مرد را مشخص کنند، می گویند: «رجل و امرأه». اشتقاق این کلمه، بنظر بصریان از «انس» یا «أنس» و بر وزن «فعلان» است. کوفیان این کلمه را از «نسیان» مشتق می دانند و گویند:

اصل آن «انسیان» بوده و یاء حذف شده است. می گویند: دلیل این مدعی این است که:

عرب در تصغیر آن «انیسیان» می گوید.

طائر: در اصل به معنای پرنده و در اینجا مقصود عمل انسان است. همانطوری که مردم پرندگان را بفال نیک یا بد می گیرند، عمل نیز بفال بد و نیک، گرفته می شود.

بنا بر این «طائر» استعاره است برای عمل انسان.

رسم عرب این بود که در وقت سفر، اگر پرنده از راست به چپ می رفت، بفال بد می گرفتند و اگر از سمت چپ بر راست می رفت، بفال نیک می گرفتند، زیرا هر گاه بطرف راست می رفت، برای تیر انداز ممکن بود که او را صید کند و هر گاه بطرف چپ می رفت، ممکن نبود.

ابو زید می گوید: کلمه طائر را تنها در مورد پرندگان بکار نمی بردند، بلکه به آهو و... نیز طائر می گفتند.

علت اینکه: می گوید طائره فی عنقه یعنی عملش در گردنش هست و نمی گوید:

در دستش، این است که: می خواهد بفهماند که عمل همچون طوقی بر گردن انسان است و هرگز از انسان جدا نمی شود. عرب کلمه «عنق» را بمعنای ذات شخص بکار می برد. مثلاً

هر گاه به برده ای بگویند: «عنقک او رقتک حر» (یعنی گردن تو آزاد است) آزاد می شود. چنان که ابو حنیفه گفته است، زیرا گردن، بجای همه بدن است. ولی اگر بگوید: «یدک او شعرك حر» (یعنی دست یا موی تو آزاد است) برده آزاد نمی شود، زیرا دست یا مو به جای همه بدن بکار نمی رود. شافعی می گوید: اینها فرقی ندارند و در هر دو صورت، برده آزاد می شود.

اعراب:

بنفسک: در محل رفع و فاعل است برای «کفی» حسیباً: تمیز.

ابو بکر سراج گوید: یعنی: «کفی الاکتفاء بنفسک» بنا بر این فاعل محذوف و جار و مجرور در محل نصب و «حسیباً» حال است.

مقصود:

از آنجا که قبلاً مردم بدکار را تهدید کرده بود، در اینجا در صدد بیان کیفیت آن بر آمده، می فرماید:

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ

ابن عباس، مجاهد و قتاده گویند: یعنی هر انسانی عمل نیک و بدش را بگردنش افکنده ایم. یعنی: همچون طوقی در گردن اوست و هرگز از او جدا نمی شود. علت اینکه: عمل را طائر گفته، این است که عرب چنین کرده، گوید: «جری طائره بكذا» یعنی عملش اینطور جاری شد. نظیر آن در قرآن اینهاست: قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ (یس ۱۹): گفتند: عملتان با خودتان است) و إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ (اعراف ۱۳۱): همانا عملشان پیش خداست).

حسن گوید: «طائر آدمی» یعنی چیزهای با میمنت و شوم او. مقصود هر چیزی است که انسان بفال بد یا نیک می گیرد.

ابو عبیده و قتیبی گویند: طائر انسان یعنی: بهره او از نیک و بد. علت اینکه:

گردن را ذکر کرده، این است که این عضو، محل طوق طلائی است که بگردن نیکوکاران افکنده می شود و محل زنجیری است که بگردن بدکاران.

برخی گویند: منظور از طائر، نامه عمل است.

برخی گویند: یعنی برای هر انسانی از وجود خودش دلیلی قرار داده ایم. او اگر نیکوکار است، طائرش نیکو و اگر بدکار است، طائرش بد است.

و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا

روز قیامت که فرا رسید، کتابی را برایش بیرون می آوریم که فرشتگان نگهبان، عمل او را در آن ثبت و ضبط کرده اند. این کتاب، بطور سرگشاده، به او عرضه می شود، تا بخواند و بمضمون آن آگاه گردد. ممکن است ضمیر «له» بانسان یا به عمل باز گردد.

اقْرَأْ كِتَابَكَ

و به او گفته می شود: کتابت را بخوان. قتاده گوید: کسانی که در دنیا خواندن بلد نبودند در آنجا می توانند بخوانند.

جابر بن خالد بن نجیح از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

انسان با خواندن آن کتاب، تمام اعمال خود را بخاطر می آورد، گویی همه را در همان ساعت، انجام داده است. از اینرو می گوید: يَا وَيْلَتَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (کهف: ۴۹). وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو گذار نکرده و همه را بحساب آورده است. كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: امروز خودت برای حسابگری اعمال، کافی هستی. علت اینکه انسان را برای حسابگری اعمال خود کافی دانسته، این است که: چون انسان در روز قیامت، اعمال خود را بنگرد که ثبت شده و توجه کند که سزای کردار خود را بطور عادلانه، بدون کم و زیاد، می بیند، اعتقاد پیدا می کند و از روی خضوع و تضرع، بدرگاه خدا اعتراف می کند و هیچ راهی برای انکار او باقی نمی ماند.

آن روز برای اهل محشر ثابت می شود که کسی ظلم نمی بیند.

حسن گوید: ای پسر آدم، چقدر خداوند نسبت بتو منصف و عادل است که ترا حسابگر اعمال خودت قرار داده است! مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ: هر کس در دنیا براه دین هدایت شود، نتیجه آن بخودش باز می گردد.

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا

و هر کس از راه دین گمراه گردد، زیان و کیفر گمراهی دامنگیر خودش خواهد شد.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

هیچ کس بار دیگری را بدوش نمی کشد. یعنی هر کس مسئول گناهان خودش هست و هیچ کس بکیفر گناهان دیگری عذاب نخواهد شد.

از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که:

-دست راست تو بدرد دست چپ تو نمی نالد! (لا تحن یمینک علی شمالک) این فرمایش پیامبر مثلی است عالی و دلنشین! برخی می گویند: اطفال کفار، همراه پدرانشان در آتش جهنم هستند. لکن این آیه، بر بطلان این سخن، دلالت دارد.

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا

ما هیچ کس را دچار عذاب نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری بفرستیم و اتمام حجت کنیم و راه عذر و بهانه را ببندیم. این خود دلیل عدالت پروردگار است.

پاره ای از امور، باید بوسیله پیامبران بمردم گفته شود و جنبه دینی دارند، لکن پاره ای از امور، جنبه عقلی دارند و مردم بوسیله عقل خود می توانند تشخیص دهند و به نیکی و بدی آنها پی برند. کیفر مردم در برابر این دسته از امور آنهم در دنیا خلاف عدالت خدا نیست، لکن لحن آیه، عمومیت دارد و نشان می دهد که: بدون فرستادن پیامبران، خداوند مردم را نه در برابر امور شرعی کیفر می دهد و نه در برابر امور عقلی. نه در دنیا و نه در آخرت.

بیشتر مفسران قرآن می گویند: مقصود این است که خداوند، پیش از بعثت پیامبران نه در دنیا کسی را عذاب می کند و نه در آخرت. بدیهی است که بعثت پیامبران برای بیان اموری است که عقل مردم از ادراک آنها قاصر است، بنا بر این، آیه، اختصاص دارد به اموری که جنبه شرعی دارد، نه امور عقلی، زیرا امور عقلی از قبیل ایمان به خدا، اگر ترک شوند، در برابر آنها کیفر، جایز است، هر چند پیامبری از جانب خداوند، مبعوث

نشود. البته این مطلب، در صورتی صحیح است که - بنا بگفته بعضی - امور عقلی و شرعی را بتوانیم از یکدیگر جدا کنیم.

وانگهی گروهی از محققان گویند: اگر چه کیفر، در برابر این امور، جایز است، لیکن خداوند پیش از ارسال پیامبران، از راه فضل و کرم و احسان، کسی را در برابر ترک امور عقلی کیفر نمی دهد.

خلاصه اینکه: خداوند پیش از فرستادن پیامبران کسی را کیفر نمی دهد، بلکه باید پیامبران بیایند و حقایق را برای مردم روشن کنند و آنچه را مردم با عقل خود تشخیص می دهند، به سمع آنها برسانند، تا اعتقاد آنها کامل شود و شک و تردید از میان برود.

این آیه، همین مطلب را بیان می کند. از آیه بر نمی آید که: اگر خداوند پیامبری نفرستاد، نیکو نیست که مردم بدکار را کیفر دهد، مگر اینکه فرض کنیم که در بعثت پیامبر، لطفی است، زیرا در این صورت، سزاوار نیست که خداوند کسی را عقاب کند، مگر اینکه لطف خود را - بوسیله بعثت پیامبر - شامل حال او گرداند و عذر او را بدینوسیله، قطع کند.

اشاره

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَوْا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (١٦) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (١٧) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِيرُ فِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (١٨) وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (١٩) كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (٢٠) أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا (٢١) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (٢٢)

ترجمه:

و چون بخواهیم قریه ای را هلاک کنیم عیاشانش را بسیار کنیم تا در آن سرکشی کنند و گفتار خداوند بر آنها راست گردد و ویرانش کنیم. پس از نوح مردم بسیاری را هلاک کرده ایم و همین بس که پروردگارت بگناهان بندگان آگاه و بیناست. هر که جهان گذران را خواهد، در این جهان هر چه خواهیم بهر که اراده کنیم، زود دهیم. سپس جهنم را نصیبت کنیم که با سرزنش و دوری از رحمت حق، وارد آن شود و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن کوشش کند و اهل ایمان باشد، کوشش آنان مورد سپاسگزاری است و پاداش دارد. و همه را، آن گروه و این گروه را، از بخشش پروردگارت کمک دهیم و بخشش پروردگارت، منع شدنی نیست. بسین چگونه برخی را بر برخی برتری داده ایم و درجات آخرت بزرگتر و برتری آن بیشتر است. با خداوند یکتا، خدایی دیگر قرار نده که نکوهیده و سرشکسته خواهی شد.

قرائت:

امرنا: عموم این کلمه را بفتح همزه و میم خوانده اند. یعقوب «امرنا» خوانده.

قرائت علی ع و حسن و ابو العالیه و قتاده و جماعتی نیز همین است. ابن عباس و ابو عثمان نهدی «امرنا» خوانده اند. حسن و یحیی بن یعمر «امرنا» بفتح همزه و کسر میم خوانده اند.

ابو عبیده گوید: «امرنا» یعنی «اکثرنا» (زیاد کردیم) شاعر گوید:

ان یغبطوا یهبطوا و ان امروا

یوماً یصیروا للهلاک و النفد

یعنی: اگر غبطه خورند، کم می شوند و اگر بسیار شوند، سرانجام بهلاکت و نیستی نزدیک می شوند.

ابو علی گوید: «امرنا» یا به معنای «اکثرنا» (فراوان ساختیم) است، یا به معنای امر کردیم و فرمان دادیم. و بنا بر این مقصود این است که چون بخواهیم مردم قریه ای را هلاک کنیم، به افراد ثروتمند آنها فرمان می دهیم و آنها نافرمانی می کنند و هلاکشان می کنیم.

قرائت «آمرنا» نیز به معنای «اکثرنا» است. همچنین «آمرنا» بدیهی است که اگر به معنای دستور بگیریم، لازم می آید که تنها افراد متنعم، از جانب خداوند مکلف باشند، در حالی که همه مردم مکلف هستند. جایز نیست که این کلمه را به معنای امارت دادن بگیریم، زیرا در هر قریه ای یک امیر بیشتر نیست.

در مورد قرائت اخیر نیز، گفته اند: همان معنای بسیار کردن را می دهد. (۱)

از جاهایی که امر به معنای کثرت آمده، این شعر است:

والاثم من شر ما یصال به

والبر کالغیث نبتہ امر

یعنی: گناه، بدترین چیزهایی است که انسان را دچار کیفر می سازد و نیکی، همچون باران، گیاهش فراوان است.

همچنین در حدیث است که:

«خیر المال سکه مأبوره و مهره مأموره» یعنی:

بهترین مال زراعتی است که اصلاح شده باشد و کره اسب ماده ای است که بزاید و

ص: ۱۰۸

۱- ۱) - چنان که در متن آمده است، برای همه قراءتها دو معنی ممکن است: ۱- امر را به معنای فرمان دادن بگیریم ۲- به معنای زیاد کردن. لکن معنای اول را بدو جهت، نمی توانیم بپذیریم: یکی اینکه از خود آیه، استنباط می شود که متعلق امر، فسق است و معلوم است که خداوند کسی را امر به فسق نمی کند. دیگر اینکه: اگر امر به معنای فرمان دادن است، چرا فقط به مترفین قریه، امر بشود و سایر ساکنین قریه، از امر خداوند خارج باشند؟! در مورد معنای دوم، این اشکالها وارد نیستند و بنا بر این منظور این است که مترفین را از لحاظ مال و اولاد، در قریه زیاد می کنیم و مهلتشان می دهیم تا مرتکب فسق و فجور شوند، آن گاه هلاکشان سازیم. اشکالی که در مورد معنای اول ذکر کردیم از صاحب کشاف است. لکن ممکن است گفته شود که: از آیه، بر نمی آید که متعلق امر، فسق است، بلکه منظور این است که خداوند آنها را امر به طاعت کرده و آنها نافرمانی کرده اند. اما اینکه چرا فقط بمترفین قریه، امر کرده، بخاطر این است که آنان رئیس و بزرگ مردم قریه اند و سایر مردم تابع و پیرو آنها هستند. پیامبر گرامی فرمود: «الناس علی دین ملوکهم» یعنی: مردم بدین پادشاهان هستند. با این همه، بهتر این است که «امر» را به معنای مجازی حمل کرده، گوئیم: مقصود این است که خداوند نعمت خود را برای آنها فراوان ساخت و آنها بجای شکر گزاری و وظیفه شناسی راه فسق و فجور را پیشه کردند.

فراوان شود. آنها که «امر» را به معنای فراوانی نمی گیرند، می گویند: کلمه «مأموره» به معنای «مؤمره» است و علت اینکه: «مأموره» گفته، این است که اجزای کلام با یکدیگر جفت باشند. مثل «الغدایا و العشایا» در حالی که جمع «غده» «غدایا» نیست.

لغت:

ترفه: نعمت. برخی گویند: «مترف» یعنی کسی که بحال خود واگذارده شده است، تا هر چه خواهد بکند.
تدمیر: هلاک کردن.

مذموم و مذؤوم: مورد مذمت و سرزنش.

مدحور: مطرود و دور شده. گویند: «اللهم ادحر عنا الشيطان» یعنی: خدایا شیطان را از ما دور کن.

اعراب:

كَمْ أَهْلَكْنَا

: «کم» منصوب است به «اهلکنا».

كَفَى بِرَبِّكَ

: بقاء برای زینت است. مثل «جاء بثوبك ثوباً» و ما بعد آن در محل رفع و فاعل است. شاعر گوید:

و یخبرنی عن غائب المرء هدیة

كفی الهدی عما غیب المرء مخبراً

در اینجا «الهدی» بعد از «کفی» مرفوع شده است. یعنی: سیره شخص از نهان او خبر می دهد و کافی است که سیره اشخاص معرف باطن آنها باشد.

یصلیها: جمله حالیه.

لِمَنْ نُرِيدُ

: بدل از «له».

مذموماً: حال از ضمیر مستتر در «یصلیها».

کلا نمد: «کلا» منصوب است به «نمد».

هؤلاء: بدل از «کلا» یعنی: «نمد کل واحد من هؤلاء و هؤلاء».

مقصود:

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

ص: ۱۰۹

از آنجا که عقلا جایز نیست که خداوند پیش از ارتکاب معصیت، اراده عذاب کند، زیرا عذاب عقوبت است و عقوبت، نتیجه گناه است و هر گاه گناهی انجام نگرفته باشد، دادن کیفر روا نیست و هر گاه دادن کیفر روا نباشد، اراده آن هم روا نیست، از اینرو در تأویل و تقدیر این آیه، اختلاف کرده و وجوهی گفته اند:

۱- یعنی: هر گاه پس از اتمام حجت و فرستادن پیامبران، بخواهیم اهل قریه ای را هلاک کنیم، رؤسای قریه را به طاعت و پیروی پیامبران امر می کنیم و این امر را همواره تکرار می کنیم و دلایل بی شماری برای آنها آماده می سازیم، تا بر معصیت- کاران اتمام حجت شود و ترسانیده شوند، ولی آنها هم چنان در معصیت ها غوطه ور می شوند و از فرمانبرداری ما امتناع می کنند. در این وقت، واجب می شود که به تهدید خود جامه عمل بپوشانیم و آنها را هلاک سازیم.

علت اینکه: فقط «مترفین» یعنی طبقه متنع و مرفه را ذکر می کند، این است که: دیگران تابع آنها هستند و امری که به آن طبقه شود، برای همه مردم است.

بنا بر این، جمله **أَمْرُنَا مُتْرَفِيهَا** جواب «اذا» است.

بازگشت آنچه از ابن عباس و سعید بن جبیر، روایت شده- که مقصود این است که آنها را امر بطاعت می کنیم و آنها معصیت می کنند- به همین معنی است. مثل: «امرتك فعصيتي» یعنی: ترا امر به طاعت کردم و تو مرا معصیت کردی.

شاهد درستی این معنی، آیه های پیش است: **مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ ... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا**.

۲- **أَمْرُنَا مُتْرَفِيهَا** صفت «قریه» است. یعنی: هر گاه بخواهیم قریه ای را- که طبقه مرفه آن را امر کرده ایم و آنها نافرمانی کرده اند، هلاک کنیم-... بنا بر این جواب «اذا» محذوف است و نیازی هم به آن نیست، زیرا ظاهر است. مثل: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا ... فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** (زمر ۷۳، ۷۴: تا وقتی که آمدند و درهای آن گشوده شد... و اجر صاحبان عمل نیکوست) در این آیه، جواب «اذا» حذف شده است. شاعر گوید:

حتى اذا سلکوهم فی قتائده

شلا كما تطرد الجماله الشرذا

یعنی: هنگامی که آنها را به گردنه «قتائده» رسانیدند، آنها را طرد می کردند، همانطوری که شتران شتران نافرمان را طرد می کند. در این شعر نیز جواب «اذا» حذف شده است.

۳- در این آیه، تقدیم و تأخیر است. یعنی: هنگامی که افراد متنعم قریه ای را امر به طاعت کنیم و آنها نافرمانی کنند، اراده هلاکشان می کنیم. ممکن است شاهد این وجه، این آیه باشد:

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ (نساء ۱۰۲):

هر گاه تو در میان ایشان باشی و نماز بپا داری، باید گروهی از ایشان با تو به نماز بایستند) بدیهی است که جمله «فلتقم...» قبل از جمله «فاقمت...» می باشد، زیرا اقامه نماز، آوردن نماز بطور کامل است.

شاهد دیگر، این آیه است:

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْبِطُوا وُجُوهَكُمْ (مائده ۶: هر گاه بنماز بایستید، صورتتان را بشوید) بدیهی است که شستن صورت (و گرفتن وضو) پیش از ایستادن بنماز است.

۴- کلمه اراده، در معنای حقیقی خود بکار نرفته، بلکه منظور معنای مجازی یعنی: نزدیک بودن هلاک است نه اراده هلاک. مثل این جمله ها:

اذا اراد المريض ان يموت خلط في ما كله و يسرع الى ما تتوق نفسه.

یعنی: هر گاه مرگ بیمار نزدیک شود، غذاهای مضر می خورد و زندگیش دشوار می شود.

اذا اراد لتاجر ان يفتقر اتاه الخسران - یعنی: هر گاه دوران فقر تاجر نزدیک شود، زیان می بیند.

بدیهی است که بیمار اراده مرگ و تاجر اراده فقر نمی کند، لکن از آنجا که معلوم است بیمار در شرف مرگ و تاجر در شرف فقر است، چنین استعمالی صحیح است.

در کلام عرب، مجاز، استعاره، اشاره و کنایه فراوان است و بخاطر همین مزایاست که زبان آنها در عالیترین درجه فصاحت و بلاغت، قرار دارد.

بنظر ما وجه اول، از تمام وجوه دیگر، صحیحتر و به صواب نزدیکتر است. این وجه در صورتی صحیح است که «امر» را در آیه بمعنای «دستور دادن» و ضد «نهی» بدانیم.

لکن بنا بر قرائتهای دیگر، این وجه صحیح نیست و باید یکی از سه وجه اخیر را اختیار کرد.

اکنون به بیان نمونه هایی که در قرنهاى گذشته، نسبت بمردم قریه ها انجام شده است، پرداخته، می فرماید:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ

ما امتهای بسیاری را پس از نوح تا زمان تو هلاک کرده ایم. آنها مردمی بودند که حقیقت را تکذیب می کردند.

کلمه «کم» به معنای تکثیر و «رب» به معنای تقلیل است.

عبد الله بن ابی اوفی می گوید: قرن یکصد و بیست سال و محمد بن قاسم می گوید:

یکصد سال و کلبی می گوید هشتاد سال و برخی گفته اند چهل سال است.

وَ كَفَىٰ بَرِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

علم و آگاهی خداوند به گناهان بندگان، برای آنها کافی است. او مردم گناهکار را کیفر می دهد و هیچ یک از گناهان آنها را فراموش نمی کند.

اکنون این نکته را بیان می کند که او با بندگان خود بمقتضای مصلحت، رفتار می کند:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ

عاجله، نعمتهای دنیاست که فوری و زودگذر است. هر کس در طلب نعمتهای دنیا باشد، در حدودی که خواست ما باشد، آنهم برای هر کس که خودمان اراده کنیم، در همین جهان فراهم می سازیم. در اینجا فراهم شدن نعمتهای دنیا تابع خواست انسان نیست، بلکه تابع خواست خداوند است، زیرا ممکن است انسان چیزی بخواهد که در آن مفسده باشد، بنا بر این هر چه انسان بخواهد، ممکن است خداوند نخواهد. وانگهی از جمله

استفاده می شود که بسا انسان از روی حرص و آرزو، اراده دنیا می کند، لکن خداوند دنیا را باو نمی دهد و اگر هم بدهد، کمی می دهد! ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْرِفُ فِيهَا مَا كَدُمَا مَدْحُورًا: آن گاه برای او جهنم مهیا می کنیم که در شعله آن می سوزد و گرفتار ملامت و دوری از رحمت پروردگار است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر فرمود:

-معنای آیه، این است: هر کس بوسیله انجام دستورات دینی بخواهد منافع دنیوی بدست آورد و قصدش تحصیل خشنودی خدا و خانه آخرت نباشد، خداوند تا حدودی که بخواهد از نعمتهای دنیا در دسترس او قرار می دهد و در عالم آخرت، او را بهره ای نیست، زیرا خداوند نعمت دنیا را به افرادی می دهد، که بوسیله آن راه طاعت بپیمایند ولی آنها بسوی معصیت می روند، بنا بر این خداوند آنها را کیفر می دهد.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

:

هر کس خیر آخرت و نعمت بهشت بخواهد و در این راه سعی کند-یعنی خدا را فرمان برد و از معصیتها دوری کند-و در عین حال به یگانگی خداوند و رسالت پیامبران معتقد باشد، سعی آنها و عبادات آنها بدرگاه خداوند مقبول است.

قتاده گوید: معنای مشکور بودن سعی آنان این است که: خداوند حسنات آنها را افزایش می دهد و از بدیهای آنها در می گذرد. مقصود این است که: سعی آنها در خور سپاسگزاری است و پاداش دارد.

از حسن روایت شده است که:

-آخرت را طلب کنید، زیرا ندیدم کسی را که طالب آخرت باشد، و به آن نرسد.

طالب آخرت، ممکن است بدنیا هم برسد و ندیدم کسی را که طالب دنیا باشد و به آخرت برسد. گاهی چنین افراد بدنیا هم نمی رسند! كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ: هر یک از این دو گروه را: آنها که دنیا را می خواهند و آنها که آخرت را می خواهند، از بخشش پروردگارت، بهره مند خواهیم کرد.

حسن گوید: یعنی از نعمتهای دنیا مردم نیک و بد را برخوردار خواهیم کرد.

بنا بر این مقصود این است که: در این دنیا نعمتهای خود را در دسترس افراد مؤمن و کافر قرار می دهیم، اما در عالم آخرت، فقط مردم متقی از نعمتهای ما بهره مند می شوند.

وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

:آری، بخشش پروردگارت از کافر-بخاطر اینکه کافر است- و از فاسق-بخاطر اینکه فاسق است- منع نمی شود.

پرسش:

آیا جایز است که انسان از عمل خود، هم دنیا را بخواهد و هم آخرت را؟ پاسخ:

بله، جایز است، به شرطی که دنیا را تابع آخرت قرار دهد. مثل اینکه سرباز مجاهد، هدفش زنده کردن دین باشد و در ضمن غنیمت های جنگی را هم تابع این هدف قرار دهد.

أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

:ای محمد، بنگر که چگونه بعضی را بر بعضی برتری بخشیده ایم. گروهی را غنی و گروهی را فقیر ساخته ایم. گروهی را ارباب و گروهی را برده، قرار داده ایم. گروهی را تندرست و گروهی را بیمار گردانیده ایم.

همه آنها تابع مصلحت می باشند.

وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا

:درجات و مراتب آخرت، عالیتر و برتر است. لکن درجات و مراتب آخرت، تابع اعمال انسان است، بنا بر این سزاوار است که رغبت مردم و کوشش آنها برای آخرت بیشتر باشد.

در روایت است که:

-ما بین عالیترین درجات بهشت و پایین ترین درجات آن، به اندازه فاصله میان زمین تا آسمان است.

دلالتهای آیه:

از این آیه، بر می آید که: طاعت خداوند باعث افزایش روزی دنیا نمی شود،

بلکه باعث افزایش درجات آخرت می شود.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

برخی گویند: این خطاب متوجه پیامبر عالیقدر اسلام و منظور امت اوست: برخی گویند: یعنی ای شنونده یا ای انسان، در اعتقاد و اقرار و رغبت و تمایل خود، با خداوند یکتا خدایی قرار مده.

فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا

زیرا اگر چنین کنی، در تمام عمر مورد ملامت عقلا هستی و دچار خواری می شوی و کسی یاری تو نمی کند. دیگر خداوند هم ترا بحال خود می گذارد و کمک خود را از تو باز می دارد، تا همان کسی که شریک خدا پنداشته ای از تو یاری کند! برخی گویند: «قعود» به معنای نشستن نیست، بلکه به معنای خواری و زیانکاری و ناتوانی است. چنان که وقتی می گویند: «قعد به الضعف من القتال» یعنی: از جنگ، عاجز شد.

نظم آیات:

آیه اول، متصل است به آیه حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا یعنی: خداوند، جز بعد از فرستادن پیامبران، و صادر کردن امر و نهی و تمام کردن نعمت و ظهور سرکشی از مردم کافر و فاجر، عذاب نمی کند.

برخی گویند: متصل است بداستان بنی اسرائیل و کیفری که در مرحله اول و مرحله دوم، گریبانگیر آنها کرد. در اینجا بیان می کند که کار خداوند، بر طبق سنت دائمی و همیشگی صورت گرفته است، زیرا او هنگامی مردم قریه ها را هلاک می کند که «مترفین» و رؤسای متنعم قریه ها را امر بطاعت کند و آنها سرکشی کنند، بنا بر این هلاک شدن آنها از راه استحقاق است و بی سبب نیست.

اشاره

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)

ترجمه:

پروردگارت دستور داده است که جز او را نپرستید و پیدر و مادر، نیکی کنید.

اگر یکی از آنها یا هر دو نزد تو به پیری رسند، به آنها مگو: خسته و ملول شدم و آنها را مرنجان و با آنها سخنی ملایم و احترام آمیز، بگوی و از روی مهربانی نزد آنها پر و بال فروتنی بگشای و بگو: پروردگارا آنها را رحم کن، هم چنان که مرا در کودکی پرورش دادند. پروردگار شما به آنچه در دلهای شماست، داناتر است. شما اگر شایسته باشید، خداوند نسبت به توبه کنندگان، آمرزگار است.

قرائت:

کوفیان-بجز عاصم- «یبلغان» و دیگران «یبلغن» قرائت کرده اند. قرائت اخیر، بهتر است، زیرا فاعل آن «احدهما» است و «کلاهما» عطف بر آن است. بنا بر قرائت اول، «احدهما او کلاهما» تأکید یا بدل است از فاعل «یبلغان» که به «والدین» برمی گردد.

اف: این کلمه در اینجا و در سوره انبیاء و احقاف، بقرائت مکیان و شامیان و

يعقوب و سهل، بفتح فاء است. اهل مدینه، به کسر و تنوین فاء و دیگران بکسر فاء و بدون تنوین خوانده اند.

قرائت نخست، بنا بر این است که کلمه، مبنی بر فتح و اسم فعل است به معنای «اتصَّجِرَ» (1) قرائت دوم، بنا بر این است که تنوین تنکیر بر آن اضافه شده باشد. مثل «صَهٍ و مَهٍ» و قرائت سوم بنا بر این است که معرفه باشد نه نکره.

اصل این کلمه، مصدر است. زجاج هفت وجه در آن جایز دانسته: فتح فاء، ضم فاء و کسر فاء و هر یک از آنها با تنوین و بدون تنوین. وجه هفتم «أَفَى». ابن انباری به تخفیف فاء مفتوح نیز اضافه کرده. ابو الحسن گوید: «اف» بهتر است.

اعراب:

بالوالدین: متعلق به قضی. یعنی: «قضی بالوالدین احساناً» ممکن است به تقدیر «اوصی بالوالدین...» باشد. و حذف آن بخاطر دلالت کلام است. نظیر آن شعر زیر است:

عجبت من دهماء اذ تشکونا

و من ابی دهماء اذ یوصینا - خیراً بها کأننا خافونا

یعنی: تعجب دارم که دهماء از ما شکایت می کنند و از ابی دهماء که ما را سفارش می کند که در باره او نیکی کنیم، مثل اینکه ما ترسیده ایم. در اینجا «یوصینا» در «خیراً» عمل کرده است.

کَمَا رَبَّيَانِي

: کر حمه تربیتها. یعنی: رحمت و محبتی که هنگام تربیت ایشان پدیدار می گشت. برخی گویند: کاف به معنای «علی» است.

مقصود:

قبلا در باره نهی از شرک و گناهان سخن گفت. اینک در باره امر به یکتا پرستی و فرمانبرداری حق، می فرماید:

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ

: ابن عباس، حسن و قتاده، گویند: یعنی پروردگارت

ص: ۱۱۷

امر حتمی کرده است. ربیع بن انس گوید: یعنی پروردگارت لازم و واجب کرده است.

مجاهد گوید: یعنی پروردگارت سفارش کرده است که او را پرستش کنید و جز او را پرستش نکنید.

پرسش:

ممکن است گفته شود: امر می کنند که چیزی باشد نه چیزی نباشد، زیرا معنای امر، اراده چیزی کردن است و اراده، هنگامی است که چیزی را بخواهند نه اینکه نخواهند. (در حالی که آیه می گوید: امر کرده است که نپرستید...) پاسخ:

مقصود این است که خداوند اراده کرده است که شما او را از روی اخلاص.

پرستش کنید و کراهت دارد از اینکه جز او را پرستش کنید، این مقصود را بوسیله امر **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** (امر کرده است که جز او را نپرستید) بیان کرده است.

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

:و نیز دستور داده است که در باره پدر و مادر نیکی کنید.

إِمَّا يَلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا

:ای انسان، اگر پدر و مادرت یا یکی از آنها، نزد تو زنده مانندند، تا بسن پیری رسیدند... بدیهی است که انسان در سن پیری حال کودک پیدا می کند و احتیاج دارد که از او حمایت و سرپرستی کنند.

در اینجا فقط بدوران پیری پدر و مادر اشاره کرده است، حال آنکه: در هر حال اطاعت پدر و مادر لازم است، علت این است که: در این دوران، آنها بخدمت و کمک، بیشتر احتیاج دارند. در باره عیسی ع می فرماید: **وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا (آل عمران ۴۶)**: در گهواره و در دوران پیری با مردم سخن می گوید) با اینکه این مطلب اختصاص بعیسی ندارد، زیرا همه مردم در دوران پیری سخن می گویند. مقصود این است که: عیسی همانطوری که در دوران کودکی با مردم سخن می گوید، زنده می ماند و بعداً هم با مردم تکلم می کند. در جای دیگر می فرماید: **وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (انفطار ۸۲)**: در آن روز، فرمان خدای راست) بدیهی است که فرمان همیشه برای خداست، لکن در روز قیامت، فقط این فرمان به خدا اختصاص دارد و بس.

برخی گویند: منظور این است که اگر تو به سن کبر رسیدی و مکلف شدی و نزد تو پدر و مادر باشند...

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ

به آنها اف مگو (۱). از امام هشتم ع روایت شده است که امام صادق ع فرمود:

- اگر خداوند در منع نافرمانی والدین، لفظی کوتاه تر از این کلمه، سراغ داشت، همان را بکار می برد.

در روایت دیگر است که:

- کمترین حد نافرمانی پدر و مادر، گفتن اف است و اگر خداوند، چیزی آسانتر و کوچکتر از آن، در نافرمانی پدر و مادر سراغ داشت، از آن منع می کرد.

در روایت دیگر است که:

- عاق والدین، هر چه می خواهد بکند. او هرگز داخل بهشت نمی شود.

بنا بر این مقصود این است که: پدر و مادر را نباید آزار کرد. چه کم چه زیاد.

مجاهد گوید:

- مقصود این است که: اگر پدر و مادر بمرحله ای از پیری و سستی برسند که در خود بول کنند، نباید از آنها اظهار تنفر کنی، بلکه باید نسبت به آنها همان رفتاری را داشته باشی که آنها در دوران کودکی تو داشتند. بدیهی است که شخص خشمگین، زیاد «اف» می گوید. این کلمه بر خشم و تنفر گوینده، دلالت می کند.

ابو عبیده گوید:

- «اف» و «نف» چرکی است که میان انگشتان فتیله می شود.

ابن عباس گوید:

- کلمه کراهت است.

برخی گویند:

- معنای آن چیز بد بوست.

(۱-۱) - یعنی: نگو ملول شدم.

در مثل است که: «أَبْرَ مِنَ النَّسْرِ» یعنی: از باز شکاری نیکوتر و فرمانبردارتر است. می گویند: مقصود این است که جوجهٔ باز وقتی که بزرگ می شود و هنوز به پرواز در نیامده، به جوجه های کوچکتر از خود غذا می دهد، هم چنان که پدر و مادر به او غذا می دادند.

وَلَا تَنْهَرُهُمَا

و آنها را با درشتی و فریاد، مرنجان. برخی گویند: یعنی: هر چه از تو خواستند، به آنها بده و خودداری نکن. مثل: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرُ» (الضحی ۱۰):

سائل را محروم نکن).

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

و با آنها با نرمی و لطف و مهربانی سخن بگو و سخن لغو و زشت، در برابر آنها بر زبان نیاور و از این راه، آنها را گرامی بدار. در حقیقت، گفتار پسندیده و گرامی، دلیل گرامی بودن کسی است که انسان با او سخن می گوید.

سعید بن مسیب گوید:

- یعنی: در حضور ایشان مثل بندهٔ گنه کار، در برابر سروری درشتخو، سخن بگو.

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ

در برابر آنها هر چه می توانی از لحاظ گفتار و کردار، فروتنی و کوچکی کن. منظور از «ذل» خواری نیست، بلکه نرمی و تواضع است. تعبیر گشودن پر و بال تواضع و نرمخویی، در برابر پدر و مادر، تشبیهی است که: مرغی را بخاطر می آورد که پر و بال خود را می گشاید و جوجه های خود را در زیر آن پناه می دهد. خداوند بزرگ می فرماید: پدر و مادر را در زیر پر و بال احسان و محبت خویش، پناه ده، همانطوری که آنها در دوران کودکی تو، پر و بال محبت خود را بر سر تو گشودند و ترا بزرگ کردند. عرب، هر گاه بخواهد کسی را توصیف کند که در برابر پدر و مادر، نرمخو و مهربان است، می گوید: «او خافض الجناح است».

امام صادق (ع) فرمود:

- یعنی: جز با مهربانی و دلسوزی به آنها نگاه نکن و صدای خود را بلندتر از صدای آنها نگردان و دستت را بالای دست آنها قرار نده و از جلو آنها راه نرو.

وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

در باره آنها دعا کن و از خداوند بخواه که در زندگی و بعد از مرگ، آمرزش و رحمت خود را نصیب آنها گرداند، زیرا آنها در کودکی ترا تربیت کرده اند. این، در صورتی است که آنها مؤمن باشند.

از این آیه، برمی آید که: دعای فرزند برای پدر و مادری که از دنیا رفته اند، مورد قبول خداوند است و گرنه، چه فایده ای دارد که بگویند: در باره آنها دعا کن.

برخی گویند: خداوند، فرزند را امر می کند که به پدر و مادر پیر، نیکی کند، زیرا محبت فرزندان جوان، نسبت به مادر پیر کم است. لکن دستور نمی دهد که: پدر و مادر در باره فرزندان نیکی کنند، زیرا محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان بسیار است. علت اینکه فقط دوران پیری را ذکر کرده، این است که: پدر و مادر در این دوران، احتیاج بکمک دارند، زیرا در سن پیری ضعیفند و احتیاج دارند که فرزندان مخارج زندگی آنها را تأمین کنند.

در حدیث است که پیامبر فرمود:

-ببینش بخاک مالیده شود! ببینش بخاک مالیده شود! عرض کردند:

□

-یا رسول الله، کی؟! فرمود:

-کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها به سن پیری رسند- و کاری نکنند که داخل بهشت شود.

این روایت را مسلم در صحیح خود آورده است.

ابو اسید انصاری روایت کرده است که:

-ما در حضور پیامبر گرامی بودیم. مردی از بنی سلمه آمد و گفت:

□

-یا رسول الله، آیا پس از مرگ پدر و مادرم، کار نیکی مانده است که در باره آنها انجام دهم؟ فرمود:

ص: ۱۲۱

-آری. نماز بر آنها، طلب آمرزش، وفا کردن به عهدشان، احترام دوستشان و صلۀ رحم آنها.

قتاده گوید:

-اینطور دانستید و به این دستور امر شدید، بنا بر این آنچه خداوند بر شما تعلیم کرده، بگیریید و به ادب خداوند، گرایش پیدا کنید.

رُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ

:خداوند به قصدهای باطنی شما داناتر است و می داند که قصد شما نیکی است یا نافرمانی، بنا بر این هر کس که: خطایی از او سر زد و قصدش نافرمانی پدر و مادر نیست، خداوند از خطایش چشم پوشی می کند. برخی گویند: یعنی خداوند به همه اسرار باطنی شما آگاه است. برخی گویند: یعنی علم خداوند، ثابت تر است.

إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا

:اگر شما صالح باشید و راه طاعت خدا را پیمایید، خداوند آمرزنده توبه کنندگان است. مجاهد گوید: او اب، کسی است که اهل توبه و عبادت باشد و از گناهان خود باز گردد. از امام صادق (ع) نیز چنین نقل شده است.

قتاده گوید: «او ابین» کسانی هستند که اهل طاعت و احسان باشند.

سعید بن مسیب گوید: کسانی هستند که: گناه کنند، سپس توبه کنند، پس از توبه، باز هم گناه و توبه کنند.

ابن عباس گوید: کسانی هستند که در سختی ها به خداوند رجوع کنند.

نیز از ابن عباس روایت شده است که: آنها تسیح کنند گانند. مؤید آن، آیه **يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ** است (سبا ۱۰: ای کوه ها، با او تسیح کنید).

برخی گویند: مقصود کسانی است که میان مغرب و عشا نماز می گزارند، روایتی هم بهمین مضمون وارد شده است.

هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

چهار رکعت نماز، که در هر رکعتی پنجاه مرتبه، سوره قل هو الله، خوانده شود، نماز او ابین است.

اشاره

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَإِنَّمَا تُعْرَضُونَ عَنْهُمْ إِتْيَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)

ترجمه:

حق خویشاوندان و مستمندان و ماندگان راه را بده و اسراف مکن که اسراف کنندگان، برادران شیطان ها هستند و شیطان نسبت به پروردگار خود، کفر ورزید. اگر به انتظار رحمت پروردگارت، از آنها اعراض کنی، با آنها سخنی نرم بگویی و دست را بسته گردنت مگردان و آن را بتمامی مگشای که در پس زانوی ملامت و حسرت می نشینی.

پروردگارت، روزی را برای هر که خواهد، گشایش دهد و تنگ گیرد. او به حال بندگان خود آگاه و بیناست.

نفت:

تبذیر: پراکنده کردن مال است بوسیله اسراف. مثل پاشیدن و پراکندن بذر.

بدیهی است که اگر مال را در راه صحیح پراکنده کنند، تَبذیر گفته نمی شود.

نابغه گوید:

تراثب یستضیء الحلی فیها

كجمر النار بذر بالظلام

یعنی: سینه های بلورینی که زیورها در آن می درخشند. به دانه های آتش می مانند که ظلمتها را پراکنده می سازند.

اعراض: روی گردانی، از روی تنفر یا مشغول شدن به چیزی بهتر. گاهی هم منظور از روی گردانی از کسی خوار شمردن اوست. مثل وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (اعراف ۱۹۹): از مردم نادان اعراض کن).

محسور: محزون و اندوهگین. «دابه حسیر» یعنی: حیوانی که بر اثر تند رفتن، فرومانده باشد. در قرآن کریم می فرماید: يُنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ (ملک ۴: نظر، در حالی که از هدف دور مانده، و وامانده شده است، بتو باز می گردد) شاعر گوید:

ان العسیر بها داء مخامرها

فشطرها نظر العینین محسور

یعنی: شتری که بار نمی برد، مرضی دارد که در جسمش نفوذ کرده و چشم امید از او برداشته شده است.

اعراب:

إِمَّا تُعْرِضَنَّ

ان تعرضن. «ما» زایده است.

ابتغاء: مفعول له و بقولی حال است به تقدیر «مبتغیا» رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها: راجیاً ایاها. جمله «ترجوها» در محل جرّ و صفت «رحمه» است. ممکن است در محل نصب و حال از ضمیر «تعرضن» باشد.

مقصود:

اکنون خداوند، پیامبر خود را تشویق می کند که حق اشخاص را بدهد و به آنها انفاق کند.

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ

حق خویشاوندان را که خداوند برای ایشان واجب

کرده است، عطا کن. این معنی از ابن عباس و حسن است. سدی گوید: مقصود دادن حق خویشاوندان پیامبر است. وی گوید: هنگامی که عبید الله زیاد، امام سجاد را نزد یزید می فرستاد، بمردی شامی فرمود:

قرآن را خوانده ای؟ - آری - آیا آیه، وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ را خوانده ای؟ - شما همان خویشاوندانی هستید که خداوند دستور داده است که حقش اداء شود؟ - آری! همین مطلب از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز روایت شده است.

از ابو سعید خدری روایت شده است که: چون این آیه نازل شد، پیامبر، فدک را بفاطمه (ع) داد.

□
عبد الرحمن بن صالح گوید: مأمون نامه ای به عبد الله بن موسی نوشت و در باره فدک از وی سؤال کرد، وی حدیث بالا را در پاسخ مأمون نوشت. مأمون، فدک را بفرزندان فاطمه (ع)، تسلیم کرد.

و الْمَشْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ

و زکات را که حق مستمندان و مسافرانی است که از بلاد خود دور مانده و مخارجشان تمام شده است، به ایشان بده.

□
و لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا

ابن عباس و ابن مسعود گویند: مبذر کسی است که مال را بناحق خرج می کند. مجاهد گوید: اگر کسی به اندازه «یک چارک» در راه باطل صرف کند، مبذر است و اگر همه مال خود را در راه حق خرج کند، مبذر نیست.

از امام صادق (ع) روایت شده است که: علی ع به عنایت فرمود:

-

کن زامله للمؤمنین و ان خیر المطایا امثلها و لا تکن من المبدرین :

یعنی: برای مردم مؤمن، باربردار باش که بهترین مرکبها آنهایی هستند که رام تر باشند و از اسراف کاران مباش.

إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ

مردم مسرف، پیروان شیطان ها هستند و راه آنها را می پیمایند. به کسی که ملازم سفر است، می گویند: «اخو السفر» یعنی:

برادر سفر و به کسی که تابع شیطان است، گویند: «اخ الشیطان» یعنی: برادر شیطان.

برخی گویند: یعنی آنها در آتش جهنم، رفیق شیطان ها هستند.

وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

شیطان همواره بخدای خویش، کفر ورزیده است.

وَ إِمَّا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ اغْتَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

:

هر گاه نتوانی بخاطر تنگدستی به آنها نیکی کنی و در صدد برآیی که از خداوند طلب گشایش کنی و امیدوار باشی که با کمک خداوند بتوانی از آنها دستگیری کنی، آنها را وعده نیکو ده و با آنها- تا آنجا که ممکن است- بنرمی سخن گوی.

روایت شده است که: چون این آیه، نازل شد، هر گاه کسی از پیامبر سؤال می کرد و چیزی نداشت که بخشش کند، می فرمود:

-خداوند ما و شما را از فضل خود روزی دهد! وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ: دستت را بگردنت نبند و از کسانی نباش که بکلی اهل بذل و بخشش نیستند. این جمله بطور مبالغه آمیزی از بخل و تنگ- چشمی نهی می کند.

وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ

:و همه دارایی خود را بذل و بخشش نکن، تا مثل کسی که طوری دست خود را باز می کند که هیچ چیز در آن نمی ماند، نباشی. این جمله، کنایه از اسراف است.

فَتَقَعْدَ مَلُومًا مَحْسُورًا

:زیرا اگر چنین کنی، در پس زانوی غم می نشینی و خود را ملامت می کنی و چیزی نخواهی داشت. این معنی از سدی و ابن عباس است.

قتاده گوید: یعنی عاجز و پشیمان می شوی. امام صادق (ع) می فرماید: یعنی از لباس، برهنه می مانی. محسور یعنی عریان. جبائی گوید: مقصود این است که: اگر امساک کنی، مورد ملامت و مذمت، واقع می شوی و اگر اسراف کنی، حسرت زده و غمگین

خواهی شد.

کلبی گوید: یعنی هر چه داری بذل و بخشش نکن که چون افراد بعدی بیایند و چیزی نداشته باشی که بآنها دهی، زبان به سرزنش تو می گشایند.

روایت شده است که: زنی پسرش را نزد پیامبر گرامی فرستاد و گفت به پیامبر عرض کن: مادرم به زرهی احتیاج دارد. اگر گفت: صبر کنید تا برسد، بگو: مادرم به پیراهنت، احتیاج دارد.

پسر نزد پیامبر گرامی آمد و پیام مادر را ابلاغ کرد. حضرتش جامه را از تن بیرون آورد و به او داد.

از اینرو این آیه، نازل شد.

گفته اند: بر اثر این بخشش، در خانه نشست و برای نماز بیرون نیامد، زیرا جامه ای نداشت که بپوشد، از اینرو کفار او را ملامت کرده، گفتند: محمد، خوابش برده و مشغول لهُو و لعب است و نماز را ترک کرده است.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

:خزانه های خداوند، پر و گسترده است لکن بر طبق مصلحت، روزی افراد را گاهی توسعه می دهد و گاهی تنگ می گیرد.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

:او به احوال بندگان دانا و بمصالح آنها بصیر است، بنا بر این برای یکی روزی را توسعه می دهد و برای دیگری تنگ می گیرد و تدبیر او بر طبق مصلحت افراد است.

نظم آیات:

آیه اخیر، متصل است به آیه سابق، زیرا ترغیب می کند که انسان با اعتماد به خداوند، بذل و بخشش کند و از بخل خودداری نماید و در زندگی مقتصد و میانه رو باشد، زیرا خداوند، با کمال قدرتی که دارد، گاهی روزی افراد را توسعه می دهد و گاهی تنگ می سازد، تا مراعات مصلحت ایشان را کرده باشد، بنا بر این بندگان خدا بر رعایت مصلحت و پیمودن راه اقتصاد و میانه روی سزاوارترند.

اشاره

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَهُ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً (۳۱) وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَآؤُفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَآؤُفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ السِّتِّمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)

ترجمه:

فرزندانتان را از یتیم فقر نکشید، ما روزی آنها و شما را می دهیم. کشتن آنها گناهی بزرگ است. نزدیک زنا نشوید که کاری زشت و بد راهی است. نفسی را که خداوند محترم داشته، جز بحق نکشید و هر که به ستم کشته شود، برای ولیش تسلطی قرار داده ایم. ولی نباید در قتل اسراف کند، زیرا او نصرت یافته است. و بمال یتیم نزدیک

نشوید مگر به آنچه که نیکوتر است، تا وقتی که بقوت خویش رسد و بعهد وفا کنید که از پیمان، پرسیده خواهد شد و هنگامی که پیمانه می دهید، پیمانه را تمام دهید و با میزان درست وزن کنید که این کار بهتر و سرانجام آن نیکوتر است.

قرائت:

خطا: ابو جعفر و ابن عامر - بروایت ابن ذکوان - «خطأً» بفتح خاء و طاء بدون الف خوانده اند. ابن کثیر «خطأً» خوانده، دیگران «خطأً» خوانده اند. حسن «خطاء» و بروایتی «خطأً» خوانده.

خطا: کاری است از روی عمد صورت نگیرد و بنا بر این کیفر ندارد. «أخطأ و خَطِيء» دارای یک معنی هستند. شاعر گوید:

عبادك يخطئون و انت رب

کریم لا یلیق بک الذموم

یعنی: بندگان تو خطا می کنند و تو پروردگاری بزرگ هستی که سرزنش آنها لایق مقامت نیست.

در قرآن کریم می فرماید: لَا تَوَاحِدُنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَانَا (بقره ۲۸۶): اگر فراموش یا خطا کنیم ما را مؤاخذه مکن) شاعر گوید:

یعنی: مردم، امیر را سرزنش می کنند، با اینکه خودشان بخطا رفته اند و نباید راهنما را ملامت کرد، بنا بر این قرائت ابن عامر: «خَطَأ» بمعنای «اخطاء» است.

ممکن است «خَطَأ» به معنای «خَطَأً» باشد. نظیر: «مِثْل و مِثْل و شَبَه و شَبَه...» قرائت ابن کثیر «خَطَأ» ممکن است مصدر باب مفاعله باشد، اگر چه چنین استعمالی در زبان عرب سراغ نداریم، لکن باب تفاعل آن استعمال شده است. مثل: «تَخَاطَات النبل أحشاءه» و باب تفاعل بیاب مفاعله دلالت دارد، زیرا مطاوعه آن است. اما وجه قرائت «خَطَأ» روشن است، زیرا این کلمه مصدر و به معنای گناهی است که بطور عمد صورت گیرد. فاعل آن «خاطی» است. چنان که می فرماید: لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (الحاقه ۳۷): جز گنهکاران از آن نمی خورند) کلمه «خَطَأ» مثل «عطاء» اسم مصدر است.

اولی از «اخطأت» و دومی از «اعطیت» است.

فلا یسرف: کوفیان-بجز عاصم-این کلمه را به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.

بنا بر قرائت دوم، فاعل ممکن است به قاتل و ممکن است به ولیّ باز گردد.

بدیهی است که قاتل در کلام ذکر نشده است لکن از کلام استفاده می شود. اگر ضمیر به ولیّ باز گردد، منظور این است که او نباید در قتل اسراف کند و کسانی را بکشد که مرتکب قتل نشده اند. و اگر ضمیر بقاتل باز گردد، منظور این است که او حق نداشته است مرتکب قتل شود و بنا بر این قتل ناحق او اسراف است. چنان که در باره خوردن اموال یتیمان می فرماید: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِسْرَافًا** (نساء: ۶: اموال آنها را از روی اسراف نخورید).

بنا بر قرائت اول نیز مخاطب یا قاتل است یا ولیّ. به قاتل می گوید: نباید کسی را به ستم بکشی، زیرا از تو قصاص می کنند. یا اینکه به ولیّ می گوید: نباید در قتل اسراف کنی و غیر از قاتل، دیگری را بکشی.

قسطاس: کوفیان-بجز ابو بکر-این کلمه را بکسر قاف و دیگران بضم قاف خوانده اند و هر دو بیک معنی هستند.

مقصود:

اکنون ضمن عطف به سابق، می فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ

فرزندان خود را از ترس تنگدستی نکشید. ممکن است «لا- تقتلوا» منصوب و عطف بر **أَلَّا- تَعْبُدُوا** باشد و ممکن است نهی و مجزوم باشد. خداوند آنها را از فرزند کشی نهی می کند، زیرا آنان دختران خود را زنده بگور می کردند.

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ

ما کفیل روزی ایشان و شما هستیم.

إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً

کشتن آنها در جاهلیت، گناهی بزرگ بود! امروز نیز چنین است.

وَلَا تَفْرُبُوا الزَّوْجِي

زنا نزدیکی با زنی است که در عقد انسان نباشد و به شبهه نیز نباشد.

إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً

بزنا نزدیک نشوید، زیرا معصیتی بزرگ است. یعنی همان طوری که زنا در جاهلیت، زشت شمرده می شد، امروز هم زشت است. نظیر این تعبیر، در قرآن مجید، بسیار است.

وَسَاءَ سَبِيلًا

و زنا بد راهی است. اشاره به این است که: عقل، زنا را زشت می - شمارد، زیرا فرزند احتیاج به پدر و مادر دارد و نمی توان زناکاران را بر یکدیگر ترجیح داد، در نتیجه نسبت فرزند به والدین، قطع می شود و قانون ارث از بین می رود و صلۀ رحم و حقوق پدر و مادر، نسبت به اولاد، منتفی می شود. همه اینها از نظر عقل، زشت و ناپسند است.

از علی (ع) روایت است که پیامبر گرامی اسلامی فرمود:

زنا را شش خصلت است: سه خصلت در دنیا و سه خصلت در آخرت. اما خصلت های دنیوی آن، یکی اینکه نور صورت را می برد، دیگر اینکه روزی را قطع می کند.

سوم اینکه فنای انسان را نزدیک می سازد. اما خصلت های اخروی آن، خشم پروردگار، بدی حساب و دخول در آتش یا جاویدان ماندن در آتش است.

و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

جز به حق، خون کسی را نریزید. خون ناحق را خداوند تحریم کرده است. لکن کسی که کافر یا مرتد یا مرتکب قتل ناحق شده یا زنای محصنه کرده است، قتلش حق است و حرام نیست.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا

کسی که بنا حق کشته شود، به ولی او حق داده ایم که قاتل را بکشد یا از او خونبها بگیرد یا او را عفو کند. این معنی از ابن عباس و ضحاک است. قتاده گوید: ولی او فقط حق قصاص دارد.

فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

قبلا تفسیر این جمله را نوشته ایم.

و لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

:

تفسیر این جمله نیز در سوره انعام آمده است.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ

:و به عهد خود وفا کنید و در مورد مال یتیم و غیر آن به مفاد وصیت رفتار نمائید.

ص: ۱۳۱

برخی گویند: هر چه خداوند بآن امر یا از آن نهی کرده، عهد است. در عین حال، گاهی انسان چیزهایی را از راه عهد و نذر بر خود واجب می سازد.

إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

عهد نیز مورد پرسش قرار می گیرد و انسان در مقابل آن کیفر و پاداش می بیند. برخی گویند: یعنی: از خود عهد سؤال می کنند که به چه چیز ترا نقض کردند؟ چنان که از دخترهای زنده بگور شده، می پرسند: چرا کشته شده اند (تکویر ۸) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ: هر گاه برای مردم چیزی را پیمانہ می کنید، حقوقشان را بطور کامل ادا کنید و چیزی از آن کم نکنید.

وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ

زجاج گوید: قسطاس یعنی میزان، خواه کوچک باشد خواه بزرگ. حسن گوید: قپان است. مجاهد گوید: این کلمه، رومی و به معنای عدل است. یعنی: بوسیلهٔ میزانی که در آن ضرر و زیانی نباشد، وزن کنید.

ذَلِكَ خَيْرٌ

قتاده گوید: یعنی ثواب این کار، بیشتر است. عطاء گوید: یعنی به خدا نزدیک است. برخی گویند: مقصود این است که: اگر در دنیا پیمانہ و وزن را بدقت، انجام دهید، برای دنیای شما بهتر است. زیرا باعث خوش نامی شما می شود و مردم شما را امانتدار می شناسند.

وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

: و همچنین سرانجام این کار، در عالم آخرت هم بهتر است.

بدین ترتیب، خداوند متعال مردم را تشویق می کند که: مردم رعایت حقوق یکدیگر را بکنند و در داد و ستدها اجناس را بدقت بپیمایند یا وزن کنند.

اشاره

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْئَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹) أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)

ترجمه:

چیزی را که در باره آن علم نداری، پیروی مکن که گوش و چشم و دل، همگی در برابر آن مسئول هستند. در روی زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نمی شکافی و به بلندی کوه ها نمی رسی. همه اینها، زشت هایش پیش خداوند ناپسند است. اینهاست حکمتهایی که پروردگارت بتو وحی کرده است. با خدای یکتا خدایی دیگر قرار نده که با ملامت و دوری از رحمت حق، در جهنم سرنگون خواهی شد. آیا پروردگارتان

پسران را ویژه شما ساخت و فرشتگان را دختران خویش گرفت. راستی که سخنی هول انگیز می گویند!

قرائت:

سیئه: ابن عامر و اهل کوفه، بضم همزه خوانده و کلمه را اضافه به هاء کرده اند و دیگران «سیئه» به نصب و تنوین و بدون اضافه.

قرائت نخست، به خاطر این است که قبلا- اموری ذکر شده است که پاره ای از آنها نیک و پاره ای از آنها بد است. خداوند خاطر نشان می کند که آنهایی که بد هستند، پیش او مکروه و ناپسند می باشند، زیرا خداوند چیز نیکو را مکروه نمی شمارد. بدیهی است که طبق قرائت دوم «مکروها» را نیز باید «مکروهه» بخوانیم.

ممکن است گفته شود: از آنجا که تأنیث غیر حقیقی است، چه مانعی دارد که کلمه دوم را مذکر آوریم، لکن این حرف صحیح نیست، زیرا حتی اگر مؤنث غیر حقیقی هم باشد، بهتر است که هر دو کلمه، با تاء تأنیث باشد. بخاطر اینکه: قبلا مؤنث، ذکر شده است. جمله «و الارض اقبل اقبالها» را به همین جهت، قبیح شمرده اند.

قرائت دوم به خاطر این است که: کلام با «و احسن تأویلا» خاتمه یافت. در آیات بعد هم چیز نیکویی وجود ندارد، از اینرو «سیئه» خوانده اند. در این صورت «مکروها» را باید بدل بگیریم نه صفت. یا اینکه حال از ضمیر مستتر در ظرف باشد. بدل مثل صفت نیست که احتیاج بضمیری دارد که بموصوف برگردد.

نفت:

قفو: دنبال کردن اثر. قیافه هم از همین اصل است، زیرا تابع و اثر کسی است که سبقت گرفته.

خرق: شکافتن.

مرح: خوشحالی شدید

اعراب:

كُلُّ اَوْلِيْكَ

برای جمع کم است و هر گاه بخواهند جمع بسیار بگویند،

«کل هذه» گویند.

ذم المنازل بعد منزله اللوی

و العیش بعد اولئک الا یام

یعنی: بعد از آن منزل و بعد از آن ایام، همهٔ منزلها و زندگی مورد مذمت واقع شدند.

بنا بر این بوسیلهٔ «اولئک» هم می توان به عاقل اشاره کرد، هم به غیر عاقل.

□
كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً

ضمیر به «کل» برمی گردد. یعنی از همهٔ این اشیاء پرسش بعمل می آید. ممکن است به انسان برگردد.

طولا: مصدر و جانشین حال است. ذو الحال یا فاعل فعل است یا جبال. برخی هم آن را تمیز گرفته اند.

فتلقى: این فعل منصوب است به اضمار «ان» زیرا در جواب نهی واقع شده است.

مُلُوماً مَدْحُوراً

حال.

مرحاً: تمیز. ممکن است مصدر و جانشین حال باشد.

مقصود:

اکنون می فرماید:

□
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

:چیزی را که نشنیده، ندیده و ندانسته ای، نگو: شنیده، دیده و دانسته ام. این معنی از ابن عباس و قتاده است.

حسن گوید: یعنی پشت سر مردم حرف مزین و از آنها غیبت نکن. محمد بن حنفیه گوید: یعنی شهادت دروغ نده.

اصل این است که: این آیه نسبت به هر گفتار یا کردار یا تصمیمی که از روی علم نباشد، عمومیت دارد. گویی چنین می

گوید: جز آنچه را که علم بدرستی آن داری نگو و جز آنچه را که بدرستی آن یقین داری، انجام نده و جز آنچه را که بصحت

آن اطمینان داری، معتقد نباش. گروهی از اصحاب ما به این آیه، استدلال کرده اند بر اینکه:

عمل بقیاس و خبر واحد، جایز نیست، زیرا از اینها علم بدست نمی آید و طبق این آیه،

خداوند از پیروی آنچه معلوم نیست، نهی کرده است.

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً

:گوش از آنچه شنیده و چشم، از آنچه دیده و دل از آنچه خواسته، مسئول است. مقصود این است که صاحبان گوش و چشم و دل، مسئولیت دارند، از اینرو می فرماید: كُلُّ أُولَئِكَ...

برخی گوید: یعنی همه این اعضا مسئولیت دارند و از خود آنها سؤال خواهد شد.

والبی از ابن عباس نقل کرده است که: خداوند از بندگان خود سؤال می کند که این اعضا را در چه چیز بکار برده اند.

علی بن ابراهیم در تفسیر از امام باقر(ع) روایت کرده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

—روز قیامت، بنده، در حضور خداوند، قدم از قدم بر نمی دارد، تا از چهار چیز از او سؤال شود، می پرسد: عمرت را در چه راهی صرف کردی؟ بدنت را در چه راهی فرسوده ساختی؟ مالت را از کجا بدست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و دیگر از محبت ما اهل بیت.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا

:در روی زمین از روی خود خواهی و تکبر، راه مرو. زجاج گوید: یعنی در روی زمین از روی خود خواهی و فخر فروشی راه نرو.

برخی گویند: مرح، یعنی: شادی کردن به چیز باطل.

إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

:در اینجا خداوند، اشاره به ضرب المثلی کرده، می فرماید: ای انسان، تو بر اثر تکبر، زمین را در زیر پای خود نمی شکافی و بر اثر تجاوز از حد خود، به کوه های بلند نخواهی رسید. یعنی: به آنچه می خواهی نمی رسی، همانطوری که این کارها را خود نمی توانی انجام دهی، بنا بر این چرا بکاری تن می دهی که برای تو خیلی بزرگ است و به صلاح تو نیست.

این مطلب را بدین جهت می گوید که: برخی از مردم هنگام راه رفتن، کبر می فروشند و برای قدرت نمایی، پاهای خود را بر زمین می کوبند و سر و گردن خود را راست می گیرند. خداوند می فرماید: اینان در حقیقت، ضعیف و ناتوانند و نمی توانند پای

خود را طوری بزمین بکوبند که شکافته شود و گردن خود را طوری راست بدارند که به کوه های بلند برسد. بدین ترتیب، خداوند به بندگان خود درس تواضع، مروت و وقار می دهد.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

اشاره به همه مطالبی است که گذشت و از آنها نهی شد. یعنی: همه اموری که از آنها نهی شد، گناهشان نزد خداوند متعال ناپسند است. او اینها را نمی پسندد و نمی خواهد که بندگان مرتکب شوند.

(بنا بر قرائت اول، «ذَلِكُ» اشاره به همه مطالبی است که به آنها امر یا از آنها نهی شد و معنای آیه، این است: همه اینها بدشان پیش خداوند ناپسند است و بنا بر قرائت دوم اشاره به چیزهایی است که از آنها نهی شده. یعنی: همه اینها بد و پیش خدا ناپسند هستند).

از این آیه، استفاده می شود که عقیده جبریان باطل است، زیرا طبق این آیه، خداوند کارهای زشت را نمی پسندد و هر گاه نپسندد، چگونه ممکن است مردم را بر آنها اجبار کند. بدیهی است که یک چیز نمی تواند هم پسندیده خداوند و هم ناپسند او باشد.

ذَلِكَ

اشاره به امرها و نهی هایی است که گذشت.

مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ

این حکمتها- که انسان را با نیکی ها و بدیها و فرق میان آنها آشنا می سازند- از چیزهایی هستند که خداوند، بتو-ای محمد(ص)- وحی کرده است.

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

این خطاب، به پیامبر، اما مقصود دیگران است، برای اینکه بهتر در دلها اثر کند. چنان که فرماید: لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ (زمر ۶۵: اگر شرک بیاوری، عملت دچار آفت زندگی می شود) یعنی: با خداوند یکتا، خدایی دیگر قرار مده.

فَتَلَقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا

زیرا اگر این کار را انجام دهی با سرزنش و دوری از رحمت حق، سرنگون جهنم می شوی.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا

در اینجا خطاب، متوجه کسانی است که فرشتگان را دختر خدا می پنداشتند، یعنی: آیا خداوند پسران را ویژه شما ساخت و شما را به آن برگزید و برای خود دختر اختیار کرد و در عین حال شما را نیز در داشتن دختر، شریک خود ساخت و آنچه- بخیال شما- بهتر بود به شما داد و آن چه پست تر بود به خودش اختصاص داد؟! إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا: چه سخنی می گوئید که گناه آن بزرگ و کیفر آن سخت است! زیرا آنچه نمی پسندید به خدا نسبت می دهید و فرشتگان را- که برترین مخلوقات هستند- در ردیف پست ترین مخلوقات می آورید.

ص: ۱۳۸

اشاره

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَا بَتَّغُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

ترجمه:

در این قرآن مطالب آموزنده گوناگون آوردیم که پند گیرند، اما جز بر دوری و تنفر آنها نمی افزاید. بگو: اگر با خداوند، خدایان دیگر بود- چنان که- می گویند- بسوی صاحب عرش راهی می جستند. خداوند، از آنچه می گویند، منزّه و برتر است. آسمانهای هفت گانه و زمین و هر چه در آنها هست، تسبیح او می کنند.

موجودی نیست، جز اینکه به ستایش او تسبیح خوان است ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. خداوند حلیم و آمرزگار است.

قرائت:

لیذکروا: کوفیان بجر عاصم، در اینجا و در سوره فرقان به سکون ذال خوانده اند و دیگران در هر دو سوره بفتح ذال و کاف و تشدید هر دو. شاهد قرائت دوم،

این آیه است: لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (قصص ۵۱) بدیهی است که تذکر بهتر از ذکر است، زیرا به تدبیر شباهت دارد و مقصود «ذکر یا تذکر» در مقابل فراموشی نیست. مثل كِتَابٍ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص) ۲۹:

کتاب مبارکی که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن بیندیشند و خردمندان بوسیله عقل خود آن را دریابند).

شاید قرائت اول، این آیه است خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ (بقره ۶۳: آنچه به شما دادیم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است درک کنید) بنا بر این «ذکر» نیز به معنای ادراک آمده است. منظور، یاد آوری، که در مقابل فراموشی است، نیست.

اهل مدینه و شام و ابو بکر «کما یقولون» و «یسبح له» به یاء خوانده اند. ضمیر «یقولون» به مشرکین بر می گردد.

بصریان «کما تقولون» به تاء و «عما یقولون» به یاء و «تسبح له» به تاء خوانده اند.

حفص اولی و دومی را به یاء و سومی را به تاء خوانده است.

در مورد «عما یقولون» دو احتمال است: ۱- عطف است بر «کما یقولون» ۲- خداوند خویشتر را از دعوت آنان منزّه ساخته، می فرماید: از آنچه آنها می گویند، خداوند برتر و منزّه است.

در مورد «یسبح» هم به تاء صحیح است، هم به یاء.

مقصود:

اکنون خداوند با آنان که قبلاً از آنها یاد شد. به بحث و گفتگو پرداخته، می فرماید:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا

ما در این قرآن، دلیلهای خود را - کراراً - ذکر می کنیم و معانی و مثل ها و هر چه که عبرت آموز و حکمت آمیز است به تفصیل یاد می کنیم، تا آنها در باره آن بیندیشند و به حق بودن آن یقین پیدا کنند.

قسمت هایی که از این جمله حذف شده، بخاطر دلالت کلام و علم شنونده است.

وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

اما این کافران، از این مطالب ارزنده، بهره ای

نمی برند و همواره بر تنفر آنها نسبت به حق، افزوده می شود. در اینجا می گوید:

قرآن، نفرت آنها را افزایش می دهد، زیرا بر اثر نازل شدن قرآن، بود که آنها نسبت به حقیقت، تنفر بیشتری پیدا کردند. چنان که می فرماید: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (نوح ۶: دعوت من آنها را بیشتر فراری کرد).

پرسش:

اگر با نازل شدن، قرآن بر تنفر و گمراهی آنها افزوده می شود، فایده حکمت نزول آن چیست؟ پاسخ:

فایده و حکمت آن، اتمام حجت و بسته شدن راه بهانه تراشی بر روی آنهاست.

وانگهی فایده دیگر قرآن این است که گروهی هم اصلاح و هدایت می شوند. در صورتی که اگر قرآن نازل نمی شد، آنها هدایت نمی شدند. همان کسانی هم که با نازل شدن قرآن، بر تنفرشان افزوده می شود، اگر قرآن نازل نمی شد، مرتکب فسادی بزرگتر می شدند. پس بخاطر همین جهات است که نازل شدن قرآن، بر طبق حکمت و مصلحت است. زیاد شدن تنفر آنها این بود که: با مشاهده آیات و دلایل آن، می گفتند:

اینها حيله ها و نیرنگهاست و در باره آن نمی اندیشیدند.

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

:

بگو ای محمد (ص): اگر خدا را چنان که می گویند- یا چنان که می گویند- شریکهای بود، آنها نیز به جستجوی راهی می پرداختند، که آنها را به مالک عرش نزدیک سازد و تقاضا می کردند که پیش خداوند منزلتی پیدا کنند، زیرا آنها نیز علم داشتند که خداوند بر آنها عظمت و برتری دارد. این معنی از مجاهد و قتاده است.

بیشتر مفسران قرآن گویند: یعنی: شرکای خداوند، راهی می جستند که با خداوند برابری کنند و در صدد شکست او برآیند، زیرا آنها می دانستند که در خداوندی با یکدیگر شریکند، در صفات ذات، نیز با یکدیگر برابرند و هر کدام می کوشد، که رقیب را از میان بردارد و قلمرو آفرینش را از وجود رقیب و همکار، پاک گرداند.

ص: ۱۴۱

در حقیقت، این آیه اشاره است به دلیل «تمانع» یعنی «جهان دو خدایی» صحنه جنگ و مزاحمت خدایان و کانون آشوب و فساد خواهد بود! اکنون خداوند، خود را از اینکه دارای شریک باشد، منزه شمرده، می فرماید:

سُبْحَانَہٗ وَبِئْسَ الَّذِیْ عَمَّا یَقُولُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا

خداوند از آنچه آنها می گویند، آن قدر برتر و بالاتر است که حدی برای آن تصور نمی شود.

در اینجا بجای «تعالیاً کبیراً» گفته است: عُلُوًّا کَبِیْرًا مثل تَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَتَبَّیْلًا (مزمّل ۸: بسوی خداوند توجه کن و از دیگران ببر).

مقصود از برتری صفات خداوند این است که: هیچ صفتی با صفات او برابری نمی کند، زیرا هیچ کس قادرتر و عالمتر از او نیست.

عرش را به خود نسبت می دهد و می گوید: صاحب عرش و منظور تعظیم عرش است. ممکن است منظور از عرش، جهان هستی باشد.

تَسْبِیْحُ لَہٗ السَّمَاوَاتُ وَالسَّيْبُ وَالْاَرْضُ وَ مَنْ فِیْہِنَّ

معنای تسبیح، در اینجا دلالت آسمانها و زمین بر یگانگی و عدالت و بیهمتایی خداوند است و این تسبیح معنوی، بمنزله تسبیح لفظی است. بسا که: تسبیح معنوی - که راهنما و دلیل است - از تسبیح لفظی قوی تر باشد، زیرا موجب علم می شود.

وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِہٖ

هیچ موجودی نیست، جز اینکه او را به تسبیح و حمد خداوند، زبانی است و از جهت آفرینش خود، بر قدرت و یکتایی حق دلالت می کند، زیرا تمام موجودات - بجز خداوند - حادث هستند و در برابر خداوند تعظیم و نیازمندی خود را به یک آفریدگار ناآفریده، اثبات می کنند، بنا بر این، موجودات عالم هستی، دلیل هستی ذاتی قدیم و بی نیاز هستند. او با موجودات غیر قدیم، فرق دارد.

حسن گوید: یعنی هر یک از زندگان او را تسبیح می کنند.

ابراهیم و جماعتی گویند: هر چیزی - اعم از حیوانات وحشی و پرندگان و جمادات - حتی جیقه در و غرش سیلاب! - تسبیح خوان خداست.

وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

لکن شما انسانها نعمهٔ تسبیح خوانی این موجودات را ادراک نمی‌کنید، زیرا در آنها نظر نمی‌کنید و دقیق نمی‌شوید. (۱)

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

:چنین خدای بزرگی، دارای حلم و آمرزگار است.

شما را مهلت می‌دهد و در کیفر کفر شما تعجیل نمی‌کند و هر گاه توبه کنید، از گناه شما در می‌گذرد.

ص: ۱۴۳

۱- ۱) -مولوی گوید: گر ترا از غیب، چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد جملهٔ ذرات عالم در نهران با تو می‌گویند روزان و شبان ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

اشاره

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸)

ترجمه:

هر گاه قرآن بخوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان ندارند، پرده ای پوشیده، قرار می دهیم. و بر دلهایشان پوشش هایی افکنیم که آن را نفهمند و در گوشهای آنان، سنگینی است و هر گاه پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، از تو روی گردان شده، بگریزند. ما داناتریم که هنگامی که بتو گوش می دهند، برای چه گوش می دهند و نیز داناتریم به هنگامی که با یکدیگر راز و نیاز می کنند: هنگامی که ستمگران گویند: جز مردی جادو شده، پیروی نمی کنی. بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و راهی نتوانند یافت.

نفت:

وقر: سنگینی گوش و بکسر واو یعنی: بار نفور: جمع نافر. هر اسم فاعلی که مصدر آن بر وزن «فعلول» باشد، بر همین وزن جمع بسته می شود. مثل: رکوع، سجود، شهود.

نجوی: مصدری است که جانشین صفت شده، بنا بر این می تواند بر مفرد، مثنی و جمع، دلالت کند.

اعراب:

أَنْ يَفْقَهُوهُ

این کلمه در محل نصب و مفعول له است.

نفورا: حال. یعنی: نافرین. برخی گویند: مصدر است. یعنی: نفروا نفورا:

شأن نزول:

گفته اند: این آیه، در باره قومی نازل شده است که شبها پیامبر را - هنگامی که نزد کعبه قرآن و نماز می خواند - اذیت می کردند و به او سنگ می پراندند و او را از دعوت مردم بدین، منع می کردند خداوند میان آنها و پیامبر، حایل ایجاد کرد که او را اذیت نکنند. این قول از زجاج و جبائی است.

مقصود:

در آیات پیش، برای پیرامون مضامین عالی و دلنشین قرآن کریم، سخن گفت.

اکنون در باره حال آنها در موقع قرائت قرآن می فرماید:

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا

ای محمد، هنگامی که قرائت قرآن می کنی، میان تو و مردم مشرک، که بآخرت ایمان ندارند، پرده پوشیده ای قرار می دهیم.

کلبی گوید: آنان ابو سفیان، نصر بن حرث، ابو جهل و ام جمیل، همسر ابو لهب اند. هنگامی که پیامبر گرامی قرآن می خواند، خداوند او را از دیدگان ایشان پنهان می پنداشت و در حالی که از کنارش می گذشتند، او را نمی دیدند.

اخفش گوید: مقصود از «حجاب مستور» یا پرده پوشیده، «حجاب ساتر» یعنی:

پرده پوشنده است. گاهی بجای فاعل، مفعول بکار می برند. مثل: مشئوم و میمون که به معنای شائم و یامن است.

برخی گویند: کلمه مستور به معنای ساتر نیست، بلکه به معنای «ذو ستر» یعنی صاحب پوشش است. همین قول، درست است.

برخی گویند: یعنی: پرده ای که از چشمها پوشیده است. این پرده، از قدرت خداوند، میان پیامبر و مشرکین کشیده می شد، بطوری که نه پیامبر را می دیدند و نه پرده را.

ابو مسلم گوید: یعنی هر گاه قرآن بخوانی، میان تو و ایشان فرق می گذاریم، به این ترتیب که: قرآن برای تو و مؤمنین وسیله هدایت و شفا و برای مشرکین وسیله کوری و کوری از ادراک حق و حقیقت خواهد بود. مقصود از «حجاب» همین تفاوتی است که میان ایشان و مشرکین است. لکن این معنی، بعید به نظر می رسد.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

:تفسیر این قسمت، در سوره انعام گذشت.

وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

:هر گاه خدا را در قرآن بیگانگی یاد کنی و شرک را باطل سازی، آنها از تو روی گردان شده، از تو دور می شوند. مقصود، کفار قریش است. ابن عباس گوید: مقصود شیاطین هستند که با شنیدن «بسم الله الرحمن الرحيم» دور می شوند. برخی گویند: «لا اله الا الله» را می شنوند، دور می شوند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى

:ما از حال اینها بی خبر نیستیم و می دانیم که غرض آنها از گوش دادن به قرآن، چیست؟ مقصود این است که ما به حال آنها در موقع استماع قرآن و هنگامی که از پیش تو برمی خیزند و به راز و نیاز پرداخته، برخی ترا ساحر و برخی ترا کاهن و برخی ترا شاعر، می نامند، آگاهیم.

گویند: مقصود، ابو جهل، زمعه بن اسود، عمرو بن هشام و خویطب بن عبد-

العزی است که جمع شدند و در باره پیامبر گرامی به مشورت پرداختند. ابو جهل گفت:

او دیوانه است. زمعه گفت: او شاعر است. خویطب گفت: او کاهن است. سپس نزد ولید بن مغیره رفتند و نظرات خود را بر او عرضه داشتند. او هیچ یک از این نظریه ها را نپسندید و گفت: ساحر است.

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

در این باره چند وجه گفته اند:

۱- یعنی: ظالمان می گویند: شما از مردی پیروی می کنید که جادو شده و کارش بهم آمیخته است. منظور آنها از این سخن، دور کردن و متفر ساختن مردم از پیامبر بود.

۲- مقصود از «مسحور» کسی است که دچار خدعه و دستخوش علت شده است.

امرء القیس گوید:

ارانا موضعین لحتم غیب

و نسحر فی الطعام و فی الشراب

یعنی: ما به سرعت بسوی مرگ می شتابیم، در حالی که از وقت آن بی خبریم و سرگرم و گرفتار طعام و شراب هستیم. دیگری گوید:

فان تسألینا فیم نحن فاننا

عصافیر من هذا الانام المسحر

یعنی: اگر از ما پرسسی که در چه حالی هستیم؟ ما گنجشک‌هایی آشفته حال، از این مردمیم! ۳- یعنی: شما از مردی پیروی می کنید که خداوند او را بسان شما بشری آفریده است، ولی دارای سحر است.

۴- در اینجا «مسحور» به معنای ساحر است، چنان که در باره حِجَابًا مَسْتُورًا گفتیم. در وجه اخیر، اشکال کرده اند. لکن سه وجه اول، قابل اعتماد است، بنا بر این، آیه در صدد این است که: حال کسی که دشمن دین و مخالف حق است و گویی بر دلش پوششی است که چیزی را نمی فهمد و در گوشش پنبه ای است که چیزی را نمی شنود، بیان کند. چنین کسی از حق روی گردان و گریزان است و با جاهلانی چون خود، به راز و نیاز و گفتگو

می پردازد. آنان چنان از فهم دلیل و برهان عاجزند که صاحب آن را گیج و آشفته حال و جادو شده، معرفی می کنند، زیرا نمی توانند در برابر گفتار او مقاومت کنند و از مبارزه با آن عاجزند.

اکنون از روی تعجب می فرماید:

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ

:ببین، ای محمد، آنها چگونه در باره تو مثل زده و حقیقت امر را مشتبه ساخته، می گویند: تو دیوانه، ساحر و شاعر هستی؟! فَضَلُوا
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا: با این سخن، از راه حق گمراه شدند و نمی توانند تدبیری بکار برند و برای تکذیب تو راهی بجویند. از
اینرو مبهوت و حیران مانده اند.

برخی گویند: یعنی نمی توانند تدبیری بکار برند و برای جلوگیری مردم از پیروی تو و اثبات مدعای خود، راهی بیابند.

برخی گویند: یعنی از راه راست- یعنی دین اسلام- گمراه شده اند و راهی بسوی آن ندارند.

ص: ۱۴۸

اشاره

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

ترجمه:

و گفتند: آیا هنگامی که استخوان و خاک شده ایم، با خلقتی تازه، زنده می شویم؟ بگو: سنگ باشید یا آهن یا مخلوقی از آنها که در نظرتان بزرگ است. خواهند گفت:

چه کسی ما را زنده می کند؟ بگو: همان که بار اول شما را آفریده است. اما آنها سرهای خود را-با مسخرگی-بسوی تو تکان داده، گویند: قیامت، کی خواهد بود؟ بگو: ممکن است نزدیک باشد. روزی که شما را بخواند و حمدکنان او را اجابت کرده، گمان کنید که جز مدت کمی توقف نکرده اید.

قرائت:

در باره «إِذَا وَاءِنَّا» در سوره رعد، بحث شده و احتیاجی به اعاده آن نیست.

نفت:

رفات: هر چیز کهنه و شکسته. کلماتی که بر این وزن هستند، معمولاً در چیز- های شکسته و کهنه، استعمال می شوند. مثل: حطام، دقاق، تراب و ...

مبّرّد گوید: رفات، چیزی است که کاملاً کوفته و نرم شده باشد. فراء گوید:

این کلمه، اسم جمع است.

انغاض: حرکت دادن و بلند کردن و بزیر آوردن سر. شاعر گوید: «أصك نغضاً لا ینی مستهدجا» یعنی: زانوانش بحرکت درآمده اند و از شتاب عاجز نیست.

اعراب:

اذا: در محل نصب است به فعلی که «مبعوثون» بر آن دلالت می کند. البته معمول آن نیست، زیرا کلمه بعد از «ان» و لام ابتداء در ما قبل آن عمل نمی کند.

بحمده: حال است، یعنی حامدین.

یدعوکم: این جمله در محل جر است، زیرا مضاف الیه یوم است.

تستجیبون: عطف بر یدعوکم.

وَ تَطُّونَ إِن...

:جمله حالیه.

مقصود:

از آنجا که قرآن کریم، در باره زنده شدن مردگان، مطالبی بیان داشته است، اکنون در باره انکار آن از طرف کفار، می فرماید:

وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

:ابن عباس گوید: رفات یعنی غبار. و مجاهد گوید: یعنی: خاک. مقصود این است که منکران قیامت می گفتند: آیا پس از آنکه مردیم و گوشت بدن ما متلاشی شد و استخوان و خاک شدیم، بار دیگر از نو آفریده خواهیم شد؟ این جمله، بصورت استفهام و مقصود، انکار قیامت است.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

ای محمد، به آنها بگو: هر چه می توانید در مخالفت، بکوشید. اگر می توانید به محکمی سنگ و سختی آهن بشوید...

ص: ۱۵۰

أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

یا آفریده ای که پیش شما بزرگتر و سختتر باشد. هر چه بشوید از قلمرو قدرت خداوند، خارج نخواهید شد. سرانجام قیامت فرا می رسد و شما بید قدرت الهی زنده خواهید شد. در اینجا خداوند متعال، مطلب را بصورت امر بیان کرده است، تا بیشتر، الزام آور باشد.

ابن عباس و سعید بن جبیر گویند: مقصود، از آفریده ای که پیش آنها بزرگتر و سختتر است، مرگ می باشد. یعنی: اگر شما خود مرگ، هم باشید، سرانجام خداوند شما را می میراند و... بدیهی است که در نظر اولاد آدم، هیچ چیز بزرگتر از مرگ نیست. مجاهد گوید: مقصود، آسمانها و زمین و کوه ها است.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

هر گاه، این مطلب را به آنها بگویی، خواهند گفت: چه کسی ما را پس از مرگ، زنده می کند؟! به آنها بگو:

همان که شما را بار اول از نیستی به هستی آورد، زیرا کسی که قدرت دارد چیزی را از نیستی به هستی آورد- اگر قدرتش از میان نرود- برایش سهل تر است که همان چیز را پس از فنا، از نو بسازد، زیرا اختراع هر چیزی از تکرار آن دشوارتر است. این مطلب را از اینرو، عنوان می کند که: آنها منکر این نبودند که خداوند آنها را از نیستی به هستی آورده است.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ

اما آنها سرهای خود را از روی مسخرگی و بی اعتنائی حرکت خواهند داد و به این مطالب، توجهی نخواهند کرد.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ

و از تو می پرسند: قیامت کی خواهد بود؟ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا: بگو: ممکن است نزدیک باشد، زیرا هر چه آمدنی است، دور نیست. حسن می گوید: گویی تو هرگز بدنیا نیامده ای و گویی همواره در عالم آخرت بوده ای! يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ: ای مردم مشرک، ممکن است روزی که خداوند بوسیله فرشتگان شما را از قبرها بسوی صحرای محشر فرا می خواند، نزدیک

باشد. این همان وقتی است که برای اولین بار، در صور اِسرافیل دمیده خواهد شد. در این وقت، فرشتگان می گویند: ای استخوانهای پوسیده و ای پوستهای خاک شده، به حال اول باز گردید. شما با اضطراب و پریشانی این دعوت را اجابت می کنید و زبان را به ستایش خدای یگانه، می گشایید.

جمله فَتَسْتَجِیْبُوْنَ بِحَمْدِهِ یعنی «تستجیبون حامدین» مثل «جاء فلان بغضبه» یعنی: «جاء غضبان».

برخی گویند: یعنی: شما این دعوت را اجابت می کنید و معترفید که ستایش خدا راست که بمردم نعمت بخشیده است. آن روز نمی توانید منکر این حقیقت بشوید، زیرا در آنجا معرفتها بدیهی هستند.

سعید بن جبیر گوید: آنها از قبرها خارج می شوند و می گویند: خدایا تو منزهی و ستایش ویژه تست. لکن این حمد و تسبیح برای آنها سودی ندارد.

□
وَ تَطُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا

و گمان می کنید که توقف شما در دنیا کوتاه بوده است، زیرا این تغییر و تحول، خیلی سریع انجام می گیرد.

حسن گوید: آنها مدت توقف خود را در دنیا کوتاه می شمارند، زیرا می بینند مدت توقف آنها در آخرت، طولانی است.

برخی از مفسران قرآن کریم، معتقدند که: این آیه، خطاب به مؤمنین است، زیرا آنها هستند که خدا را با ستایش، اجابت و در برابر احسانش، او را حمد می کنند و مدت توقف خود را در عالم برزخ کوتاه می شمارند، زیرا در قبرهای خود با خوشی گذرانیده و عذابی ندیده اند. بدیهی است که روزهای شادی و نشاط، کوتاه هستند.

وَقُلْ لِلَّهِ الْعِزَّةُ يَتَّخِذُ مَا يَشَاءُ أَلِيًّا وَيَضَعُ مَا يَشَاءُ لَدُنَّ عِزِّهِ إِنَّ أَعْيُنَ النَّاسِ نَجْمٌ يَسْفِرُونَ (٥٣) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ
يَرْحَمُكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (٥٤) وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ
النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (٥٥) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (٥٦)
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (٥٧)

ترجمه:

به بند گانم بگو: چیزی بگوئید که نیکوتر است. شیطان میان آنها را بهم می زند زیرا شیطان برای انسان، دشمنی آشکار است. پروردگار شما بحال شما داناتر است.

اگر بخواهد شما را رحم می کند و اگر بخواهد شما را عذاب می کند و ما ترا نفرستاده ایم که مراقب و مسئول آنها باشی. پروردگارتان بحال کسانی که در آسمانها و زمینند، داناتر است. ما برخی از پیامبران را بر برخی برتری بخشیده و داود را زبور داده ایم. بگو:

آنان را که -جز خداوند یکتا- خدا پنداشتید، بخوانید. آنها نمی توانند زیانی را از شما دور کنند یا به دیگری برسانند. همانهایی که بنظر آنها خدا هستند، بسوی پروردگارشان تقرب می جویند، تا معلوم شود که کدامشان به خدا نزدیکترند؟ و امید رحمت او دارند و از عذاب او بیمناکند، زیرا عذاب پروردگارت، حذر کردنی است.

نفت:

وسيله: قربت و نزدیکی. واسل یعنی راغب. لبيد گوید: «بلى كلّ ذى دين الى الله واسل» یعنی: هر دینداری به خدا نزدیک است. سؤال و طلب دارای یک معنی هستند.

اعراب:

يقولوا: جواب شرط محذوف. ابو عثمان معتقد است که این فعل بجای فعل امر نشسته است. مثل: تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (صف ۱۱: بخدا و رسولش ایمان بیاورید) اولئك: مبتدا.

الَّذِينَ يَدْعُونَ

صفت یتغون: خبر أَهْلُهُمْ أَقْرَبُ: مبتدا و خبر. ممکن است بدل باشد از «یتغون».

شأن نزول:

مشرکین، در مکه، اصحاب پیامبر را آزار می کردند. اصحاب از پیامبر اجازه می خواستند که با آنها بجنگند، ولی پیامبر می فرمود: در این باره، دستوری از خداوند

به من نرسیده است. از اینرو خداوند فرمود، قل لعبادی... این مطلب، از کلیبی است.

مقصود:

اکنون خداوند بندگان خود را امر می کند، که از کارها و گفتارهای بهتر پیروی کنند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

ای محمد، به بندگان من بگو، گفتارها و راه و رسم هایی برای خود انتخاب کنند که بهترین گفتار و راه و رسم است.

تعبیر: بندگان من، به منظور تعظیم بندگان مؤمن است. برخی هم گفته اند:

منظور همه افراد مکلف است.

بقولی یعنی: ای محمد، آنها را امر کن که بهترین کلمات- یعنی کلمه شهادتین و هر چه پیش خدا پسندیده است- بگویند.

حسن گوید: یعنی امر کنند به آنچه خدا امر کرده و نهی کنند از آنچه خدا نهی کرده است.

برخی گویند: یعنی مؤمنین با بهترین عبارات، از یکدیگر تمجید کنند و بگویند: [□]رحمك الله. [□]يعفر الله لك.

ابو مسلم گوید: یعنی به بندگان من بگو که چون سخن تو و سخن مشرکین را می شنوند، هر چه بهتر است بگویند و از آنچه نیکوتر است، پیروی کنند. نظیر:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (زمر ۱۸): بندگانم را که سخن را می شنوند و بهترش را پیروی می کنند، بشارت ده) إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ: شیطان در میان آنها فساد می کند و آنها را به دشمنی یکدیگر وامی دارد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

شیطان، همواره دشمن سرسخت آدم و اولادش بوده است.

اکنون خداوند، هر دو گروه را مخاطب ساخته، می فرماید:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ

خداوند به حال شما داناتر است و طبق مصلحت، به تدبیر

امور زندگی شما می پردازد.

إِنْ يَشَأْ يُزَحِّمِكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ

:جبایی گوید: مقصود این است که:

خداوند مالک رحمت و عذاب است، بنا بر این باید به او امیدوار بود و از او ترسید.

حسن گوید: یعنی اگر بخواهد بوسیله توبه، به شما رحم می کند و اگر بخواهد بوسیله اصرار بر معصیت، شما را عذاب می کند.

برخی گویند: یعنی اگر بخواهد به شما رحم می کند و از مکه خارج می سازد، تا از آزار و اذیت مشرکین خلاص شوید: و اگر بخواهد آنها را بر شما مسلط می سازد که شما را عذاب کنند.

برخی گویند: یعنی اگر بخواهد بفضل خویش به شما رحم می کند و اگر بخواهد بعدل خویش شما را عذاب می کند.

معنای اخیر، بهتر است.

اکنون، خطاب به پیامبر کرده، می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا

:ما ترا موکل آنها نساخته و نگهبان و مراقب اعمال آنها قرار نداده ایم. خواه مؤمن شوند و خواه سرپیچی کنند. مقصود این است که تو در مقابل اعمال آنها مؤاخذه نمی شوی، زیرا ترا فرستاده ایم که آنها را دعوت به ایمان کنی. اگر ترا اجابت کنند، به نفع خودشان است و اگر اجابت نکنند، چیزی بر تو نیست، زیرا سرزنش آن متوجه خود ایشان می شود.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

:خداوند به فرشتگان که در آسمانهایند و پیامبران که در زمینند. داناتر است. مقصود این است که خداوند فرشتگان و انبیاء را بخاطر میل باطنی اختیار نکرده است، بلکه بخاطر این است که به باطن ایشان عالم بوده و آنها را لایق و شایسته، شناخته است.

برخی گویند: یعنی خداوند به حال مردم داناتر است، از اینرو آنها را در صورت و روزی و احوال، مختلف ساخته است. همانطوری پیامبران را نیز بر یکدیگر برتری بخشیده است.

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلَىٰ بَعْضٍ

پیامبران اگر چه در عالترین مراتب فضیلت، قرار دارند، لکن آنها نیز دارای طبقاتی بوده، بعضی بر بعضی برتری دارند، زیرا درجه، ثواب، اعجاز و کتاب برخی عالتر است. از آنجا که خداوند به باطن چیزها عالم بود، پیامبر اسلام را برای نبوت اختیار کرد و او را بر سایر انبیا برتری بخشید.

همانطوری که میان آنها نیز تفاوتی وجود دارد. برای ابراهیم آتش را رام و برای یونس آهن را نرم کرد. به سلیمان سلطنت بخشید و با موسی تکلم کرد و به پیامبر اسلام مزایایی بخشید که به هیچ کس نداده بود و او را خاتم پیامبران گردانید.

سپس فرمود:

وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

حسن گوید: هر کتابی زبور است. لکن این نام، به کتاب داود اختصاص یافته، همانطوری که «فرقان» به قرآن اختصاص پیدا کرده است. اگر چه تمام کتاب های آسمانی، فرقان و جدا کننده حق و باطلند.

زجاج گوید: ذکر نام داود، بخاطر این است که: به آنها بگوید: شما منکر برتری حضرت محمد (ص) و نازل شدن قرآن نشوید، زیرا ما بداود نیز زبور بخشیدیم.

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ

ای محمد، به این مشرکین - که غیر خدا را می پرستند - بگو: آنان را که می پندارید خدا هستند، بخوانید تا زیانها را از شما دور کنند و حال شما را نیکو سازند.

فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا

آنها هیچ قدرتی ندارند و نمی - توانند زیانی را از شما دور کنند یا حال شما را نیکو سازند. یعنی: نمی توانند قحطی را بفراوانی و فقر را به بی نیازی و بیماری را به تندرستی تبدیل کنند. برخی گویند:

یعنی نمی توانند زیان شما را به دیگری منتقل سازند. مقصود این است که: هر کس عجز دارد، لایق خدایی و پرستش نیست.

مقصود از «من دونه» فرشتگان، مسیح و عزیر است که به آنها نسبت خدایی داده می شد. این مطلب از ابن عباس و حسن است. برخی گویند: مقصود جن است، زیرا قومی

از عرب، جن را می پرستیدند، ابن مسعود می گوید: همین جنیان نیز اسلام آوردند، اما آنها دست از پرستش خود برنداشتند.

جبائی گوید: سپس خداوند متوجه انبیا- که آیه قبل در باره آنها بود- شده، می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

:آنان که آنها را خدا می خوانند، کوشش می کنند که از راه عبادت و اطاعت، بدرگاهش قرب و منزلت پیدا کنند.

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ

:تا معلوم شود که قرب و منزلت کدامیک، پیش خداوند بیشتر است.

مقصود این است که: پیامبران با مقام بلند و شرافتی که پیش خدا دارند، جز خدا را پرستش نمی کنند، بنا بر این، پرستش خداوند یکتا و ترک شرک و دوگانه پرستی برای شما لازم تر است، بدین ترتیب، می خواهد مردم را تشویق کند که به انبیا اقتدا کنند.

برخی گویند: یعنی فرشتگان و حضرت مسیح و... که شما آنها را خدا می دانید، خود بندگان مطیع خداوند هستند و کوشش می کنند، که از راه عبادت، بدرگاه او تقرب پیدا کنند و خود را برحمت او نزدیکتر سازند. یا اینکه هر کدام می خواهند بفهمند که کدامیک به رحمت خدا و اجابت او نزدیکتر هستند.

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ

:با اینهمه، آنها برای خود طلب مغفرت کرده، در برابر طاعت، امید رحمت و در برابر سرکشی بیم عذاب دارند و مثل همه بندگان دیگر خدا، طریق بندگی می پویند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

:عذاب پروردگارت دشوار است و همه باید از آن بپرهیزند.

در پیرامون معنای «وسيله» ذیل آیه وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (مائده ۳۵) سخن گفته ایم.

اشاره

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹) وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ الْأَخِاطُ بِالنَّاسِ وَالْمَآءِ جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحِيفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰)

ترجمه:

هیچ قریه ای نیست، جز اینکه پیش از روز قیامت هلاکش می کنیم یا بعدابی سخت، گرفتارش می سازیم. این مطلب، در لوح محفوظ، ثبت شده است. ما را از فرستادن معجزاتی که می خواهند، جز تکذیب گذشتگان، چیزی منع نمی کند. ما به قوم ثمود، آن شتر را آشکارا دادیم و به آن ستم کردند. ما معجزه ها را جز برای بیم دادن نمی فرستیم.

هنگامی که بتو گفتیم که پروردگارت مردم را احاطه کرده است. رؤیایی که بتو نشان

دادیم و درختی که در قرآن ملعون شمرده شده است، جز فتنه ای برای مردم نیست. ما آنها را می ترسانیم، اما جز بر طغیان سخت آنها، نمی افزاید.

لغت:

مسطور: مکتوب، نوشته. شاعر گوید:

و اعلم بان ذا الجلال قد قدر

فی الصحف الاولى الذی کان سطر

یعنی: بدانکه خداوند بزرگ، در کتابهای نخستین، آنچه نوشته شده است، به تدبیر و مصلحت خویش بیان داشته است.

منع: جلوگیری کردن از فعل. بدیهی است که خداوند بر هر کاری قادر است و نمی توان در راه او مانعی ایجاد کرد، زیرا قدرت او بی پایان است. این تعبیر، در مورد پروردگار متعال، در صورتی جایز است که نخواهد فعلی را انجام دهد.

اعراب:

وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُزِيلَ بِالآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا

:«ان» اول در محل نصب و «ان» دوم در محل رفع است. یعنی: «ما منعنا الارسال الا تكذيب الاولين».

مبصره: حال.

وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

:تقدیر آن «و ما جعلنا الشجره الملعونه فی القرآن الا- فتنه للناس» یعنی: درختی که اهل آن و خورندگان ثمر آن ملعون هستند. اینان کافر و فاجر هستند.

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

:فما يزيدهم التخويف. «طغياناً» مفعول دوم.

مقصود:

اکنون به بیان پند و اندرز پرداخته، می فرماید:

وَ إِنْ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهُمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

هیچ قریه ای نیست جز اینکه پیش از فرا رسیدن قیامت، مردمش را هلاک یا اینکه به عذابی سخت، گرفتارش می کنیم. بدیهی است که مردم صالح قریه می میرند و مردم ناصالح، در همین دنیا گرفتار عذاب سپس هلاک خواهند شد، زیرا پیش از فرا رسیدن

ص: ۱۶۰

قیامت مردم می میرند و شهرها و آبادیها ویران می شوند. آن گاه قیامت فرا می رسد.

این معنی از جبائی و مقاتل است.

ابو مسلم گوید: مقصود، قریه هایی است که در کفر و گمراهی به سر می برند، نه قریه های ایمان و منظور از هلاک کردن، درهم کوبیدن است.

كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

:این مطلب، حتمی است و خلافتی ندارد. مقصود این است که خداوند این مطلب را در کتابی که برای فرشتگان نوشته است، یعنی لوح محفوظ، ثبت کرده است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ

:در این باره اقوالی است:

۱- هیچ چیز ما را از فرستادن آیاتی که می خواستند، باز نداشت، جز تکذیب پیشینیان. مقصود این است که: چیزهایی که قریش می خواهند، از قبیل طلا کردن کوه صفا و جاری کردن چشمه ای از زمین و... عمل نمی کنیم، زیرا اگر عمل کنیم، آنها ایمان نمی آورند و سزاوار می شوند که هر چه زودتر آنها را کیفر دهیم و این بزبان خود آنهاست. همانطوری که ما امتهای پیشین را اجابت کردیم و آیاتی را که می خواستند برای آنها فرستادیم و آنها تکذیب کردند و ما آنها را گرفتار عذاب کردیم، زیرا حکم آیاتی که مردم درخواست می کنند، این است که اگر تکذیب کنند و ایمان نیاورند، دچار عذاب شوند، لکن در مورد اینها اراده ما این است که آنها را بوسیله چنین عذابی از میان می بریم، زیرا در میان ایشان کسانی هستند که خودشان یا فرزندانشان ایمان می آورند و دین اسلام را یاری می کنند. بعلاوه، امت و شریعت حضرت محمد (ص) تا قیامت باقی خواهد ماند، از اینرو خواسته آنها را اجابت نمی کنیم. بخصوص که آیات قرآنی و دیگر معجزات آشکار، برای برطرف شدن تردید و برداشته شدن عذرهای کافی هستند.

۲- ما آیاتی را که می خواهند، نمی فرستیم، زیرا علم داریم که آنها ایمان نمی آورند، بنا بر این فرستادن آیات، کار بیهوده ای خواهد بود. همانطوری که پیش از آنها آیاتی فرستادیم و مردم ایمان نیاوردند.

معجزه، بر دو قسم است: ۱- برخی از معجزات، طوری هستند که بدون آنها نبوت را نمی توان شناخت. بدیهی است که چنین معجزاتی باید ظاهر شوند، خواه مردم ایمان بیاورند، خواه ایمان نیاورند.

۲- برخی دیگر، از روی لطف بوده، موجب افزایش ایمان خواهند شد. این معجزات را هم خداوند بلطف خود ظاهر می سازد. معجزاتی که از این دو دسته، خارجند، خداوند ظاهر نمی سازد.

۳- ما آیات را نمی فرستیم، زیرا پدران و اسلاف شما، چنین آیاتی را خواستند و چون فرستادیم، ایمان نیاوردند. شما نیز تابع روش آنها هستید. همانطوری که آنها ایمان نیاوردند، شما هم ایمان نخواهید آورد.

این قول از ابو مسلم است.

وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً

ما برای قوم ثمود، شتر را که معجزه ای آشکار و مسلم بود، فرستادیم، چنان که می فرماید: وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (همین سوره ۱۲:

آیت روز را روشن و آشکار ساختیم).

برخی گویند: یعنی برای آنها شتری بینا فرستادیم.

برخی گویند: یعنی برای آنها شتری فرستادیم که راه هدایت را به آنها نشان می داد و آنها را از گمراهی باز می داشت.

منظور، ناقه صالح است که: چنان که خواسته بودند، از سنگ خارج شد.

فَظَلَمُوا بِهَا

ولی قوم صالح، به این معجزه، کافر شدند و منکر شدند که از جانب خداست.

برخی گویند: یعنی بر اثر کشتن آن شتر، بخود ظلم کردند.

وَ مَا تُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفاً

: ما آیات و معجزات خود را بدست پیامبران ظاهر می گردانیم، تا مردم از دیدن آنها پند گیرند و از عذاب خدا بترسند و ایمان آورند.

اکنون خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخته، می فرماید:

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحْلَاهُ بِالنَّاسِ

ای محمد، بیاد آورد هنگامی که به تو

ص: ۱۶۲

گفتیم: پروردگارت به احوال و کردار نیک و بد مردم علم دارد و می داند که چه کسی سزاوار پاداش و چه کسی سزاوار کیفر است. او بر کیفر و پاداش مردم نیز قادر است، بنا بر این همگان در قبضه قدرت او هستند و هیچ کس را یارای آن نیست که از اراده و مشیت او خارج شود. این معنی از ابن عباس است.

حسن گوید: مقصود این است که: خداوند به همه چیز عالم است و می داند که آنها- بر اثر اینکه بخواسته هایشان ترتیب اثر نداده و معجزاتی که خواسته اند، نیاورده ای- قصد آزارت را دارند.

بدین ترتیب، پیامبر خود را تشویق می کند که به تبلیغات خود ادامه دهد و به او وعده می دهد که او را از اذیت و آزار قوم حفظ خواهد کرد.

مقاتل گوید: یعنی خداوند به اهل مکه احاطه دارد و سرانجام مکه را برای تو فتح می کند.

فراء گوید: یعنی امر خداوند مردم را احاطه کرده است.

جبایی گوید: خداوند به آوردن آنچه می خواهند، قادر و بمصالح آنها عالم است. او کاری می کند که به صلاح مردم باشد، بنا بر این به تبلیغات خود ادامه بده، زیرا اگر خداوند، آنچه را می خواهند بیاورد، بخاطر این است که می داند لطفی در آن نهفته است و اگر نیاورد، بخاطر این است که می داند مصلحتی در آن موجود است.

وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ

:در این باره اقوالی است:

۱- مقصود از «رؤیا» رؤیت و دیدن چشم است. این مطلب همان است که در اول سوره، در داستان معراج پیامبر، از مکه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها، بیان شد. جز اینکه: چون معراج در شب بود و بامدادان پیامبر مردم را از آن مطلع ساخت، نام آن را «رؤیا» و «فتنه» گذاشت، زیرا مقصود از «فتنه» امتحان و دشواری تکلیف است، و هر کس تصدیق کند، پاداش بسیار بگیرد و هر کس تکذیب کند، کیفر سخت ببیند.

این قول، از ابن عباس، سعید بن جبیر، حسن، قتاده و مجاهد است.

۲- از ابن عباس روایت شده است که: منظور خوابی است که پیامبر در مدینه دید. او در خواب دیده بود که داخل مکه شده است، از اینرو رهسپار مکه شد، ولی مشرکین در حدیبیه، راه را بر او گرفتند و نگذاشتند داخل مکه شود، در نتیجه بعضی دچار شک و تردید شدند و گفتند: یا رسول الله، مگر نه بما خبر داده بودی که داخل مکه خواهیم شد؟ فرمود: به شما گفته بودم که همین امسال داخل می شویم؟ گفتند:

-نه.

فرمود:

□
-انشاء الله، داخل خواهیم شد.

□
آن سال، از همانجا باز گشتند و سال دیگر مکه را فتح کردند. از این رو این آیه، نازل شد: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ (فتح ۲۷: خداوند، در جواب به پیامبر خود راست گفت).

این قول از جایی است.

این خواب، برای مردم فتنه و امتحان بود، به همان دلیل که گفتیم.

۳- مقصود این است که پیامبر در خواب دید که: بوزینگانی بر منبرش بالا می روند و پائین می آیند. او از این خواب دلگیر شد. سعید بن یسار، روایت کرده است که: پیامبر گرامی اسلام، پس از این خواب، دیگر نخندید، تا از دنیا رفت. از امام باقر و امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده است.

گفته اند: بنا بر این، منظور از «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه است. خداوند به پیامبر خبر داد که آنها بر مقامش تسلط می یابند و ذریه اش را می کشند.

منهال بن عمرو روایت کرده است که: بر علی بن حسین (ع) وارد شده، پرسیدم:

چگونه صبح کردی؟ فرمود:

ص: ۱۶۴

-بخدا، صبح کردم مثل بنی اسرائیل که در دست فرعونیان اسیر بودند و پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند. کسی که بعد از پیامبر، بهترین مردم است بر منبرها لعن می شود. هر که ما را دوست بدارد، حقش را کم می دهند.

به حسن گفتند:

-ای ابو سعید، حسین بن علی را کشتند.

او گریه کرد، تا گونه هایش تر شدند، سپس گفت:

-وای بر امت بیچاره ای که زنا زاده اش پسر پیامبرش را می کشد! ابن عباس و حسن گویند: شجره ملعونه، درخت زقوم است.

ابو مسلم گوید: یهود است.

معنای آیه این است: خوابی که دیده ای و درخت ملعون را برای مردم فتنه ای قرار دادیم. اینکه درخت زقوم را فتنه می نامد، بخاطر این است که مشرکین می گفتند:

آتش درخت را می سوزاند. چگونه ممکن است، درخت در آتش بروید؟! اما مردم مؤمن، تصدیق کردند. در روایت است که ابو جهل می گفت: محمد شما را به آتشی وعده می دهد که سنگ را می سوزاند. در عین حال گمان می کند که در آنجا درخت می روید! اینکه می گوید: «فِي الْقُرْآنِ» یعنی: آن درخت، در قرآن ذکر شده است.

وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

:ما بوسیله داستان امتهایی که هلاک شده اند، آنها را می ترسانیم. یا بوسیله آیات آنها را می ترسانیم. لکن آنها در کفر و سرکشی و گمراهی بیشتر غوطه ور می شوند.

ص: ۱۶۵

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ إِذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَ اسْتَغْفِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عِبَادِهِمْ وَ مَا يَعْبُدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵)

ترجمه:

و چون بفرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همگی سجده کردند، بجز شیطان که گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟ گفت: آیا همین است که او را بر من برتری داده‌ای؟ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان

وی را جز اندکی مهار خواهم کرد. گفت: برو. هر کس از آنها پیروی تو کند، سزای شما جهنم است که سزای تمام است. هر کس از آنها را که توانی بصدای خود گمراه کن و سواره نظام و پیاده نظام خود را بر آنها بسیج کن و در اموال و اولادشان شریک باش. و شیطان جز وعده فریب، به آنها نمی دهد. ترا بر بندگان من تسلطی نیست.

همین بس که پروردگارت نگهبان است.

قرائت:

رجلک: حفص این کلمه را به کسر جیم و دیگران به سکون خوانده اند هر گاه به سکون جیم خوانده شود، جمع راجل است. مثل: راکب و ركب، صاحب و صحب، تاجر و تجر. اما اگر به کسر جیم بخوانیم، صفت و به معنای راجل (یعنی پیاده) است، شاعر گوید:

اما اقاتل عن دینی علی فرس

و لا کذا رجلا الا باصحاب

یعنی: آیا برای دینم، سواره و پیاده، جز همراه اصحابم نمی جنگم؟ در شعر زیر «رجل» بکار رفته است:

هم ضربوا عن فرجها بکتیبه

کیضاء حرس فی جوانبها الرجل

یعنی: آنها با لشکری شبیه کوه حرس که اطراف آن را پیادگانی محاصره کرده باشند، از مرز آن گذشتند.

لغت:

احتناک: از بیخ و بن کردن و همه را فرا گرفتن. «احتناک الجراد الزرع» یعنی:

ملخ، همه مزرعه را خورد. شاعر گوید:

اشکو الیک سنه قد اجحفت

جهد الی جهد بنا و اضعفت

و احتناک اموالنا و جلفت یعنی: پیش تو از سالی شکایت می کنم که بما سختگیری و اجحاف کرد و اموال ما را بکلی از بین برد.

موفور: کامل شده. زهیر گوید:

و من يجعل المعروف من دون عرضه

يفره و من لا يتق الشتم يشتم

یعنی: هر کس پایه زندگی را بر نیکی گذارد، کامل می شود و هر کس از سخن زشت نپرهیزد، از سخن زشت دیگران مصون نیست.

استفزاز: با تردستی و سرعت، کسی را لغزاندن و او را از راه صواب دور کردن.

استطاعت: نیرویی در اعضا که بتوانند کارها را انجام دهند. طوع و طاعت، رام بودن برای انجام کار.

اجلاب: راندن. ابن اعرابی گوید: «اجلب الرجل علی صاحبه» یعنی: او را تهدید کرد و سپاهیان خود را بر سر او فرود آورد.

اعراب:

طینا: زجاج گوید: این کلمه حال است. یعنی: او را آفریده ای در حالی که از خاک است. ممکن است به تقدیر «من طین» باشد. مثل: أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ (بقره ۲۳۳: ان تسترضعوا لاولادکم) برخی گفته اند: تمیز است.

ارایتک: این کاف، محلی از اعراب ندارد، زیرا حرف خطاب و برای تأکید است.

هَذَا الَّذِي

: هذا منصوب است به: ارایت. یعنی: اخبارنی عن هذا الذي كرمته علی و قد خلستنی من نار و...

مقصود:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

: تفسیر این قسمت در سوره بقره گذشت.

قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

: این جمله استفهام انکاری است. یعنی: ابلیس گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالی که من بهتر از او هستم؟ اصل من آتش است و از اصل او - که خاک است - شریفتراست.

از این آیه، برمی آید که شیطان می دانست که آدم بر فرشتگان برتری دارد و اگر این را نفهمیده بود، وجهی نداشت که از سجده، خودداری کند.

ممکن است خداوند به سجده آدم امر کند، ولی جایز نیست که به عبادت او فرمان

خواهد گرفت.

وَ اسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ

هر که را می توانی با دعوت و وسوسه خود به بیراهه بکشان و گمراه کن. این جمله، اگر چه بصورت امر، بیان شده است، لکن در حقیقت، تهدید است. چنان که ابن عباس گوید. معمولا هر گاه بخواهند کسی را تهدید کنند، می گویند: هر چه می خواهی بکن. سرانجام نتیجه کارت را خواهی دید. در اینجا تهدید را بصورت امر آورده است، زیرا مثل این است که بکسی امر کنند که بخودش توهین کند.

مجاهد گوید: منظور از «بصوتک» ترانه ها و ساز و آواز است. برخی گویند:

هر صدایی که مردم را بفساد دعوت کند، آواز شیطان است.

وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ

نیرنگها، پیروان، فرزندان و یاران خود را همچون لشکریان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضد آنها بسیج کن. بنا بر این بآزید است. بدیهی است که هر سواره یا پیاده - اعم از جن و انس - که در راه معصیت خدا حرکت کند، از سواره نظام و پیاده نظام های شیطان است.

برخی گویند: یعنی سواره نظام و پیاده نظام خود را دعوت و آنها را برای اغوای اولاد آدم بسیج کن.

وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

و در مال و اولاد آنها شرکت کن. ابن عباس و حسن و مجاهد گویند: مقصود مال حرام و ولد زناست.

قتاده گوید: شرکت شیطان در اموال، این است که شتران را آزاد کنند یا گوش شکافته رها کنند یا... و شرکت شیطان در اولاد، این است که: آنها را یهودی، مسیحی و مجوسی کنند.

کلبی گوید: شیطان در هر مال یا جفتگیری حرام شریک است.

از ابن عباس روایت است که: منظور این است که بچه ها را بنام های ناپسندی مثل: عبد شمس، عبد حرث و... نامگذاری کنند. یا اینکه منظور کشتن و زنده بگور کردن دختران است.

و به آنها وعده ده که همیشه باقی می ماند و از قیامت و کیفر و پاداش خبری نیست. همه اینها تهدیدهایی بصورت امرند.

وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

در اینجا خداوند خبر می دهد که وعده های شیطان سراسر بی اساس و فریبنده است. این جمله، معترضه است.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ

بندگان می که مرا اطاعت می کنند، ترا بر آنها تسلطی نیست، زیرا آنها می دانند که وعده های تو دروغ است، بنا بر این فریب نمی خورند. برخی گویند: یعنی ترا بر بندگان من تسلطی نیست، تنها کار تو نسبت با آنها وسوسه گری و دعوت به معصیت است. اما اینکه بخواهی از راه جبر و زور آنها را به معصیت وادار کنی، چنین قدرتی نداری. این قول از جبائی است.

وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

همین بس که خداوند بندگان خود را از شرک، حفظ می کند.

نظم آیات:

علی بن عیسی گوید: ارتباط این آیات به سابق این است که: قبلاً گفت: آنها از پندها و اندرزا نتیجه ای نمی برند و بر شدت طغیانشان افزوده می شود. در این آیات می گوید: آنها به پندار ابلیس تحقق بخشیدند و کردند آنچه او می خواست.

ابو مسلم گوید: این آیات متصل است به: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ... منظور این است که بوسیله نقل داستان آدم و شیطان، آنچه را در آنجا بطور سربسته، بیان کرده بود، با تفصیل بیشتری بیان کند.

اشاره

رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلُكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً (۶۶) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُوراً (۶۷) أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِصًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلِيئًا بِهِ تَبِيعًا (۶۹)

ترجمه:

پروردگارتان همان است که کشتی را برای شما در دریا بحرت درمی آورد. تا از فضل او طلب روزی کنید. او نسبت به شما رحیم است. همین که در دریا زیانی به شما رسد، همه آنها که جز خدای یکتا می خوانید، فراموش شوند و چون شما را بخشکی رساند، اعراض می کنید و انسان کفران پیشه است. آیا ایمن هستید که شما را در ناحیه خشکی فرو برد یا ریگهایی بر سر شما بفرستد؟! آن گاه برای خود نگهبانی نیابید. یا اینکه

ایمن هستید که شما را یک بار دیگر بدریا بازگرداند و طوفانی کشتی شکن بر سر شما بفرستد و شما را بر اثر کفرانتان غرق سازد، آن گاه کسی نیاید که بر ضد ما خون شما را پیجویی کند؟!

قرائت:

ابن کثیر و ابو عمرو «نخسف، نرسل، نعيدکم، فترسل علیکم، فترقکم» همه را بنون خوانده اند. ابو جعفر و یعقوب «فتغرقکم» بباء و بقیه را بیاء خوانده اند. دیگران همه را بیاء خوانده اند.

آنها که همه را بیاء خوانده اند، بمناسبت این است که «نَجَاکُم. الا اياه» سوم شخص است. آنها که همه را بنون خوانده اند ارتباط کلام را از سابق قطع کرده اند و بعلاوه، انتقال از غیبت بخطاب، جایز است. قرائت «فتغرقکم» بمناسبت عود ضمیر به «الریح» است.

نفت:

از جاء: راندن تدریجی چیزی.

حاصب: سنگهایی که پی در پی افکنده شوند. قتیبی گوید: بادی که سنگریزه بیندازد. فرزدق گوید:

مستقبلین شمال الشام یضربنا

بحاصب کنذیف القطن مندوف

یعنی: ما به شمال شام روی آورده بودیم و او ما را همچون پنبه کوبیده، با سنگ می زد.

قاصف: شکننده.

مقصود:

قبلا در باره شیطان، مشرکین و بت پرستان سخن گفت. اکنون با دلایل توحید و ایمان برای آنها استدلال کرده، گوید:

رُبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ

:آفریننده و مدبر شما کسی است که:

کشتی ها را در دریا بوسیله بادهایی که آفریده و با قرار دادن آب بنحوی که قابل کشتی رانی باشد، حرکت در می آورد.

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ

تا بر کشتی سوار شوید و در دریا گردش کنید و کارهایی انجام دهید که به صلاح دنیای شما یا دین شماست.

إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

خداوند که این نعمتها را در دسترس شما قرار داده، نسبت به شما رحیم است.

وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ

هر گاه در دریا دچار زبانی بشوید و بادهای از حرکت باز ایستند یا امواج دریا شما را تهدید کنند و... هر معبودی از یاد شما می رود، جز خداوند یکتا. در این حالت، تنها از خداوند یکتا نجات، می خواهید و بدرگاه او استغاثه می کنید و بغیر او توجهی ندارید.

فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ

اما همین که شما را از دریا نجات داد و از غرق شدن، ایمن شدید، از ایمان به خدا و طاعتش اعراض و کفران نعمت می کنید.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

: انسان، زیاد کفران نعمت می کند.

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ

این رفتار شما مثل رفتار کسی است که خیال می کند، اگر از دریا به خشکی رود از خطرات، ایمن خواهد بود، از اینرو پس از نجات از دریا از شکر و طاعت خدا خودداری می کنید، ولی از کجا ایمن هستید؟ ممکن است شما را در جانب خشکی فرو برد و در زیر خاک پنهان سازد. اینکه می گوید: جانب خشکی، منظور این است که: خداوند قادر است که آنها را در گوشه ای از کره پهناور زمین مدفون سازد. برخی گویند: آنها در ساحل دریا بودند و ساحل دریا کنار خشکی است. در آنجا آنها خود را از خطرات دریا مصون می دانستند. خداوند آنها را تهدید کرده، می گوید:

همانطوری که از دریا می ترسیدید، از خشکی هم بترسید.

أَوْ يُزِيلَ عَلَيْكُمْ جَانِبًا

: آیا ایمن هستید از اینکه: خداوند بر شما سنگ ببارد؟ مقصود این است که او قادر است شما را در خشکی هلاک کند، همانطوری که می توانست شما را در دریا غرق و نابود سازد.

ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا

آن‌گاه کسی را نمی‌یابید که شما را از عذاب خداوند حفظ و در برابر او از شما دفاع کند.

ص: ۱۷۴

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى

یا اینکه آیا ایمن هستید که یک بار دیگر شما را بدریا باز گرداند؟! یعنی احتیاجی پیدا کنید یا رغبت یا ترسی شما را وادار کند که باز هم بدریا باز گردید؟! فَيُرْسِلْ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِّنَ الرِّيحِ: همین که سوار کشتی شدید، بادی سخت و کشتی شکن، بفرستد و شما را غرق کند.

برخی گویند: حاصِب، باد کشنده ای است که در خشکی می وزد و قاصِف، باد کشنده ای است که در دریا می وزد.

فَيُغْرِقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ

:تا شما را بر اثر کفران نعمت، غرق سازد.

ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا

:آن گاه پس از شما کسی نخواهد بود که در طلب خون شما برآید و از ما بپرسد که چرا اینها کشته شدند و چرا آنها را هلاک کردی؟! مفسران قرآن کریم، تبع را به معنای یاور و کسی که در صدد انتقام قتل کسی است، دانسته اند. معنای فوق نیز با نظر مفسران سازگار است.

اشاره

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِسْمِ إِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَمَنْ كَان فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)

ترجمه:

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا سوار کردیم و از چیزهای پاکیزه، روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری بخشیدیم. روزی که هر گروهی را بنام پیشوایشان بخوانند. هر که نامه اش بدست راستش داده شود، نامه اش را- با شوق و لذت- بخواند و بقدر نخک هسته خورمایی ستم نبیند. و هر که در این جهان کوردل باشد، در جهان دیگر نیز کور و گمراه تر است.

قرائت:

اعمی: بصریان اولی را به اماله و دومی را به تفخیم خوانده اند. حمزه و کسایی هر دو را به اماله خوانده اند. دیگران هر دو را به تفخیم خوانده اند. «اعمی» دوم، صیغه تفخیم است. یعنی «فهو فی الآخرة اعمی منه فی الدنيا» یعنی: او در آخرت،

کورتر است و راه های ثواب را نمی یابد. مؤید آن «اضل سیلا» است. منظور این است که او در آخرت، گمراه تر است، زیرا گمراهی دنیا قابل علاج بود ولی گمراهی آخرت، قابل علاج نیست.

ندعو: زید- بنقل از یعقوب- به یاء و دیگران به نون خوانده اند.

مقصود:

در آیات پیش، بیان شد که شیطان نسبت به برتری آدم اعتراض کرد و در برابر او سجده نکرد، اکنون بیان می کند که اولاد آدم را گرامی داشته و انواع نعمتها را در دسترس آنها قرار داده است. از اینرو می فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

:ابن عباس می گوید: یعنی بنی آدم را برتری بخشیده ایم.

بدیهی است که همه افراد بنی آدم از این خلعت برتری بر اندامشان پوشیده نشده است. اینکه همه را می گوید، بخاطر آنهاست که برتری یافته و در میان جمع هستند. مثل كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل عمران ۱۱۰: شما مسلمانان بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده اید). برخی گویند: با اینکه در میان اولاد آدم، افراد کافر و گمراه بسیارند، مع- الوصف همه را به خلعت کرامت، مفتخر ساخته، زیرا منظور این است که: آنها را به نعمتهای دنیا و صورت های زیبا و تسخیر موجودات و وجود پیامبران، گرامی داشته شده اند.

برخی گویند: یعنی رفتار ما با آنها احترام آمیز است.

این احترام و برتری، بگفته ابن عباس و ضحاک به قوت و عقل و نطق و تمیز است.

میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده است که: بخاطر این است که انسان با دست غذا می خورد و حیوانات با دهان. عطا گوید: بخاطر اندام معتدل و قامت راست اوست.

از جابر بن عبد الله روایت شده که: بواسطه انگشتان است، زیرا اگر انگشتها نبود بسیاری از کارها را نمی توانستند انجام دهند. ابن جریر گوید: بواسطه این است که حیوانات در تسخیر و فرمان او هستند. محمد بن کعب گوید: بخاطر وجود پیامبر

گرامی اسلام است. برخی گویند: بخاطر این است که انسان خدا را می شناسد و او را فرمان می برد. برخی گویند: بخاطر همه اینها و نعمتهای دیگری است که به انسان اختصاص دارد. این قول، بهتر است.

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ

ما بنی آدم را در خشکی سوار بر شتر، اسب، قاطر، الاغ و مرکبهای دیگر و در دریا سوار بر کشتی کردیم.

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

و میوه های گوارا و چیزهای نیکو و لذتبخش را روزی ایشان کردیم. اینها اختصاص به انسان دارد و حیوانات را در آن سهمی نیست.

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

و ایشان را بر بسیاری از مخلوقات، برتری بخشیدیم. بعضی به این آیه، استدلال کرده اند که: فرشتگان برتر از پیامبرانند، زیرا از این جمله استفاده می شود، که اولاد آدم بر همه مخلوقات برتری ندارند بلکه بر بسیاری از آنها. پس آنها بر حیوانات برتری دارند ولی بر فرشتگان برتری ندارند.

اما بچند دلیل، این عقیده باطل است:

۱- مقصود از این برتری، ثواب نیست، زیرا ثواب، چیزی نیست که بتوان ابتداء و بدون عمل به کسی بخشید و بدانوسیله، او را بر دیگران برتری داد. بلکه مقصود از این برتری، همان نعمتهایی است که پاره ای از آنها را شمردیم.

۲- مقصود، از «کثیر» جمیع است. یعنی: ما اولاد آدم را بر مخلوقات دیگر، که بسیارند، برتری داده ایم. نمونه آن در محاورات عرفی بسیار است. مثلاً: جاه و مقام پهناور خود را به او بخشیدم و حریم منیع خود را برای او مباح کردم. مقصود این است که همه جاه و مقام خود را بخشیدم و همه حریم خود را مباح کردم، نه قسمتی از آنها را. شاعر گوید:

من اناس ليس في اخلاقهم

عاجل الفحش ولا سوء الجزع

یعنی: مردمی که در اخلاق آنها زشتی فوری و ناله بد نیست. بدیهی است که منظور این است که: در اخلاق آنها زشتی و ناله، بکلی وجود ندارد، نه اینکه زشتی

غیر فوری و ناله خوب وجود دارد.

۳- هر گاه قبول کنیم که مقصود از برتری دادن، زیادی ثواب و «من» برای تبعیض است، چه مانعی دارد که جنس فرشتگان، بهتر از جنس بنی آدم باشد؟! زیرا فضیلت فرشتگان، مال همه یا اکثر آنهاست و فضیلت بنی آدم، بگروه کمی تعلق دارد، بنا بر این چه مانعی دارد که پیامبران برتر از فرشتگان باشند، اگر چه جنس فرشتگان، برتر از جنس بنی آدم است.

پرسش:

اگر معنای تفضیل و تکریم، یکی است، چرا تکرار شدند؟! پاسخ:

تکریم، گرامی داشتن بوسیله نعمت است و مستلزم این نیست که کسی را که بوسیله نعمتها گرامی می دارند، برتر هم باشد، از اینرو پس از ذکر تفضیل، تکریم را آورد، تا مطلب را تمام کرده باشد.

برخی گفته اند: تکریم مربوط به نعمتهای دنیا و تفضیل مربوط به نعمتهای آخرت است.

برخی گفته اند: تکریم، به نعمتهایی است که باعث صحت تکلیف می شوند و تفضیل، به تکلیفی است که بنی آدم را در معرض منزلت های عالی قرار می دهد.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ

:در این باره اقوالی است:

۱- مجاهد و قتاده گویند: یعنی روزی که مردم را بوسیله پیامبرشان دعوت کنیم، بنا بر این مقصود این است که: در روز قیامت، ندا می کنند که: پیروان ابراهیم، پیروان موسی، پیروان محمد (ص) بیایند. آنها که اهل حقند و پیروی انبیا کرده اند، برخاسته، کتاب خود را بدست راست می گیرند. سپس ندا می کنند که: پیروان رؤسای گمراه و سرکش بیایند. مضمون این معنی را سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است.

از علی (ع) روایت است که: امامان بر دو قسمند: امامان هدایت و امامان گمراهی.

والبی نیز از آن بزرگوار روایت کرده است که: امامان ایشان، برخی براه خیرند و

برخی براه شر.

۲- یعنی: روزی که مردم را با کتابشان که بر آنها نازل شده و اوامر و نواهی خدا در آن است، دعوت کرده، گویند: ای اهل تورات، ای اهل قرآن...

این معنی از ابن زید و ضحاک است.

۳- جبایی و ابی عبیده گویند: یعنی مردم را با علما و پیشوایانشان که از آنها پیروی کرده اند، دعوت می کنند.

جامع این اقوال، روایتی است که به سندهای صحیح، خاص و عام از امام هشتم (ع) روایت کرده اند. حضرت رضا (ع) بنقل از امامان قبل از خود، از پیامبر گرامی نقل کرده است که:

- آن روز مردم به امام زمان خود و کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان، دعوت خواهند شد.

از امام صادق (ع) روایت است که:

- آیا خدا را ستایش نمی کنید که چون قیامت فرا رسد، هر قومی را بسوی آنچه دوست می داشته اند، می خواند و ما را بسوی پیامبر می خواند؟ شما بسوی ما استغاثه و بهر سو نگاه می کنید، لکن شما را به بهشت می برند. آن گاه سه بار فرمود: سوگند به خدای کعبه.

۴- ابن عباس - به روایتی دیگر - و حسن و ابو العالیه گویند: یعنی مردم را بنامه عملشان می خوانند.

۵- محمد بن کعب گوید: مردم را بنام مادرانشان می خوانند.

فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ

: هر کس که نامه عملش را بدست راستش دهند، با شادی و سرور. نامه عمل خود را می خواند و از خواندن آن بدش نمی آید، زیرا ملاحظه می کند که برایش پاداش ثبت شده است.

وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

: از پاداش اعمال آنها پیشیزی کم نخواهد شد. قتاده گوید:

فتیل، آن فتیله ای است که در شکاف هسته خورما است. حسن گوید: فتیل در شکم هسته

و نقیر در پشت هسته و قطمیر پوست هسته خورما است.

خداوند، دادن کتاب بدست راست را نشان خشنودی و نجات و دادن کتاب بدست چپ از پشت سر را نشان خشم و هلاک، قرار داده است.

وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ۖ وَأَضَلُّ سَبِيلًا

در باره معنای آن نیز اقوالی است:

۱- ابن عباس گوید: این جمله اشاره به نعمتهایی است که ذکر آنها گذشت.

یعنی: هر کس نسبت به این نعمتهای عبرت آموز و حکمت آمیز، کور است، نسبت به نعمتهای آخرت، که از او غایبند، کورتر خواهد بود.

۲- این آیه، اشاره بدنیاست. یعنی: هر کس در این جهان از دیدن آیات خدا نابینا و از راه حق، گمراه و از دین، دور باشد، در آخرت، گمراه تر و از بهشت دورتر و از پاسخ سؤالات، ناتوان تر خواهد بود، زیرا هر کس در دنیا از شناسایی خدا، گمراه باشد، در آخرت مبهوت است و برای تبریئه خود دلیلی ندارد. بنا بر این «اعمی» اول، اسم و دوم فعل است. این قول، از ابن عباس، مجاهد و قتاده است.

۳- ابو مسلم گوید: یعنی هر کس در این جهان کوردل است، در آخرت با چشم نابینا محشور می شود و این عقوبت گمراهی او در دنیاست. مثل: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ (طه ۱۲۴: روز قیامت، او را کور محشور می کنیم) معنای: فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق ۲۲: امروز چشم تو تیز است) این است که: معرفت شخص در آن روز قوی و عارف بمقام والای خداوندی می شود. عرب می گوید: «فلان بصیر بهذا الامر» یعنی: او به این کار معرفت دارد، نه اینکه این کار را بچشم می بیند.

بنا بر این جمله: فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ برای مبالغه و تعجب نیست، بلکه به معنای عدم معرفت و کودنی شخص در آخرت است و بدین ترتیب، وَ أَضَلُّ سَبِيلًا به تقدیر:

و هو اضل سبیلا است، تا جمله کامل و عطف بر جمله: فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ باشد. یعنی:

هر کس در این جهان کوردل است، در آن جهان کور محشور می شود و گمراه تر است.

ممکن است مقصود از کوری، اندوه بی پایان باشد.

۴-حسن گوید:یعنی هر که در دنیا گمراه است،در آخرت،گمراه تر است، زیرا توبه او قبول نمی شود.زجاج هم این قول را اختیار کرده است و گوید:مقصود این است که:هر کس در این جهان کور باشد و از هدایت خداوند،استفاده نکند و تائب نگردد،در آخرت کورتر و گمراه تر است،زیرا راهی بسوی هدایت،نمی یابد.

نظم آیات:

در باره اتصال یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ وجوهی گفته اند:

۱-در آیه پیش در باره تفضیل بنی آدم،سخن گفت.در این آیه بیان کرد که این تفضیل،در روز قیامت است،زیرا آن روز،اهل هدایت،به ثواب خود می رسند.

۲-این آیه متصل است به إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا یعنی:بترسید از روزی که هر امتی را بنام پیشوایش بخوانند.

۳-متصل است به «یعیدکم»یعنی:شما را روزی باز می گرداند که...

۴-سابقاً در باره اهل ایمان و اهل کفر،سخن گفته بود.در این آیه،بیان کرد که:چه پادشهایی برای اهل ایمان و چه کیفرهایی برای اهل کفر مهیا کرده است.

این کیفرها و پاداشها مطابق آن چیزی است که در کتابهای آسمانی،ثبت شده است.

این وجه،از ابو مسلم است.

اشاره

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِیْلًا (۷۳) وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ
إِلَیْهِمْ شَیْنًا قَلِیْلًا (۷۴) إِذَا لَأَذْفُقَاكَ ضِعْفَ الْكَلْبِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَیْنَا نَصِیْرًا (۷۵)

ترجمه:

نزدیک بود ترا از آنچه بتو وحی کرده بودیم منحرف کنند که غیر آن را به ما بدروغ نسبت دهی. آن گاه ترا بدوستی می گرفتند. اگر ترا ثابتقدم نکرده بودیم، نزدیک بود که اندکی به آنها تمایل پیدا کنی. اگر چنین میکردی دو برابر در دنیا و دو برابر در آخرت، عذابت می کردیم برای خود در برابر ما یاوری نمی یافتی.

اعراب:

لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ

:لو لا تبتینا ایاک و «ان تبتناک» مبتدا و خبر آن در تقدیر است.

شأن نزول:

در باره سبب نزول این آیه، اقوالی است:

۱- سعید بن جبیر گوید: قریش به پیامبر گفتند: اگر خدایان ما را تعظیم نکنی، ترا از لمس حجر الاسود، منع می کنیم. پیامبر گرامی پیش خود گفت: گناهی بر من

نیست، زیرا من میلی به این کار ندارم. از اینرو این آیه نازل شد.

۲- به پیامبر گفتند: دست از بدگویی خدایان ما بردار و به ما نسبت نادانی مده و این برده های کثیف و آدم های بد بو را از خود دور کن، تا با تو بنشینیم و سخنان ترا گوش کنیم. پیامبر امیدوار شد که آنها اسلام را بپذیرند. از اینرو این آیه نازل شد.

۳- پیامبر گرامی بتها را از مسجد خارج کرد. قریش تقاضا کردند که یکی از بتها را باقی بگذارد. او نخست تصمیم گرفت که بتی را در مسجد گذارد، سپس دستور داد که بت را بشکنند. از اینرو این آیه نازل شد. این مطلب را عیاشی روایت کرده است.

۴- این آیه در باره گروهی از ثقیف نازل شد که خدمت پیامبر گرامی رسیدند و گفتند: با تو بیعت می کنیم به سه شرط: یکی اینکه در نماز خم نشویم، دیگر اینکه بتهایمان را نشکنیم. سوم اینکه یک سال دیگر از بت «لات» استفاده بریم.

پیامبر فرمود:

-دینی که رکوع و سجود، ندارد، خیری در آن نیست. اما شکستن بتها بدست خودتان، اختیار بدست شماست. (یعنی بتها را ما می شکنیم) اما اینکه یک سال دیگر از بت «لات» استفاده کنید، من چنین اجازه ای به شما نمی دهم.

سپس برخاست و وضو گرفت. عمر بن خطاب، به آنها گفت: شما پیامبر را آزردید.

او هیچ بتی را در سرزمین عرب باقی نمی گذارد. ولی آنها دست از سماجت خود برداشتند، تا این آیات نازل شد. این وجه از ابن عباس است.

۵- عطیه از ابن عباس روایت کرده است که: فرستادگان ثقیف گفتند:

-ما را یک سال مهلت ده تا هدایایی که برای بتها می آورند، دریافت کنیم، سپس آنها را بشکنیم و مسلمان شویم. پیامبر خواست آنها را مهلت دهد که این آیه نازل شد.

مقصود:

اکنون ضمن حکایت از کفار می فرماید:

ص: ۱۸۴

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ

:«ان» مخففه از مثقله است. یعنی: مشرکینی که وصف آنها در این سوره گذشت، می خواهند ترا منحرف و گمراه کنند و از حکم قرآن خارج گردانند.

لَتَفْتُرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ

:تا آنچه بتو وحی نکرده ایم، انجام دهی و به ما نسبت دروغ داده، افترا ببندی، زیرا تو خبر داده ای که جز از روی وحی خدا سخن نمی گویی.

پس اگر از هوی و هوس آنها پیروی کنی یا فکر کنی که خواسته آنها را طبق دستور خدا انجام می دهی، مثل این است که بخدا افترا بسته ای و دروغ گفته ای.

وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا

:بدیهی است که اگر طبق میل آنها رفتار کنی، ترا دوست می دارند و بتو نزدیک می شوند، زیرا انتظار آنها این است که با آنها موافقت کنی.

برخی گویند: یعنی در این صورت محتاج آنها خواهی شد، زیرا کلمه «خلیل» از «خله» به معنای حاجت است.

لکن معنای اول بهتر است.

وَلَوْ لَا أَنْ بَبْتِنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَوَكَّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا

:اگر نه این بود که، قلب ترا بوسیله نبوت و عصمت و معجزات-و بقولی الطاف پنهانی-محکم ساخته ایم، کمی به آنها اعتماد می جستی. یعنی: چیزی نمانده بود که کمی به آنها توجه کنی و به آنها مایل شوی و پاره ای از خواسته های آنها را عملی کنی. لکن خداوند ترا حفظ کرد.

«کدت ان افعل کذا» یعنی: نزدیک بود که فلان کار را بکنم و نکردم.

در حدیث صحیح از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده است که: چیزی که امت من در دل خود بیندیشد و بکار نبندد و بر زبان نیاورد، گناهی از او برداشته شده است.

ابن عباس گوید: منظور خداوند این است که پیامبر، در جواب آنها ساکت شد و سکوت او حاکی از تمایل او بود.

اکنون او را بیم می دهد. تا بداند که اگر بخواسته آنها عمل کرده بود، چه

عواقب ناگواری داشت. می فرماید:

إِذَا لَأَذْفَتَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ

:اگر چنین کاری کرده بودی، دو برابر عذاب مشرکین، در دنیا و آخرت، بتو می چشاندیم، زیرا گناه تو بزرگ است.

برخی گویند: منظور عذابی است که ناراحتی آنها زیاد و دو چندان باشد.

یعنی: عذاب دنیا و عذاب آخرت، با المی بسیار و دو چندان، بتو می رساندیم. این معنی از ابان بن تغلب است. شاعر گوید:

لمقتل مالک اذ بان منی

ابیت اللیل فی ضعف الیم

یعنی: برای کشته شدن مالک، شب را با عذابی دردناک، می خوابم.

ابن عباس گوید: پیامبر خدا از گناه، معصوم است، منظور این است که امت او را تهدید کند، تا احدی از مؤمنین در هیچ یک از احکام الهی به احدی از مشرکین اعتماد نکند.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً

:آن گاه یآوری نمی یافتی که از تو در برابر ما حمایت کند.

چون این آیه نازل شد، پیامبر بدرگاه خدا عرض کرد:

-

اللهم لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابدأ. یعنی: خدایا هرگز به اندازه یک چشم بهم زدن، مرا بحال خود مگذار.

اشاره

وَإِنْ كَادُوا لَيَسِفَتُنَّوَنَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سِنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

ترجمه:

نزدیک بود که ترا از این سرزمین دور کنند که ترا از آن خارج سازند. اگر چنین کرده بودند، پس از رفتن تو، جز مدت کمی باقی نمی ماندند. روش ما نسبت به پیامبرانی که فرستاده ایم، همین است و روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت.

قرائت:

اهل حجاز و ابو عمرو و ابو بکر «خلفک» و دیگران «خلافک» قرائت کرده اند.

از یعقوب، هر دو روایت شده است.

گفته اند: خلف و خلاف، هر دو بمعنای بعد و مضاف محذوف است. یعنی: «بعد خروجک». شاعر گوید:

له واجف بالقلب حتی تقطعت

خلاف الثریا من اریک مآربه

(ای بعد طلوع الثریا) یعنی: قلب او نگران و پریشان بود، تا اینکه بعد از طلوع ثریا به حاجتهای خود نائل آمد.

اگر «خلاف» را اسم جهت و به معنای پشت سر بگیریم، باز هم مضاف در تقدیر است. گویا می گوید: «در ورای خارج شدن پیامبر».

و اگر «خلاف» را مصدر بگیریم، اضافه به مفعول به شده است.

اعراب:

□
لَا يَلْبُثُونَ

این فعل مرفوع است، زیرا «اذا» بعد از واو واقع شده و ملغی شده است. هر گاه این کلمه در وسط کلام واقع شود، جایز است که عمل نکند و هر گاه در آخر، واقع شود بطور حتم عمل نمی کند.

سنه: نصب این کلمه به معنای «لَا- يَلْبُثُونَ» است. یعنی: «سننا هذه السنه فيمن ارسلناهم قبلك» مقصود این است که: ما آنها را هلاک خواهیم کرد، زیرا این سنت همیشگی ماست، که در میان مردم پیشین، اعمال کرده ایم.

شأن نزول:

مجاهد و قتاده گویند: این آیه، هنگامی نازل شد که اهل مکه خواستند پیامبر را اخراج کنند.

ابن عباس گوید: این آیه، در باره یهود مدینه نازل شد. آنها گفتند: مدینه، سرزمین پیامبران نیست. سرزمین پیامبران شام است. تو هم به شام برو.

مقصود:

اکنون این مطلب را بیان می کند که چون کافران از اینکه پیامبر، خواسته آنها را اجابت کند، مأیوس شدند، تصمیمات دیگری گرفتند. می فرماید:

□
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا

مشرکین تصمیم گرفتند که ترا از سرزمین مکه، خارج کنند. این معنی از قتاده و مجاهد است. ابن - عباس گوید: یعنی یهود می خواستند ترا از مدینه بیرون کنند. جبائی گوید: منظور این است که: عرب می خواستند ترا از سرزمین خود خارج سازند. حسن گوید:

یعنی می خواستند ترا بکشند.

□
وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا

اگر ترا اخراج می کردند، پس از خروج تو، جز مدت کوتاهی باقی نمی ماندند. ضحاک گوید: این مدت، فاصله میان بیرون رفتن پیامبر از مکه و جنگ بدر است.

برخی گویند: آنها پیامبر را اخراج کردند و جز افرادی که در جنگ بدر

نجات یافتند و ایمان آوردند، همگی هلاک شدند.

سُنَّة مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا

:اگر ترا اخراج کرده بودند، آنها را دچار بلا می کردیم. چنان که روش ما در باره گذشتگان، اینطور بوده است.

سفیان بن عیینه گوید: یعنی پیش از تو پیامبری نفرستادیم که مردم اخراجش کنند، جز اینکه هلاکشان کردیم. این است سنت همیشگی ما در باره پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم.

وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

:و راهی برای تبدیل روش ما نمی یابی. یعنی:

هیچکس نمی تواند سنت خدا را تغییر دهد و باطل گرداند.

سنت: عبارت است از روش و عادت جاری.

حقیقت این است که منظور، از این آیه، مشرکین مکه است. آنها پیامبر را از مکه خارج نکردند، بلکه تصمیم داشتند که او را اخراج کنند. چنان که می فرماید: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ (انفال ۳۰: هنگامی که در باره تو نیرنگ می کنند که ترا نگه دارند یا بکشند یا اخراج کنند) مهاجرت پیامبر، هم بخاطر این بود که می خواستند او را بقتل رسانند. آنها میل نداشتند که پیامبر از مکه خارج شود. وقتی که خارج شد، برای بازگرداندنش بتلاش و تکاپو افتادند و برای کسی که او را بیابد، جایزه ای سنگین در نظر گرفتند. با اینهمه، نتوانستند او را برگردانند. اگر آنها پیامبر را اخراج کرده بودند، طبق همان سنت دیرینه الهی دچار عذاب می شدند و همگی می مردند.

اشاره

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِادْلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهُ لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيراً (۸۰) وَقُلْ لَئِنْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (۸۱)

ترجمه:

نماز را از زوال خورشید تا تاریک شدن شب، بپادار و همچنین نماز خواندن هنگام صبح را بپادار که نماز خواندن صبحدم، مورد نظر است. و قسمتی از شب را به نماز خواندن بپادار باش که برای تو فضیلت است. شاید پروردگارت ترا در مقامی ستوده، بیای دارد. بگو: پروردگارا، مرا داخل کن، داخل کردنی نیک و خارج کن خارج کردنی نیک و برای من از جانب خود دلیلی یاری بخش قرار ده. بگو: حق آمد و باطل نابود شد. باطل نابود شدنی است.

لغت:

دلوک: رسیدن خورشید بوسط نصف النهار. برخی گویند: از ظهر تا غروب.

برخی گویند: غروب. اصل این کلمه، از «دلک» به معنای مالیدن است، زیرا هنگام ظهر، هر کس بخورشید، نگاه کند، بر اثر شدت شعاع آن چشمش را می مالد. به غروب هم «دلوک» گویند، زیرا کسی که هنگام غروب بر آن نگاه کند، برای یافتن

آن چشمش را می مالد.

غسق: تاریکی شب.

التهجد: بیدار ماندن. هجود، یعنی: خواب. تهجد: به خواب کردن.

لبید گوید:

قلت هجدنا و قد طال السرى

و قدرنا ان خنا الدهر غفل

یعنی: گفتیم بخواب کردیم او را و شب روی طول کشید و اگر آفت روزگار، دست از ما بدارد، ما قدرت داریم. مبرد گوید: تهجد، یعنی بیدار ماندن برای نماز یا بیاد خدا.

نافله: نفل، غنیمت.

اعراب:

قُرْآنَ الْفَجْرِ

:منصوب، به تقدیر «و اقم قرآن الفجر».

نافله: حال.

مقصود:

اکنون پس از اقامه دلائل و بیان وعد و وعید، به اقامه نماز امر می کند. در اینجا اگر چه خطاب به پیامبر است، اما منظور عموم است. می فرماید:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

:مفسران قرآن کریم در باره «دلوک شمس» اختلاف دارند.

ابن عباس، ابن عمر، ابو العالیه، حسن، شعبی، عطا، مجاهد و قتاده گویند:

مقصود هنگام ظهر است. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز چنین روایت شده است.

لِدُلُوكِ الشَّمْسِ

یعنی «عند دلوک الشمس» یعنی: نزد زوال خورشید تا فرا رسیدن تاریکی شب، نماز را بیای دار.

نخعی، ضحاک و سدی گویند: مقصود، غروب خورشید است، بنا بر این مقصود، نماز مغرب است. این مطلب از ابن مسعود و ابن عباس نیز نقل شده است.

قول اول، بهتر است، زیرا در این صورت، آیه شریفه، شامل نمازهای پنجگانه

ص: ۱۹۱

می شود. نمازهای زوال خورشید، نماز ظهر و نماز عصر و نمازهای تاریکی شب، نماز مغرب و نماز عشا و مقصود از «قرآن فجر» نماز صبح است. قول حسن نیز همین است.

ابن عباس و قتاده گویند: «غسق لیل» یعنی: آغاز شب. مجاهد گوید: یعنی غروب خورشید. جبائی گوید: یعنی سیاهی و تاریکی شب. از امام باقر ع و امام صادق ع روایت است که منظور، نیمه شب است.

گروهی از اصحاب، به آیه استدلال کرده اند که: وقت نماز ظهر تا آخر روز ادامه دارد، زیرا خداوند، اقامه نماز را از زوال خورشید تا آغاز شب واجب کرده است.

مقتضای این بیان، این است که نماز ظهر را می توان ما بین ظهر و غروب، بجای آورد.

شیخ ابو جعفر این بیان را نپسندیده است، زیرا کسی که «دلوک» را به معنای غروب می داند، بنظر او آیه، دلالتی بر این مطلب ندارد، بلکه منظور این است که: نماز مغرب را از غروب خورشید تا پنهان شدن سرخی از افق مغرب، می توان انجام داد. کسانی که دلوک را به معنای ظهر گرفته اند، ممکن است بگویند: آیه در صدد بیان وجوب نمازهای پنجگانه است، نه بیان وقت نماز ظهر. چنان که حسن، چنین گفته است.

بنظر ما خداوند از ظهر تا پنهان شدن سرخی شب، از افق. وقت نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا قرار داده است، لکن ظهر و عصر و قششان از ظهر تا غروب و مغرب و عشا و قششان از غروب تا پنهان شدن سرخی شب از مغرب است.

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ

نماز فجر را جداگانه ذکر کرده است. بنا بر این آیه شریفه، حکم وجوب نمازهای پنجگانه و وقفهای آنها را بیان کرده است. مؤید آن روایتی است که عیاشی از عبید بن زراره از امام صادق ع، در باره این آیه نقل کرده است. طبق این روایت، امام فرمود:

—خداوند چهار نماز را واجب ساخته است که اول وقت آن ظهر و آخر آن نصف شب است. دو نماز، اول وقتشان از ظهر تا غروب و یکی قبل از دیگری است و دو نماز، اول وقتشان از غروب خورشید، تا نصف شب و یکی قبل از دیگری است.

همین مطلب مورد قبول مرحوم سید مرتضی است.

زجاج گوید: در قُرْآنِ الْفَجْرِ فایده بزرگی است، زیرا دلالت دارد بر اینکه:

نماز بدون قرائت، ممکن نیست. قبلاً گفته است: نماز را بیای دار. در اینجا می گوید:

قرآن فجر را بیای دار. نتیجه این است که: نماز نیز قرائت قرآن است. زیرا نماز قرآن نامیده شده است. پس نماز بدون قرائت، ممکن نیست.

إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً

:همه گفته اند: یعنی: نماز صبح را فرشتگان شب و فرشتگان روز، هر دو مشاهده می کنند. پیامبر گرامی فرمود:

-نماز جماعت، برابر است با بیست و پنج نماز فرادی و فرشتگان شب و روز، در نماز فجر جمع می شوند.

این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده است.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ

:ابن عباس گوید: یعنی ای پیامبر، شب را نماز بخوان.

مجاهد و اسود و علقمه گویند: تهجد، بعد از خواب شب است. بیشتر مفسران همین طور گفته اند. برخی گفته اند: نماز نافله ای که در شب خوانده شود، تهجد است. متهجد کسی است که خواب را از خود دور سازد.

نَافِلَةٌ لَكَ

:نمازهایی که در شب می خوانی، افزون از واجبات و برای تو غنیمتی است. البته نماز شب، بر پیامبر واجب بود ولی برای دیگران مستحب است. برخی گفته اند: بر پیامبر واجب بود و با این آیه نسخ شد.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای تو فضیلت و برای دیگران کفاره است، زیرا انسان بیم دارد که نمازهای واجبش قبول نشود، بنا بر این نماز مستحبش کفاره است. ولی پیامبر نیازی به کفاره ندارد. این مطلب از مجاهد است.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای تو و دیگران، نافله است. علت اینکه فقط پیامبر را مخاطب ساخته، این است که: دیگران را تشویق کند که بحضرتش اقتدا و سنتش را پیروی کنند.

عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

:هر گاه خداوند، «عسی» را بکار برد، معنای آن وجوب و لزوم است. «مقام» نیز به معنای «بعث» و بنا بر این مفعول مطلق است.

یعنی: اگر این دستورات را انجام دهی، خداوند در روز قیامت، به نحوی شایسته و پسندیده، ترا مبعوث می کند.

ممکن است «بعث» را به معنای «اقامه» بگیریم، مثل «بعثت بعیری» یعنی:

شترم را بپا داشتم. بنا بر این معنای آیه، این است: خداوند ترا در مقامی ستوده، وامی دارد که اولین و آخرین ترا ستایش کنند. این مقام، همان مقام شفاعت است که پیامبر در آن مقام، بر تمام خلایق، شرافت و برتری پیدا می کند. در این مقام، هر چه از او سؤال کنند، عطا می کند و هر کس از او شفاعت بخواهد، شفاعتش می کند، مفسران قرآن کریم، اتفاق دارند که: «مقام محمود» همان مقام شفاعت است. در این مقام، پیامبر گرامی مردم را شفاعت می کند. در این مقام، پرچم حمد، بدست او برافراشته می شود و پیامبران و فرشتگان در زیر آن جمع می شوند، بنا بر این او اول شفاعت کننده و اول کسی است که شفاعت او بدرگاه خدا قبول می شود.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ

: کلمه های «مدخل» و «مخرج» در اینجا مصدرند. یعنی: «ادخال صدق و اخراج صدق». در باره معنای آن اقوالی است:

۱- مجاهد گوید: یعنی مرا بهر چه رسالت داده ای، براستی داخل کن و خارج گردان. مقصود این است که در راه وحی و رسالت مرا یاری کن.

۲- ابن عباس، حسن، قتاده، و سعید بن جبیر گویند: یعنی مرا داخل مدینه کن و برای فتح مکه، از آن خارج گردان.

۳- ابو مسلم گوید: او مأمور شد که هر گاه داخل کاری می شود یا از آن خارج می گردد، این دعا را بخواند. مقصود این است که: مرا از روی صدق و راستی داخل در آن کار گردان.

۴- عطیه بروایت از ابن عباس گوید: یعنی هنگام مرگ مرا از روی صدق، داخل قبر گردان و هنگام قیامت، از روی راستی از قبر خارج گردان. داخل شدن از روی راستی، این است که عاقبت آن از لحاظ دین و دنیا پسندیده باشد.

در اینجا داخل کردن را به خدا نسبت می دهد، اگر چه کار بنده است، زیرا از خداوند درخواست می کند که لطف خود را شامل حالش گرداند و او را به خیر دین و دنیا نزدیک گرداند.

وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

:مرا نیرویی عطا کن که دشمنان دین به من دسترسی نداشته باشند و بتوانم برنامه های دینی را بمردم یاد دهم و خود بوظائف دینی عمل کنم.

برخی گویند: یعنی بمن قدرتی ببخش که نیروی معصیت کاران را درهم بکوبم.

از همین جهت بود که رعب او در دل مخالفین افتاد و یک ماه راه می رفتند، تا از او دور باشند.

مجاهد گوید: یعنی بمن دلیل روشنی عطا کن که بر ادیان باطل غالب گردم. این دلیل را «نصیر» نامیده است: زیرا او را در مقابل دشمنان دین یاری می کند.

وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰطِلُ

:ای محمد، بگو حق - یعنی دین اسلام - آشکار شد و باطل - یعنی شرک - از میان رفت. این معنی از سدی است.

مقاتل گوید: حق، توحید و خدا پرستی و باطل، بت پرستی است.

قتاده گوید: حق، قرآن و باطل، شیطان است که شکست خورده است.

از عبد الله بن مسعود روایت است که:

- پیامبر داخل مکه شد و اطراف کعبه ۳۶۰ بت بود. او بت ها را مورد طعنه قرار داد و فرمود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰطِلُ، إِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوْقًا .

این روایت را بخاری در صحیح خود نقل کرده است.

کلبی گوید: همین که این آیه را تلاوت کرد، بتها برو در افتادند. اهل مکه، گفتند: ما مردی ساحرتر از او ندیده ایم.

إِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوْقًا

:باطل، ثبات ندارد و سرانجام تباہ می شود.

اشاره

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴)

ترجمه:

از این قرآن آیه ها نازل می کنیم که شفا و رحمت است، برای مؤمنان. و ستمکاران را جز زیانکاری نیفزاید. و چون انسان را نعمت دهیم روی بگرداند و خود را دور سازد و چون دچار سختی شود، نومید گردد. بگو: هر کس بر طینت خویش عمل می کند. پروردگارتان داناتر است که چه کسی براه راست، هدایت یافته تر است.

قرائت:

ابو جعفر و ابن عامر «ناء» (همچنین در سوره حم) و حمزه - بنا بروایتی - و ابو بکر - بروایت حماد - و یحیی و عباس و ابو شعیب سوسی از یزیدی و نصیر از کسای «نئی» و حمزه بروایتی دیگر و خلف و کسای «نئی» و دیگران «نای» خوانده اند.

«ناء» مقلوب «نای» است مثل «راء» مقلوب «رای» شاعر گوید:

فکل خلیل راءنی فهو قائل

من أجلک هذا هامه الیوم او غد

یعنی: هر دوستی مرا ببیند، می گوید: بخاطر تو امروز یا فردا، این می میرد.

وجه دو قرائت دیگر، امالۀ فتحه به کسره است.

نفت:

شاکله: طریقه و مذهب. می گویند: «هذا طریق ذو شواکل» این است راهی که از آن راه ها منشعب می شود.

مقصود:

اکنون، در بارۀ قرآن کریم می فرماید:

و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

قرآن از چند جهت، برای مردم شفاست:

۱- با راهنمایی های خود کوری جهل و حیرت شک، را زایل می سازد.

۲- دارای چنان نظم و تألیف و فصاحتی اعجاز آمیز است که راستی مدعای پیامبر را اثبات می کند، از این جهت، مردم را از بیماری جهل و شک و کوردلی در راه دین، شفا می بخشد.

۳- قرآن وسیله ای است که به آن تبرک می جویند و برای رفع بیماریها قرائت می کنند و خداوند بوسیله قرآن، به مقتضای مصلحت خود، بسیاری از زیانها و امور ناپسند را از مردم دور می سازد.

۴- قرآن مشتمل است بر دلائل توحید و عدالت و احکام دین و پندها و اندرزها و ضرب المثلها، بنا بر این شفای دردهای دنیوی و اخروی مردم است.

اینکه می گوید: برای مؤمنین، رحمت است، یعنی: نعمت است. علت اینکه شفا و رحمت بودن قرآن را به مؤمنان اختصاص می دهد، این است که فقط آنها هستند که از قرآن بهره مند می گردند.

و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

مردم ستمکار، بوسیله قرآن، نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه بر زیانکاری آنها افزوده می شود. آنها سزاوار پاداش نمی شوند، بلکه لایق کیفر می گردند، زیرا کافرند و در بارۀ قرآن، فکر نمی کنند. نظیر: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (نوح ۶: دعوت من جز بر فرار آنها نیفزود).

ممکن است مقصود این باشد که: قرآن پلیدی باطنی آنها را آشکار می کند و پرده از روی مکرها و نیرنگهای آنها نسبت به پیامبر برمی دارد و آنها را رسوا می کند.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ

:هنگامی که به انسان نعمت ببخشیم، از یاد ما اعراض می کند، بطوری که گویی بدرگاه ما دعا و استغاثه نکرده است و از انجام وظائف و ادای حقوقی که در برابر نعمتهای ما بعهدہ دارد، خود را دور می سازد و سپاسگزاری نمی کند. چنان که از نعمت قرآن نیز اعراض می کند.

مجاهد گوید: یعنی از ما دور می شود، بنا بر این، مقصود این است که دچار کبر و خودپسندی می شود، زیرا آدم خودپسند، از مردم فاصله می گیرد.

وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤَسَّأُ

:اما همین که دچار محنت و تهیدستی شد، بی صبری می کند و دچار نومیدی می شود. در حالی که مؤمن، چنین نیست و همواره در امیدواری و نشاط است، بنا بر این، آیه مخصوص مردم غیر مؤمن است، اگر چه ظاهر آن عمومیت دارد.

علت اینکه بیماریها و بلاها را شر نامیده، این است که: اینها از نظر کافر، شرند، زیرا کافر در برابر آنها امید پاداش و عوض ندارد و بعلاوه، طبیعت انسان از آنها متنفر است. و الا، بیماریها و بلا در حقیقت، صلاح و حکمت و نیکویند.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ

:ای محمد، به آنها بگو: مؤمن و کافر. طبق طبیعت و خوی و منش خود رفتار می کنند. این معنی از ابن عباس است. فراء و زجاج گویند:

یعنی هر کسی طبق روش و عادت خود، رفتار می کند. جبائی گوید: یعنی هر کسی کاری می کند که به نظرش پسندیده تر و با حق همانندتر است. از این جهت است که می فرماید:

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا

:ولی خداوند دانایتر است که کدامیک اهل هدایت و کدامیک، گرفتار گمراهی است. برخی گویند: یعنی خدا بهتر می داند که کی براه بهتر و نیکوتر است.

برخی از ارباب ادب گویند: این آیه، امیدوار کننده ترین آیات قرآنی است، زیرا آنچه بکرم او لا یقتر است، عفو است، بنا بر این مردم را عفو می کند.

اشاره

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)

ترجمه:

ترا از روح، سؤال می کنند. بگو: روح از امر پروردگار من است و از علم، جز بهره ای اندک، به شما داده نشده است. اگر بخواهیم، آنچه را بتو وحی کرده ایم، می بریم و آن گاه در باره آن بر ضد ما مدافعی نخواهی یافت، جز رحمت پروردگارت که فضل او نسبت بتو بزرگ است. بگو: اگر انس و جن جمع شوند که مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند آورد، اگر چه بعضی از آنها پشتیبان بعضی شوند.

برای مردم، در این قرآن از هر مثلی آورده ایم، ولی بیشتر مردم، جز انکار و مخالفت، کاری نکردند.

لغت:

ظهیر: پشتیبان و یاور.

تصریف: گردانیدن چیزی به اطراف. تصریف سخن این است که بوسیله آن معانی مختلف، خواسته شود.

اعراب:

□
إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ

□
استثنای منقطع. یعنی: «و لكن الله تعالى رحمتك فائت ذلك في قلبك...» (۱) لا یأتون: این فعل مرفوع است، زیرا هر گاه شرط و قسم، هر دو در کلام باشند، غلبه با قسم است و جواب برای قسم آورده می شود. یعنی: «و الله لا یأتون بمثلها» شاعر گوید:

لئن عادلی عبد العزیز بمثلها

و امکننی منها اذا لا اقبلها

□
یعنی: اگر عبد العزیز، مثل آن را بمن باز گرداند و بدان دست یابم بخدا صرف نظر نخواهم کرد. یعنی: «و الله لا اقبلها».

مقصد:

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

ای محمد، از تو در باره روح سؤال می کنند. اختلاف است که آیا مقصود از این روح، چیست؟ اقوالی در این باره وجود دارد:

۱- ابن مسعود و ابن عباس و جماعتی گویند: آنها از روحی که در بدن انسان است،

ص: ۲۰۰

۱ - ۱) - ممکن است استثنای متصل و مستثنی منه محذوف باشد. یعنی: این نعمتها بتو اختصاص نیافت، مگر بخاطر رحمت پروردگارت. ممکن است استثنای متصل از جمله لا - تَجِدُ لَكَ بِهِ... باشد. یعنی: برای خویش در باره آن، جز رحمت پروردگارت، مدافعی نخواهی یافت.

سؤال کردند و پیامبر آنها را پاسخ نداد. سؤال کنندگان، گروهی از یهودیان بودند.

جبائی هم این نظر را اختیار کرده است.

علت اینکه پیامبر از جواب آنها خودداری کرد، این بود که می دانست به صلاح آنهاست، زیرا نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود و اگر به آنها جواب می داد، بر عناد آنها افزوده می شد.

گفته اند: یهودیان به کفار قریش گفتند: از محمد، در باره سؤال کنید.

اگر شما را پاسخ داد، پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد، پیامبر است، زیرا ما در کتابهای خود، اینطور خوانده ایم. خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ نگوید و حل این معمی را به عقل و فکر خودشان واگذار کند، تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد.

۲- آنها سؤال کردند که: آیا روح، مخلوق و حادث است، یا نه؟ خداوند فرمود: به آنها بگو: روح، آفریده پروردگار من است.

بنا بر این، آنچه را سؤال کرده بودند، به آنها پاسخ داد. ممکن است مقصود از این روح- بنا بر گفته ابن عباس و دیگران- روان انسان و- بنا بر گفته حسن و قتاده- جبرئیل یا فرشته ای باشد که از عجایب مخلوقات است و دارای هفتاد هزار صورت و هر صورتی هفتاد هزار زبان است و همه زبانها به تسبیح خدا مشغولند. مطلب اخیر از علی (ع) روایت شده است. ممکن است مقصود عیسی (ع) باشد، زیرا او را هم روح نامیده اند.

۳- مشرکین از پیامبر سؤال کردند که: روح، یعنی قرآن، چگونه بوسیله فرشته وحی به او القا می شود یا اینکه چگونه، معجزه می باشد و نظم و ترتیب آن با گفته ها و سروده های ایشان مخالف است؟! خداوند متعال در این آیه: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا** (شوری ۵۲: ما روحی از امر خود بتو وحی کردیم) قرآن را روح نامیده است، بنا بر این، خداوند به پیامبرش دستور داد که بگوید: قرآن، از امر پروردگار من است. او قرآن

را بر من نازل کرده است تا دلیل نبوت من باشد. قرآن، سخن بشر نیست و هیچکس هم نمی تواند مثل آن را بیاورد. این جواب نیز طبق سؤال است.

بنا بر قول اول، معنای قُلِّبَ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي این است که: روح از امری است که تنها خدای من داند و احدی را بر آن راز، آگاهی نیست.

دانشمندان در باره ماهیت روح، اختلاف دارند:

بیشتر متکلمان از جمله سید مرتضی می گویند: روح، جسمی رقیق و هوایی است که در بدن حیوان وارد می شود.

علی بن عیسی گوید: جسمی هوایی است به شکل حیوان و در هر جزئی از آن حیات است، بنا بر این، هر حیوانی دارای روح و بدن است. با این تفاوت که: در پاره ای از حیوانات، روح غالب است و در پاره ای بدن.

برخی روح را عرض دانسته اند. اینان نیز اختلاف کرده اند:

شیخ مفید می فرماید: روح، حیاتی است که محل خود را شایسته قدرت و علم و اختیار می کند. برخی و جماعتی از معتزله بغداد نیز همین نظر را پذیرفته اند.

اسواری گوید: روح، انسان است و حیات و تکلیف، برای اوست.

برخی از علما گویند: خداوند، روح را از شش چیز آفریده است: نور، خوشبویی، بقا، حیات، علم و برتری. می بینید که مادامی که روح در بدن است، بدن نورانی است، می بیند، می شنود و خوشبو است. اما همین که روح از بدن خارج می شود، بدن بدبو می شود و همین که از آن مفارقت کرد، فرسوده و متلاشی می شود و همه مزایا را از دست می دهد. روح، موجودی علوی و لطیف است، زیرا خداوند، در باره شهیدان راه حق، می - فرماید: **بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ** (آل عمران ۱۷۰): بلکه آنها پیش خدای خود زنده هستند و روزی می برند و شاد هستند) در حالی که اجسام آنها در خاک، پوسیده است.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

برخی گویند: خطاب به پیامبر و دیگران است. یعنی: بهره شما از علم مخصوص، ناچیز است، زیرا همواره مجهولات انسان،

در برابر معلوماتش، بیشتر است و علم خدا نامتناهی است.

برخی گویند: خطاب به یهود است که این سؤال را کرده بودند. از اینرو یهودیان گفتند: چگونه علم ما کم است در حالی که تورات، پیش ماست؟! پاسخ داد: تورات، در برابر علم خداوند، ناچیز است.

سپس می فرماید:

وَلَيْنُ شِنَّا لَنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

: اگر بخواهیم، همین قرآن را که بتو وحی کرده ایم، از پیش تو می بریم. یعنی: من قدرت دارم که آنچه بتو داده ام، از تو باز گیرم. لکن رحمت خود را شامل حال تو کردم و آنچه مورد نیازت بود بتو دادم و آنچه به آن نیازمند نبودی از تو دریغ داشتم. اگر چه برخی فکر می کنند که مورد نیاز تست، بنا بر این بهر چه خداوند برای تو پسندیده، راضی باش.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا

: اگر ما چنین کاری بکنیم و قرآن را از تو باز گیریم کسی نیست که از تو دفاع کند و قرآن را از ما پس بگیرد.

برخی گویند: یعنی اگر بخواهیم قرآن را از سینه تو و امتت محو می کنیم تا اثری از آن باقی نماند. اگر چنین کاری بکنیم، کسی نیست که بتواند آن را حفظ کند و بیاد تو آورد. این معنی از حسن و ابو مسلم و اصم است. گویند: از این آیه، برمی آید که سؤال در باره قرآن بوده است.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ

: لکن خداوند برحمت بیکران خود، دانشهایی بتو عطا و قرآن را بر صفحه دلت ثبت کرد و مؤمنین را بحفظ قرآن توفیق بخشید، چیزهایی هم که لازم نبود به تو نیاموخت.

إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا

: فضل خداوند، نسبت بتو بزرگ است، زیرا ترا به نبوت برگزید و قرآن را بتو بخشید. پس از شکرش غفلت مکن.

ابن عباس گوید: مقصود این است که ترا سید اولاد آدم گردانید و پیامبری را بتو ختم کرد و بتو مقام محمود، بخشید.

اکنون در باره اعجاز قرآن با مشرکین سخن می گوید:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

:

ای محمد، به این کافران بگو: اگر جن و انس به یکدیگر کمک کنند که مثل این قرآن را - از لحاظ فصاحت و بلاغت و نظم - بیاورند، بطوری که از هر لحاظ با آن برابری کند و از تناقض و الفاظ رکیک خالی باشد و شنوندگان نتوانند میان آنها فرقی گذارند، از عهده بر نمی آیند و شکست می خورند.

وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

:ابن عباس گوید: یعنی اگر چه همانطوری که شاعران در ساختن بیتی از اشعار به یکدیگر کمک می کنند، اینها نیز یکدیگر را کمک کنند.

نضر بن حارث می گفت: اگر بخواهیم مثل قرآن را می گوئیم.

این آیه، ادعای وی را تکذیب کرد.

ابو مسلم گوید: این آیه دلالت می کند که سؤال آنها از روح، در باره قرآن بوده است، زیرا این آیه، دنباله پاسخ پیامبر به سؤال آنهاست.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

:ما در این قرآن، برای مردم، هر نوع مثلی بیان کرده ایم و هر چه مورد احتیاج آنها بوده، از قبیل: دلایلی، مثلها، پندها، احکام مربوط بدین و دنیا و... آورده ایم تا بیندیشند و پند گیرند.

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

:بیشتر مردم راه انکار پیش گرفتند و از آن بهره ای نگرفتند.

مثل، گاهی خود چیز و گاهی صفت آن و گاهی شبیه آن است.

اشاره

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِقَوْلِكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَنْعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴) قُلْ لَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵)

ترجمه:

گفتند: ما هرگز بتو ایمان نمی آوریم، تا از این زمین برای ما چشمه ای ظاهر سازی. یا اینکه دارای باغی از درختان خورما و انگور باشی که در میان آنها جویها

جاری سازی. یا اینکه آسمان را-چنان که پنداشته ای-قطعه قطعه بر سر ما فرود آوری یا اینکه خداوند و فرشتگان را در مقابل ما آوری. یا اینکه برای تو خانه ای از طلا باشد. یا اینکه به آسمان بالا روی. ما هرگز به بالا رفتن ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما کتابی نازل کنی که بخوانیم. بگو: پروردگارم منزّه است. مگر من بشری پیام آور، بیشتر هستم؟! هنگامی که وسیله هدایت، بسوی مردم آمد، جز اینکه گفتند:

آیا خداوند، بشری را بعنوان رسالت، فرستاده است، چه چیز آنها را از ایمان آوردن، منع کرد؟ بگو: اگر در این سرزمین، فرشتگانی بودند که با آرامش راه می رفتند، از آسمان فرشته ای بعنوان رسالت، بسوی آنها می فرستادیم.

قرائت:

تفجر: کوفیان و یعقوب بفتح تاء و ضم جیم و دیگران بضم تاء و تشدید جیم (از باب تفعیل) خوانده اند.

قرائت دوم، بمعنای ایجاد چشمه های بسیار در زمین است، مثلاً «ضرب زید» یعنی: زید بسیار زد.

قرائت اول، بخاطر این است که: مقصود شکافتن یک چشمه است، نه چشمه های بسیار، بنا بر این با «تفجر الانهار» (آیه بعد) فرق دارد، زیرا در آنجا منظور بجریان در آوردن رودهای بسیار است، از همین جهت است که به اتفاق همه قراء، در اینجا باید از باب تفعیل باشد.

کسفاً: ابو جعفر و ابن عامر، در اینجا بفتح سین و در جاهای دیگر بسکون سین خوانده اند. حفص در همه جا- بجز در سوره طور- بفتح سین خوانده است. عراقیان و ابن کثیر در همه جا- بجز در سوره روم- به سکون سین خوانده اند. در سوره روم جز ابو جعفر و ابن عامر و ابن کثیر کسی به سکون سین قرائت نکرده است.

«کسف» جمع «کسفه» یعنی قطعه ها. به سکون سین نیز ممکن است جمع باشد.

مثل «سدره و سدر» برخی احتمال داده اند که «کسف» (بفتح سین) به معنای چیز جدا شده باشد، زیرا «تسقط» بیشتر از یک مفعول، نمی گیرد، بنا بر این «کسفا» صفت و حال

است. یعنی، آسمان را در حالی که پاره شده است، ساقط کنی.

قل سبحان ربی: همه قراء-بجز ابن عامر که «قال» قرائت کرده-بهمین صورت قرائت کرده اند.

بنا به قرائت ابن عامر، یعنی: پیامبر گفت: سبحان ربی... و بنا بر قرائت دیگران، یعنی: بگو...

نفت:

تفجیر: دریدن چیزی برای ظاهر شدن آب یا روشنی. به صبحدم «فجر» می گویند، زیرا پرده شب شکافته می شود و طلیعه صبح نمایان می گردد. به کار زشت «فجور» می گویند، زیرا بوسیله آن پرده حق، دریده می شود.

ینبوع: جوشش آب.

قییل: کفیل. ممکن است به معنای مقابل باشد و در این صورت، مصدر است و تثنیه و جمع بسته نمی شود.

زخرف: طلا و در اصل به معنای زینت.

ترقی: بالا بروی، با نردبان یا بی نردبان.

شأن نزول:

ابن عباس گوید: گروهی از قریش: عتبه و شیبه-پسران ربیعہ-و ابو سفیان و اسود بن مطلب و زمعه بن اسود و ولید بن مغیره و ابو جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیه و امیه بن خلف و عاص بن وائل و نیه و منبه-پسران حجاج-و نصر بن حارث و ابو البختری ابن هشام، نزد کعبه جمع شده، گفتند:

-محمد را احضار کنید و با او به گفتگو و جدل پردازید.

به او پیام فرستادند که اشراف قوم جمع شده اند و می خواهند با تو گفتگو کنند.

پیامبر خدا نزد آنها شتافت، بگمان اینکه آنها تغییر فکر داده اند. بخصوص که بهدایت آنها زیاد علاقه مند بود. گفتند:

-ای محمد، ما ناچاریم کارمان را با تو یکسره کنیم. تو نسبت بقومت کاری کردی که

احدی نکرده است. بخدایان ما بدگفتی دین ما را باطل شناختی و در میان مردم سنگ تفرقه افکندی. اگر مال می خواهی بتو می دهیم. اگر طالب مقام هستی ترا بر کرسی سیادت و سروری می نشانیم و اگر بیماری، طیبیان را فرا می خوانیم تا بدرمان تو پردازند.

فرمود:

-هیچ یک از اینها نیست. خداوند مرا به رسالت، بسوی شما فرستاده و کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است. اگر سختم را بپذیرید، در دنیا و آخرت، از آن بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید، صبر می کنم، تا خداوند میان ما حکم کند.

گفتند:

-سرزمین ما از همه جا تنگ تر و خشک تر است. از خدایت بخواه تا این کوه ها را از مکه بردارد و رودهایی همچون رودهای عراق و شام برای ما جاری سازد و گذشتگان ما را-مخصوصاً «قصی» که پیری راستگو بود-زنده کند، تا از آنها سؤال کنیم که تو راست می گویی یا دروغ.

فرمود:

-خدا مرا برای این کارها نفرستاده است.

گفتند:

-اگر این کارها را نمی کنی، از خدا بخواه که فرشته ای بفرستد تا ترا تصدیق کند و برای تو باغها و کاخها و گنجهایی از طلا خلق کند.

فرمود:

-من برای این کارها مبعوث نشده ام. خداوند مرا برای دعوت به دین توحید، فرستاده است. اگر بپذیرید، بسیار بجاست و اگر نپذیرید، خداوند میان من و شما حکم می کند.

گفتند:

-بنا بر این آسمان را بر سر ما فرود آور. تو مدعی هستی که خدا هر چه بخواهد، می کند.

ص: ۲۰۸

فرمود:

-مرا در اینکار اختیاری نیست. اگر خداوند مصلحت بداند، انجام می دهد.

یکی از آنها گفت:

-ما ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خداوند و فرشتگان را بیاوری تا ضامن صدق گفتار تو باشند.

پیامبر برخاست. پسر عمه اش عبد الله بن امیه مخزومی نیز برخاسته، گفت:

-محمد، بخدا، من هرگز بتو ایمان نمی آورم، مگر اینکه نردبانی نصب کنی و در برابر من، به آسمان بروی و گروهی از فرشتگان را همراه خود بیاوری که ترا تصدیق کنند و کتابی همراه داشته باشی که گواه تو باشد.

ابو جهل گفت:

-او برای قبول هیچ یک از این پیشنهادها حاضر نیست. من با خداوند عهد می کنم که هر گاه به سجده رفت، سنگی بر سرش بکوبم.

پیامبر بر اثر دیدن این صحنه و شنیدن این سخنان با دلی افسرده، بازگشت. این آیات را خداوند، بهمین مناسبت نازل فرمود.

مقصود:

قبلا در باره اعجاز قرآن سخن گفت. اینک می گوید: آنها جز کفر و سرکشی، چیزی نمی پذیرند و معجزاتی می خواهند که نباید بخواهند. می فرماید:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا

:گفتند: ما نبوت و رسالت ترا تصدیق نمی کنیم، جز اینکه زمین مکه را- که کم آب است- بشکافی و برای ما چشمه ای ظاهر کنی که از آن آب بجوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا

:یا اینکه ترا باغی باشد، پوشیده از درختان خورما و انگور، و در میان آنها نهرها را بجریان آوری تا آب در زیر درختها گردش کند.

أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا

:ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی

آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرود آوری، چنان که ما را به شکافته شدن آسمان تهدید کرده ای.

برخی گویند: یعنی تو گمان داشتی که پیامبر و صاحب معجزه هستی، بنا بر این آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرود آور.

أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا

:ابن عباس و ضحاک گویند: یعنی خدا و فرشتگان را بیاوری که ضامن صحت گفتار تو باشند.

مجاهد گوید: یعنی خدا و فرشتگان را دسته دسته بیاوری. (یعنی قبیلا- جمع قبيله است) جبائی و قتاده گویند: یعنی خدا و فرشتگان را در مقابل ما آوری که آنها را بچشم ببینیم و شهادت دهند که تو بر حقی و دعوت راست است.

أَوْ تَرْفَعُنَا فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفْعِكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ

یا اینکه به آسمان بالا روی. تازه اگر هم بچشم خود ببینیم که این کار را انجام می دهی، ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه برای هر یک از ما از پیش خدا کتابی بیاوری که شاهد نبوت تو باشد و ما آن کتاب را بخوانیم. این جمله، نظیر این آیه است: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُنَشَّرَةً (مدثر ۵۲: بلکه هر یک از ایشان می خواهند که کتابهایی گشوده، بدستشان داده شود).

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي

:بگو: خداوند از هر کار زشتی منزّه و از هر چیز بدی بیزار است.

این جمله، پاسخ خواسته های ابلهانه آنهاست. یعنی: این شما هستید که معجزاتی را درخواست می کنید، اما این کارها مربوط به خداوند است. اگر کاری را مصلحت نداند، انجام نمی دهد. بیهوده، چیزی که خلاف مصلحت الهی است، درخواست نکنید.

برخی گویند: منظور این است که خداوند برتر از این است که بندگان بر او حکمروایی کنند و خواسته های خود را بر او تحمیل نمایند، زیرا وظیفه بندگان است که حکم او را گردن نهند و در برابر خواست او تسلیم گردند.

برخی گویند: آنها معتقد بودند که: خدا جسم است، از اینرو می گفتند: خدا و فرشتگان را در مقابل ما بیاور تا... فرمود: خداوند منزه از این مطالب پوچ و واهی است و دارای صفت اجسام نیست که از آسمان فرود آید و در مقابل شما قرار گیرد.

برخی گویند: یعنی او منزه از این است که معجزات را طبق میل شما ظاهر گرداند.

هل كنت الا بشراً رسولاً: بگو: اینها از طاق و قدرت انسان خارج است.

من بشری بیشتر نیستم. گیرم بشری که رسالت آسمانی دارم، بنا بر این از عهده انجام این کارها بر نمی آیم. همانطوری که پیامبران پیش از من نیز نمی توانستند این کارها را انجام دهند. بله، خداوند اگر صلاح بداند معجزات را آشکار می سازد. این کار را تا آنجا که صلاح دیده است، انجام داده، بنا بر این از من چیزی مطالبه نکنید که از قلمرو قدرت بشر، خارج است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَلَمْ يَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

مردم مشرک، در برابر دلائل و معجزات روشن سر تسلیم فرو نمی آورند، زیرا می گویند: چگونه ممکن است که خداوند بشری را بر رسالت برانگیزد. فرستاده خدا باید از میان فرشتگان برانگیخته شود. این شبهه بی اساس، آنها را از ایمان آوردن به پیامبر، منع می کند. همانطوری که در مورد پرستش ذات یگانه خدا، شبهه دیگری پاسخ آنها شد و گفتند: پرستش ما شایسته خدا نیست، از اینرو سر بر آستان بتها سائیدند و به پندار خود، خداوند را عظمت و برتری دادند، در حالی که این کار تعظیم خدا نیست، بلکه بی اعتنایی بذات پاک خداوند است.

در اینجا منع را به معنای برگرداندن بکار برده و خواسته است در بیان مقصود، مبالغه بیشتری کرده باشد.

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمُشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

به آنها بگو: اگر ساکنان کره زمین، همگی فرشته بودند و بر روی زمین آمد و شد داشتند، ما هم فرشته ای از جنس خودشان، بر رسالت مبعوث کرده،

بسوی آنها می فرستادیم. این معنی از حسن است.

جبائی گوید: یعنی اگر ساکنان زمین فرشتگانی بودند که دنیا و لذات آن اطمینان داشتند و ترس و بیمی نداشتند و در برابر دینی تسلیم نبودند، بسوی آنها فرشته ای می فرستادیم که آنها را رهنما باشد.

ابو مسلم گوید: یعنی اگر اهل زمین، فرشته بودند، ما هم فرشته ای بسوی آنها می فرستادیم، تا گفته های او را بفهمند.

برخی گویند: عرب می گفتند: ما در روی زمین، زندگی آرامی داشتیم. محمد آمد و زندگی ما را به نگرانی و آشوب کشانید. خداوند در پاسخ آنها فرمود: این که سهل است، آنها اگر فرشته هم بودند و زندگی آرام و بی سر و صدایی داشتند، باز هم ما رسولی از جنس خودشان بسوی آنها می فرستادیم، زیرا مقتضای حکمت، همین است، بنا بر این آرامش زندگی آنها مانع فرستادن پیامبر از جانب ما نیست، زیرا آنها بوجود پیامبر، سخت نیازمند هستند و بیخود و بیجهت، به انکار و ستیزه می پردازند.

پرسش:

فرستاده ای که از جانب خداوند، بسوی پیامبر می آید، فرشته است و از جنس پیامبر نیست. چه مانعی دارد که فرستاده خدا بسوی مردم نیز فرشته باشد و از جنس ایشان نباشد.

پاسخ:

پیامبر که صاحب معجزه است، کسی است که برای نبوت برگزیده شده و خوی فرشتگان پیدا کرده است. اما مردم دیگر دارای خوی فرشتگان نیستند، زیرا پیامبر فرشته را می بیند ولی مردم او را نمی بینند. بدین ترتیب، او از جهتی شبیه فرشتگان و از جهتی شبیه مردم است و این خود مقام والایی است که نصیب هر کسی نمی شود.

علاوه بر این، پیامبر برای اثبات رسالت خود، نیازمند معجزه است. معجزه او دیدن فرشته وحی است. مردم هم برای اصلاح زندگی خود نیازمند پیامبر هستند.

ص: ۲۱۲

اشاره

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (٩٦) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَجُوهَهُمْ غُمًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (٩٧) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِالْآيَاتِ وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (٩٨) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (٩٩) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (١٠٠)

بگو: همین بس که خدای یکتا میان من و شما گواه است، زیرا او به بندگان خود آگاه و بیناست. هر که را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است و آنان که خداوند گمراهشان کند، برای ایشان جز خدا دوستانی نیایی و روز قیامت آنها را بر پیشانی‌ها محسوس کنیم و کور و کر و لالند. جایگاهشان جهنم است که هر گاه فرو نشیند برای آنها آتشی افروخته بيفزاییم. این است جزای آنها. زیرا به آیات ما کفر ورزیدند و گفتند: آیا وقتی که استخوان و خاک شدیم، با خلقت تازه، زنده خواهیم شد؟ مگر نمی‌دانند که خدایی که آفریدگار آسمانها و زمین است، قادر است که مثل آنها را خلق کند؟ برای ایشان مدتی قرار داده ایم که در آن تردیدی نیست. ولی ستمگران از هر چیزی جز کافر شدن، امتناع می‌کنند. بگو: اگر شما خزانه‌های نعمت پروردگارم را مالک بودید، از ترس انفاق، بخل می‌ورزیدید و انسان بخیل است.

نفت:

خبو: فرو نشستن آتش. شاعر گوید:

وسطه کالیراع او سرج المجدل

حیناً یخبو و حیناً ینیر

یعنی: میان آن همچون مگس شب فروز یا چراغهای قصر است که گاهی فرو می‌نشیند و گاهی نور افشانی می‌کند.

قتر: گرفتار تنگی کردن. قنور: صیغه مبالغه است.

اعراب:

كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا

باء زائده است. «الله» فاعل و «شهِيداً» تمیز. مفعول فعل محذوف است.

مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ

شرط، مانند «مَنْ يُضِلِّ اللّٰهُ» فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ: جواب شرط. در اینجا ضمیر، جمع و در جمله شرط مفرد است، زیرا در اینجا حمل بر معنی و در آنجا حمل بر لفظ شده است.

كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

این جمله، در محل حال است از «جهنم» ممکن

است محلی از اعراب نداشته باشد و حرف عطف از آن حذف شده باشد.

عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ

:حال.

أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ

:«انتم» فاعل است برای فعل محذوف، زیرا پس از «لو» جز فعل در نمی آید، بنا بر این هر گاه بدنبال آن اسم در آید، فعلی در تقدیر است. شاعر گوید:

لو غیر کم علق الزبیر بحبله

ادی الجوار الی بنی العوام

یعنی: اگر غیر از شما به پیمان زبیر پیوسته بود، به مجاورت بنی العوام در می آمد.

مقصود:

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

:ای محمد، به این مشرکین بگو: همین بس که خداوند میان من و شما گواه است و او برسالت من گواهی می دهد. معنای این جمله، در سوره رعد گذشت.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

:هیچ یک از حالات مردم، بر خداوند پوشیده نیست. مقصود این است که در تهدید ایشان، اصرار ورزد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

:هر کس اهل اخلاص و طاعت باشد و بواسطه آن خداوند، بهدایتش حکم کند، اهل هدایت است.

وَمَنْ يَضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ

:و هر کس اهل گناه باشد و خداوند بگمراهیش حکم کند او را یاوری نیست که گمراهی را از او دور گرداند.

ما در باره وجوه هدایت و گمراهی در سوره بقره، گفتگو کرده ایم.

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ

:بروز قیامت، آنها را بر پیشانی بسوی آتش می کشیم. همانطوری که در دنیا هر گاه بخواهند، کسی را شکنجه دهند و به او توهین کنند، با او همین طور رفتار می کنند.

انس بن مالک روایت کرده است که:

-مردی عرض کرد:

ص: ۲۱۵

-یا رسول الله چگونه در روز قیامت، کافر را بر پیشانی محشور می کنند؟! فرمود:

-همان کسی که در دنیا او را بر دو پا راه می برد، می تواند در روز قیامت، او را بر پیشانی ببرد.

این روایت را بخاری و مسلم، در صحیح خود آورده اند.

عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا

:ابن عباس گوید: یعنی از دیدن منظره های شادی بخش نابینا و از گفتن مطالب مفید، گنگ و از شنیدن صداهای لذت بخش کردند. گویا این اعضا را از کف داده اند.

برخی گویند: بکیفر سکوت از حق، گنگ و بکیفر ندیدن حق، کور و بکیفر ترک شنیدن حق و گوش دادن به باطل، کر محشور می شوند.

مقاتل گوید: این در آن هنگامی است که خدا به آنها می گوید: دور شوید و با من تکلم نکنید.

حسن گوید: آنها کور و کر و گنگ، محشور می شوند، سپس چشم و گوش و زبان آنها بکار می افتد.

مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

:جای آنها در جهنم است.

هر گاه شعله آن فرو نشیند، بر اشتعال آن می افزاییم و آن را روشن می سازیم.

ممکن است گفته شود: در چنین حرارت شدیدی، انسان چگونه زنده می ماند؟! گوییم: خداوند قادر است که آنها را در چنین شرایطی زنده نگه دارد و از رسیدن آتش به جاهای خطرناک بدنشان جلوگیری کند.

ذَلِكَ جَزَاءُ هُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا

:این است جزای آنها، زیرا آیات ما را تکذیب کرده، بآن کفر ورزیدند.

وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

:معنای این قسمت، در همین سوره گذشت.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ:

آیا نمی دانند که آفریدگار آسمانها و زمین قادر است که مثل آنها را خلق کند؟ زیرا کسی که قادر بر چیزی باشد، مثل و نظیر آن را هم می تواند خلق کند. البته، این در صورتی است که آن چیز، دارای مثل و شبیهی از جنس خود باشد. هر گاه بتواند مثل آنها را خلق کند، قادر است که خود آنها را هم باز گرداند. زیرا باز گرداندن از انشاء، آسانتر است.

برخی گویند: یعنی قادر است که دو باره آنها را خلق کند و منظور از مثل آنها، خود آنهاست، زیرا مثل هر چیزی با آن چیز بیک حال و برابر است. بدین ترتیب چه مانعی دارد که: مثل چیز، بگویند و خود آن چیز را اراده کنند. مثل «مِثْلَكَ لَا يَفْعَلُ» یعنی: تو چنین کاری نمی کنی و مثل: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ یعنی: هیچ چیز، مثل خدا نیست.

در اینجا این قسمت را تمام کرده، می فرماید:

وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ

برای باز گرداندن آنها مدتی قرار داده است که در باره آن تردیدی نیست و حتماً وقوع پیدا می کند.

برخی گویند: یعنی برای آنها مدتی معین کرده است که در باره آن بیندیشند و دریابند که هر کس قادر بر خلق چیزی باشد، بر باز گرداندن و زنده کردن آن نیز قادر است.

برخی گویند: یعنی برای آنها مدتی قرار داده است که زندگی کنند. همین که این مدت سپری شد، می میرند.

فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً

ولی مردمی که بخود ستم کرده و با معصیت، حق خود را ضایع ساخته اند، کاری جز انکار آیات و نعمتهای خدا ندارند.

دلالت آیه:

از این آیه بر می آید که هر گاه کسی قادر بر چیزی باشد، قادر بر مثل آن نیز هست. در صورتی که مثل داشته باشد. همچنین بر می آید که بر ضد آن نیز قادر است. همچنین دلالت دارد بر اینکه می تواند آن چیز را پس از مرگ، زنده سازد.

در صورتی که قابل زنده کردن باشد.

سپس می فرماید:

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ

:به این کافران بگو: اگر شما مالک خزانه های روزی پروردگار بودید، از ترس فقر و تهیدستی از انفاق آن خودداری می کردید. این معنی از ابن عباس و قتاده است.

برخی گویند: یعنی اگر شما مالک نعمتهای پروردگار بودید، زیرا خداوند را خزانه ای نیست که رحمت خود را در آنجا ذخیره کند. آن گاه از آنجا خارج سازد.

این کارها از مردم است.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا

:ابن عباس و قتاده گویند: یعنی انسان بخیل است.

این آیه پاسخ این است که: می گفتند: هرگز ایمان نمی آوریم، جز اینکه از زمین چشمه ای ظاهر سازی.

ظاهر این است که این جمله، عموم است. یعنی همه انسانها بخیلند، حال آنکه می بینیم برخی از انسانها بخیل نیستند. لکن از آنجا که اکثر انسانها بخیل هستند، جایز است که جانب اکثر را غلبه دهیم و بگوییم: همه انسانها بخیلند.

علاوه بر آن، انسان هر اندازه هم بخشنده و سخی باشد، بخشش او در برابر بخشش خداوند ناچیز و سخاوت او بخل است، زیرا انسان، چیزی را می بخشد که مورد احتیاجش نباشد. اما آنچه که مورد احتیاجش هست، برای خود نگه می دارد و از بخشش آن خودداری می کند ولی خداوند احتیاجی ندارد، بنا بر این نعمتهای خود را به مطیع و عاصی می بخشد و ترسی از احتیاج و فقر ندارد.

ص: ۲۱۸

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَثَلٌ بَيْنِي وَبَيْنَ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنتَ لَهٗؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِضَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِيزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقُلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لَبِنِي إِسْرَائِيلَ أَسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ جِنَّا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

ترجمه:

موسی را نه معجزه آشکار دادیم. از بنی اسرائیل بپرس از آن هنگامی که موسی نزد ایشان آمد و فرعون به او گفت: ای موسی، من ترا جادو شده می پندارم. گفت: تو می دانی که این معجزات را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است که راهنمای

مردم باشند و ترائی فرعون، هلاک شده می بینم. فرعون خواست آنها را از آن سرزمین خارج گرداند. ما او و همراهانش را - همگی - غرق کردیم. سپس به بنی اسرائیل گفتیم.

که در آن سرزمین ساکن شوند، و همین که وعده آخرت فرا رسد، شما را با هم بیاوریم.

قرآن را به حق نازل کرده ایم و بحق نازل شده است و ترا جز بشارت دهنده و ترساننده نفرستاده ایم.

قرائت:

لقد علمت: کسایی بضم تاء و دیگران بفتح خوانده اند.

وجه فتحه تاء این است که: فرعون و تابعانش بدرستی گفتار موسی پی برده بودند. مثل: لئن كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَتُؤْمِنَنَّ لَكَ (اعراف ۱۳۴: فرعونیان گفتند: اگر بلا را از ما دور گردانی، بتو ایمان می آوریم) و مثل: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ (نمل ۱۴: منکر آن شدند، در حالی که به صحت آن یقین داشتند).

اما اگر بضمه تاء بخوانیم، ممکن است گفته شود: علم موسی برای فرعون، چه فایده ای دارد؟ فرعون به علم خود می تواند اعتماد کند نه به علم موسی. لکن از آنجا که در باره موسی گفته بودند: إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (شعراء ۲۷:

پیامبری که بسوی شما فرستاده شده، مجنون است) از موسی - بواسطه دیوانگیش - سلب علم کرده بودند، زیرا مجنون، علم ندارد. موسی می گوید: من دیوانه نیستم و به صحت گفتار خود علم دارم و این علم من از روی عقل و ادراک صحیح است، بنا بر این عقل داشتن خود را دلیل بر دیوانه نبودن خود می گیرد.

برخی گمان کرده اند که این قرائت از علی (ع) نیز نقل شده است.

نفت:

ثبور: هلاک کردن. رجل مشبور: مردی که از خیرات محروم شده است.

شاعر گوید:

إذا جاری الشیطان فی سنن الغی

و من قال مثله مشبور

یعنی: در راه و رسم گمراهی موافق شیطانم و هر که چنین سخنی بگوید،

هلاک می شود.

لیففا: جمع شدن. زجاج گوید: جماعت‌هایی که از قبایل مختلف هستند.

مقصود:

اکنون بنقل داستان آموزنده موسی پرداخته، می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

: ما نه معجزه، به موسی کرامت کردیم.

در باره این نه معجزه، اختلاف است:

ابن عباس و ضحاک گویند: دست موسی، عصا، زبان، دریا، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون است.

محمد بن کعب گوید: طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، دریا، عصا، دعا و سنگ است.

ابو علی جبائی نیز قول محمد بن کعب را پذیرفته، لکن بجای دعا، دست موسی را گذاشته است.

قتاده و مجاهد و عکرمه و عطا نیز همین را پذیرفته اند، لکن بجای دریا و دعا و سنگ، دست موسی و گرفتاری چند ساله بنی اسرائیل و کمبود محصولات گذارده اند.

حسن گرفتاری چند ساله و کمبود و محصولات را یکی بحساب آورده، در عوض بلعیده شدن آنچه ساحران درست کرده بودند، بوسیله عصا، معجزه ای دیگر به حساب آورده است.

برخی گویند: منظور، نه آیه در باره احکام دین است که بر موسی نازل شد.

عبد الله بن سلمه، از صفوان بن عسال نقل کرده است که یهودی به رفیق خود گفت:

-بیا نزد این پیامبر رویم و از او سؤال کنیم.

سپس نزد پیامبر گرامی اسلام حضور یافتند و در باره همین آیه، سؤال کردند.

فرمود:

-منظور از نه آیه موسی این است که: برای خدا شریک قرار ندهید، دزدی نکنید، زنا نکنید، خون بیگناه نریزید، پیش سلطان از بیگناهی بدگویی نکنید

که او را بکشد، سحر نکنید، ربا نخورید، نسبت ناروا بزنهاى پاکدامن ندهید و در روز جنگ، از میدان جنگ فرار نکنید. ولى
وظیفه شما یهودیان است که در روز شنبه، تجاوز نکنید و حکم خدا را در مورد آن روز، زیر پا نگذارید.

یهودى دست پیامبر را بوسه زد و گفت:

- گواهی می دهم که تو فرستاده خدا هستی.

فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ

در اینجا به پیامبر دستور می دهد که از بنی اسرائیل سؤال کند، تا بهتر بتواند در آنها نفوذ کند و منطق خود را بر کرسی
بنشانند.

برخی گویند: یعنی ای شنونده، در باره بنی اسرائیل هر چه می خواهی بپرس، زیرا خداوند از حال آنها خبر داده و نیازی نیست
که به اهل کتاب رجوع شود.

حسن گوید: معنای سؤال این است که انسان در قرآن بنگرد و اخبار بنی اسرائیل را بدست آورد.

در روایت است که: ابن عباس قرائت می کرد: «فسال بنی اسرائیل» یعنی: موسی از فرعون خواست که بنی اسرائیل را با وی
بفرستد.

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا

ولى هنگامی که موسی نزد فرعونیان آمد، فرعون به او گفت: چنین گمان می کنم که تو دارای سحر هستی، زیرا کارهای
عجیبی که از تو سر زده، حاکی از ساحری توست.

برخی گویند: یعنی به گمان من تو ساحری (اسم مفعول بجای اسم فاعل بکار رفته است) برخی گویند: یعنی تو سحر کرده
ای، زیرا دلگرمی تو به سحر است و سحر خود را دلیل درستی مدعای خود به حساب آورده ای.

ابن عباس گوید: یعنی: ای موسی تو جادو شده ای.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ

موسی گفت:

تو خوب می دانی که این معجزات را خداوند متعال فرستاده است تا برای مردم دلایلی روشن باشد و بوسیله آنها دین خود را
بنشانند.

برخی گویند: یعنی تو می دانی که اینها دلایل نبوت من هستند، زیرا میدانی که اینها سحر نیستند. روایت شده است که علی ع فرمود: «بخدا آن دشمن خدا، فرعون نفهمید، بلکه موسی بود که فهمید و گفت: «لقد علمت» و إِنْ نِي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا: قتاده و حسن گویند: یعنی: چنین تصور می کنم که تو بخاطر کفر و انکار، بهلاکت خواهی رسید.

ابن عباس می گوید: یعنی ترا ملعون می شناسم.

ابن یزید گوید: یعنی ترا بی خرد می دانم.

فراء گوید: یعنی ترا از خیر، دور می دانم.

برخی گویند: منظور این است که به گمان من، تو هلاک خواهی شد، نه اینکه:

یقین دارم، زیرا هلاکت، مشروط بر این است که فرعون، در راه خود اصرار ورزد و تا آخر هم تسلیم حق نشود. این حقیقت را احدی جز خداوند نمی داند.

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ

:فرعون تصمیم گرفت که موسی و همراهانش را از مصر، فلسطین و اردن خارج سازد.

برخی گویند: یعنی فرعون می خواست آنها را بکشد.

فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا

:ما هم فرعون و همه لشکریانش را غرق کردیم و هیچ یک از آنها را نجات ندادیم. اما از بنی اسرائیل، احدی هلاک نشد.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ

:سپس به بنی اسرائیل گفتیم که شما در سرزمین مصر و شام، ساکن شوید.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

:بیشتر مفسران گویند: یعنی همین که قیامت فرا رسید، شما را برای حساب و جزاء، از قبر بیرون می آوریم، در حالی که اطراف یکدیگر گرد آمده اید و یکدیگر را نمی شناسید و به قبیله خود تمایلی نشان نمی دهید. برخی گویند: منظور از وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده بعد است. کلبی و قتاده گویند:

منظور نزول عیسی است. ابن عباس و مجاهد گویند: «لفیف» یعنی: در حالی که اول و آخر شما با هم جمع می شوید.

ما قرآن را بحق بر تو نازل کردیم و قرآن بحق نازل شد. یعنی: مقصود ما از فرستادن قرآن این است که مردم ایمان آورند و به دستورات آن عمل کنند. منظور از اینکه قرآن، به حق نازل شد، این است که: مطالب آن حق است و مردم را دعوت بحق می کند. بلخی گوید: ممکن است: منظور موسی باشد.

مثل: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (حدید ۲۵: و آهن را فرستادیم) ممکن است منظور فرستادن آیات باشد. در این صورت، ممکن است گفته شود: چرا ضمیر مذکر به مؤنث بازگشته است؟ لکن نمونه آن در ادبیات عرب یافت می شود. چنان که، ابو عبیده می گوید: رؤبه این شعر را برای من قرائت کرد:

فيه خطوط من سواد و بلق

كأنه في العين توليع البهق

یعنی: خطهای سیاه و سفیدی در آن وجود دارد و همچون چشم است که برنگ سیاه و سفید است.

گفتم: اگر مرجع ضمیر، «خطوط» است، بگو: «کأنها» و اگر «سواد و بلق» است بگو: «كأنهما» گفت: «كأن ذا ويلك توليع البهق».

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

ما ترا باین منظور فرستاده ایم که مؤمنین را به بهشت بشارت دهی و گنهکاران را به آتش.

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (١٠٦) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا- تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (١٠٧) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (١٠٨) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (١٠٩) قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَوْتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهِا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (١١٠) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا (١١١)

ترجمه:

و قرآن را جدا جدا ساختیم تا آن را بتدریج بر مردم بخوانی و آن را بتدریج نازل کرده ایم. بگو: به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید. کسانی که پیش از این علم داشته اند، وقتی که قرآن بر آنها خوانده شود، به سجده افتاده، می گویند:

پروردگار ما منزّه است که وعدهٔ پروردگارمان شدنی است. گریه کنان به سجده افتند و قرآن بر تواضع آنها می افزاید. بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را. هر کدام را بخوانید، نامهای پسندیده، از آن اوست. نمازت را بلند مکن و آهسته مخوان بلکه میان آن راهی بجوی. بگو: ستایش خدایست که فرزندی نگرفته، در پادشاهی شریکی ندارد و او را دوستی برای رفع مذلت نیست و او را تعظیم کن، تعظیمی کامل.

قرائت:

فرقناه: مشهور به تخفیف قرائت کرده اند. از علی (ع) و ابن مسعود و ابی کعب و شعبی و حسن، بخلاف نقل شده است. قتاده و عمر بن فائد به تشدید خوانده اند.

وجه تشدید، این است که قرآن بتدریج و آیه آیه، یا سوره سوره، نازل شده است «علی مکث» نیز مؤید آنست. و مُکث مکث، دارای یک معنی هستند.

اعراب:

قرآنا: منصوب است به فعل مقدر. یعنی «فرقنا قرآناً فرقناه» علت اینکه جملهٔ فعلیه آورده، این است که قبلاً- نیز جملهٔ فعلیه آورده، گفته بود: وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ...

عَلَىٰ مُكْثٍ

:حال. یعنی متمهلاً، متوقفاً غیر مستعجل.

يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ

:در محل رفع و خبر «ان».

سجدا: حال.

إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا

:«ان» مخفف از «ان» است. «ان» و لام برای تأکیدند.

أَيُّ مَا تَدْعُوا

:این فعل مجزوم است، زیرا «ای» متضمن معنای شرط است.

«ایاً» نیز منصوب و مفعول است برای «تدعوا» «ما» زائده و برای تأکید است.

ص: ۲۲۶

اکنون بدنبال مطالب پیش، در باره قرآن کریم می فرماید:

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ

:ما قرآن را بر تو نازل کردیم و آیات و سوره های آن را از یکدیگر جدا کردیم. این معنی از ابو مسلم است.

حسن گوید: یعنی قرآن را قسمت قسمت کردیم، قسمتی را امر، قسمتی را نهی، قسمتی را خبر، قسمتی را وعده و قسمتی را تهدید قرار دادیم و یک جا نازل نکردیم، زیرا بیست و سه سال طول کشید، تا مجموع آن نازل شد.

لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ

:تا بتدریج بر مردم قرائت کنی. برای اینکه بهتر در دلهای مردم قرار گیرد و آنها بهتر بتوانند در باره آن تأمل کنند. قرآن را با عجله مخوان که چیزی از آن نمی فهمند. این معنی از ابن عباس و مجاهد است.

برخی گویند: یعنی قرآن را قسمت قسمت، برای آنها قرائت کنی نه یک جا و یکباره.

وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

:قرآن را بمناسبت احتیاجات و حوادث، به تدریج نازل کردیم.

ابن عباس می گفت: اگر سوره بقره را با دقت و واضح بخوانم برایم بهتر از این است که همه قرآن را به سرعت بخوانم.

ابن مسعود می گفت: قرآن را در کمتر از سه روز نخوانید، بلکه در هفت روز بخوانید.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا

:ای محمد، به این مشرکین بگو: بقرآن ایمان بیاورید یا نیاورید، یکسان است، زیرا ایمان شما فقط بنفع خود شماست، نه دیگران. همانطوری که ایمان نیاوردن شما، بزیان خود شماست.

منظور تهدید آنها و پاسخ این است که می گفتند: تا چشمه ای در زمین ظاهر نسازی بتو ایمان نمی آوریم.

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

:

کسانی که پیش از نزول قرآن، بوسیله تورات، علم پیدا کرده اند مثل عبد الله سلام

و... که وصف پیامبر را پیش از ظهورش، در تورات دیده بودند، اینان همین که قرآن را بشنوند، بخاک افتاده، سجده می کنند، این معنی از ابن عباس و قتاده است.

برخی گویند: منظور علمای اهل کتاب است. حسن گوید: منظور امت اسلام است.

علت اینکه می گویند: زنج را بخاک می افکنند، این است که در وقت سجده، زنج انسان از اعضای دیگری بخاک نزدیکتر است.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

و می گویند: پروردگار ما از نسبتهای ناروایی که مردم مشرک به ایشان می دهند، منزه است و وعده های او، به یقین، حق و شدنی است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ

و سر به سجده می گذارند، در حالی که از ترس تقصیر در عبادت و از شوق ثواب و از بیم عقاب، اشک می ریزند.

وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

و پندهای آموزنده و دلنشین قرآن بر تواضع آنها در پیشگاه خدا می افزاید و بیشتر از پیش در برابر امر خدا و طاعتش سر تسلیم فرو می آورند.

سپس فرمود:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ

به این مشرکین منکر نبوت بگو:

«اللَّهُ» را یا «رحمان» را بخوانید. در باره این جمله، اقوالی است.

۱- شبی پیامبر در مکه، به سجده افتاده، می گفت: «یا رحمان یا رحیم» مشرکین گفتند: او چنین می پندارد که دارای یک خداست، در حالی که دو خدا را می خواند.

این قول از ابن عباس است.

۲- میمون بن مهران گوید: مشرکین گفتند: ما رحیم را می شناسیم ولی رحمان را نمی شناسیم.

۳- ضحاک گوید: یهودیان گفتند: نام رحمان در قرآن کم و در تورات زیاد است.

أَيُّهَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

:خدا را نامهای نیکوست. هر کدام را

ص: ۲۲۸

بخوانید، بجا و صحیح است.

«ما» در اینجا زایده است. مثل **عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ** (مؤمنون ۴۰) برخی گویند: یعنی «ای شیء» تکرار آن با «ای» بخاطر اختلاف لفظی است.

حرف «او» در آیه به معنای اباحه و تخییر است. یعنی هر کدام از نام «رحمان» و «رحیم» را بخوانید، رواست. زیرا اسمای الهی، از صفات و کارهایی نیکو خبر می دهند. این اسماء بر دو قسمند: اسمای صفات ذات و اسمای افعال ذات.

دسته اول مثل: قادر، عالم، حی، سمیع، و بصیر و قدیم. دسته دوم مثل: خالق، رازق، محسن، مجمل، منعم، رحمان و رحیم. دسته ای از اسماء، حاکی از معانی نیکویی هستند. مثل: صمد، معبود و مشکور. مقصود از این اسماء این نیست که خداوند متعال دارای صفت صمدیت و عبادت و شکر است. اینها صفات ذاتند و نه صفات افعال. در حقیقت، بازگشت اینها بکارهای مردم است. این مردمند که در وقت نیاز و گرفتاری قصد بارگاه با عظمت خداوندی می کنند و از ذات بی نیاز او کمک می خواهند. (معنای صمد) و این مردمند که خدا را عبادت و شکر می کنند. بنا بر این اگر خدا را «صمد، معبود و مشکور» می نامند بخاطر توجه مردم، در وقت نیازمندی و عبادت و شکر آنهاست. (۱)

در این آیه، خداوند متعال به یگانگی خود اشاره کرده، می فرماید: اختلاف صفات و اسماء، با یکتایی او مخالف نیست.

دلالت آیه:

از این آیه استفاده می شود که: اسم با صاحب اسم یکی است. همچنین مستحب است که انسان در موقع دعا و خواستن حاجت، اسمای نیکوی خدا را بر زبان آورد.

همچنین از آیه استفاده می شود که: خداوند، کارهای زشت، از قبیل ستم و... را انجام

ص: ۲۲۹

۱ - ۱) - مؤلف بزرگوار، «صمد» را به معنای کسی که در موقع نیازمندی به او توجه می کنند، گرفته و بنا بر این از ردیف صفات ذات و صفات افعال. آن را خارج کرده است. لکن اگر صمد را به معنای کامل و بی نیاز و خلل ناپذیر بگیریم، در این صورت، جزء صفات ذات خواهد بود.

نمی دهد، زیرا اگر مرتکب کار زشت شود، دیگر اسمای او نیکو نیستند، گاهی اسم ها را از کردار شخص می گیرند، بنا بر این اگر خداوند ظلم کند، از این کردار نام «ظالم» روی او می گذارند و اگر عدالت کند، نام «عادل» و لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا: در باره معنای آن اقوالی است:

۱- حسن و سعید بن جبیر گویند: یعنی: نمازت را پیش کسی که ترا اذیت می کند، آشکار مکن و پیش کسی که از تو جانبداری می کند و خواستار آن است، پنهان مکن.

در روایت است که هر گاه پیامبر نماز را بلند می خواند و مشرکین می شنیدند، از او بدگویی کرده، به آزارش می پرداختند. خداوند دستور داد که نماز را آهسته بخواند. این جریان در مکه و در آغاز بعثت بود.

از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نیز همین طور روایت شده است.

۲- مجاهد و عطا و مکحول گویند: یعنی: هنگامی که دعا می کنی، نه بلند دعا کن، نه آهسته، بلکه بطور متوسط، دعا کن، بنا بر این منظور از «صلاه» دعاست.

از ابن عباس نیز چنین روایت شده است.

۳- ابو مسلم گوید: یعنی نه همه نمازها را آهسته بخوان و نه همه آنها را بلند.

بلکه نمازهای شب را بلند و نمازهای روز را آهسته بخوان.

۴- جبائی گوید: نماز را چندان بلند مخوان، که اگر کسی نزدیک تو مشغول نماز باشد، بتو مشغول گردد و چندان آهسته مخوان که صدای خود را نشنوی.

قریب به همین مضمون از امام صادق(ع) نیز روایت شده است. فرمود:

-بلند خواندن نماز یعنی با صدای بلند خواندن و آهسته خواندن آن یعنی طوری که گوش خود شخص صدا را نشنود. باید طوری قرائت کرد که در حد وسط باشد.

نمی گوید: «و ابْتَغِ بَيْنَ ذَيْنِكَ سَبِيلًا» (یعنی میان بلند و آهسته راهی انتخاب کن) زیرا مقصود و مشار الیه، خود فعل است. مثل عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ (بقره ۶۸).

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا

: بگو: ستایش خدای راست که فرزند

ندارد تا نیازمند باشد، زیرا او «رب الارباب» است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

:و او را در پادشاهی شریکی نیست، تا عاجز و محتاج باشد، زیرا عجز و احتیاج، شایسته خدا نیست.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ

:دوست و هم پیمانی ندارد که در سختی ها و گرفتاریها او را کمک کند، زیرا آدم ضعیف، بکمک دوست احتیاج دارد و خدا ضعیف نیست.

مجاهد گوید: یعنی او ناتوان نیست که بدیگران محتاج باشد و بوسیله آنها کسب عزت کند. او قادر است و معبودهای دیگر ذلیل و ناتوانند.

برخی گویند: در میان مردم ذلیل او را دوستی نیست، زیرا مردم کافر و فاسق، دوست خدا نیستند.

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيراً

:خدا را آن طور تعظیم کن که در خور مقامش باشد.

از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر روایت شده است که پیامبر، این آیه و آیه قبل از آن را به خانواده خود یاد می داد.

محمد بن کعب قرظی گوید: این آیه، رد است بر یهود و نصاری که می گفتند:

خداوند دارای فرزند است و همچنین رد است بر مشرکین عرب که می گفتند: خدایا اجابت کردیم. ترا شریکی نیست، جز شریکی که مخصوص تست و همچنین رد است بر صابئین و مجوس که می گفتند: اگر اولیای خدا نبودند، خدا ذلیل و ناتوان بود.

پرسش:

حمد، در برابر کارهای پسندیده خداست. چرا در این آیه، خدا را باید بخاطر نداشتن فرزند و شریک، حمد کرد؟! پاسخ:

در این آیه، حمد در برابر نداشتن فرزند و شریک نیست، بلکه بخاطر کارهای نیکوی اوست. یعنی: کسی را حمد کنید که بی شریک و بی فرزند است. مثل اینکه گفته شود: «انا اشکر فلاناً الجمیل» مقصود نیست که او را بخاطر جمالش شکر می کنم. بلکه مقصود این است که: او را که صاحب جمال است، بخاطر کارهای نیکویش شکر می کنم.

از اول آیه ۶۶، سوره نحل (سوره ۱۶) تا آخر آیه ۱۱۱ (سوره بنی اسرائیل سوره ۱۷) جزء ۱۴-۱۵ عنوان صفحه آیات (۶۶-۷۰) ۳ ترجمه و قرائت ۴ لغت و اعراب ۵ مقصود و تفسیر آیات فوق ۶ آیات (۷۱-۷۴) و ترجمه ۱۲ قرائت، لغت، اعراب و مقصود ۱۳ آیات (۷۵-۷۷) و ترجمه ۱۶ قرائت، لغت، اعراب و مقصود ۱۷ نظم آیه ۲۰ آیات (۷۸-۸۰) و ترجمه ۲۱ قرائت، لغت و اعراب ۲۲ مقصود و تفسیر آیات فوق ۲۳ آیات (۸۱-۸۵) و ترجمه ۲۶ لغت، اعراب و مقصود ۲۷ نظم آیات ۳۰ آیات (۸۶-۹۰) ۳۱ ترجمه، لغت و مقصود ۳۲ نظم آیات ۳۶ آیات (۹۱-۹۴) و ترجمه ۳۸ لغت ۳۹ اعراب و مقصود ۴۰ نظم آیات ۴۳ آیات (۹۵-۱۰۰) و ترجمه ۴۴ قرائت و لغت ۴۵ شأن نزول ۴۶ مقصود و تفسیر آیات فوق ۴۷ نظم آیات ۴۹ آیات (۱۰۱-۱۰۵) و ترجمه ۵۰ قرائت، لغت و مقصود ۵۱ نظم آیات ۵۴ آیات (۱۰۶-۱۱۰) و ترجمه ۵۵ قرائت و اعراب ۵۶ شأن نزول ۵۷ مقصود و تفسیر آیات فوق ۵۸ نظم آیات ۵۹ آیات (۱۱۱-۱۱۵) و ترجمه ۶۰ قرائت و لغت ۶۱ اعراب و مقصود ۶۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

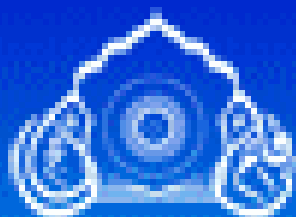
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

